

الْبَيَانُ الْمَوْصُوفُ مِنْ

بَيَانِ إِيجَازِ الْفَقِيهِ الْمَنصُوبِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصَّدِيقِيِّ الْكَائِنِ

فِي بَهْوَئَالِ الْحَمِيَّةِ

سنة ١٢٩٩ هـ

فهرس مقاصد کتاب البیان المرصوص من بیان یجاز الفقه

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۲	در بیان کتاب	۲۱	باب در صفت نماز
۶	باب در بیان آب	۲۶	باب در بیان سجده سهو و نکات و شک
۷	باب در بیان آوند با	۲۸	باب در بیان نماز نطق
۷	باب در بیان دو رکودن پلیدی	۳۰	باب در بیان نماز جماعت و اقامت
۸	باب در بیان وضو	۳۲	باب در بیان نماز مسافر و بیمار
۹	باب در بیان مسح بر خفین	۳۳	باب در بیان نماز جمعه
۱۰	باب در بیان نواقض وضو	۳۶	باب در بیان نماز خوت
۱۰	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۷	باب در بیان نماز هر دو عید
۱۱	باب در بیان غسل و حکم جنب	۳۸	باب در بیان نماز کسوف
۱۲	باب در بیان تیمم	۳۹	باب در بیان نماز باران
۱۳	باب در بیان حیض	۴۰	باب در بیان جامه
۱۴	کتاب الصلوة	۴۱	کتاب در بیان جنازه
۱۵	باب در بیان سوا قیبت	۴۵	کتاب در بیان زکوة
۱۶	باب در بیان اذان	۴۷	باب در بیان صدقه فطر
۱۸	باب در بیان شروط نماز	۴۸	باب در بیان صدقه تطوع
۱۹	باب در بیان ستره نمازی	۴۹	باب در بیان قسمت صدقات
۲۰	باب در بیان حشمت بر رفرتی	۵۰	کتاب در بیان صیام
۲۰	باب در بیان مساجد	۵۲	باب در بیان صوم تطوع و صیام عتی

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۵۳	باب در بیان احکامات و قیام ^{نماز}	۴۲	باب در بیان شرکت و کالت
۵۴	کتاب در بیان حج	۴۱	باب در بیان اقرار
۵۵	باب در بیان فضل حج و بیان	۴۳	باب در بیان عاریت
۵۶	کسکه حج بروی فرض است	۴۲	باب در بیان غصب یعنی مال کسی ^{سین}
۵۶	باب در بیان موقوفیت	۴۴	باب در بیان شفعه
۵۷	باب در بیان وجوه و صفت احرام	۴۵	باب در بیان قراض
۵۷	باب در بیان احرام و در آنچه ^{در} بدان تعلیق	۴۵	باب در بیان مساقاة و اجاره
۵۸	باب در بیان صفت حج و دخول مکه	۴۶	باب در بیان اجبار موات
۶۲	باب در بیان فوات و حصار	۴۷	باب در بیان وقف
۶۳	کتاب البیوع	۴۷	باب در بیان هبه
۶۴	باب در بیان شفعه و طبع و آنچه	۴۸	باب در بیان لقطه
۶۵	ازان منی عنه است	۴۸	باب در بیان فرائض
۶۶	باب در بیان خیارات	۴۹	باب در بیان وصایا
۶۷	باب در بیان ربا	۵۰	باب در بیان ودیعت
۶۸	باب در بیان خصمت و رعایا و	۵۱	کتاب النکاح
۶۹	بیع اصول و شمار	۵۳	باب در بیان کفارت و خیارات
۷۰	باب در بیان سلم و قرض و رهن	۵۴	باب در بیان عشرت زنان
۷۱	باب در بیان تقبیل و حجر	۵۵	باب در بیان صدق یعنی مهر
۷۲	باب در بیان صلح	۵۶	باب در بیان ولیمه
۷۳	باب در بیان حواله و ضمان	۵۷	باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۸۸	باب در بیان خلع	۱۰۷	کتاب در بیان جهاد
۸۹	کتاب در بیان طلاق	۱۱۰	باب در بیان جزیه و هدیه
۹۰	باب در بیان حجت	۱۱۱	باب در بیان سبق درمی
۹۱	باب در بیان ایلاء و نكاح و کفاره آن	۱۱۲	کتاب در بیان طعام
۹۲	باب در بیان صلت و سوگواری و استبصار جزآن	۱۱۳	باب در بیان اضاحی
۹۳	باب در بیان رضاع	۱۱۴	باب در بیان حقیقه
۹۵	باب در بیان نفقات	۱۱۵	کتاب در بیان سوگند با و نذر با
۹۶	باب در بیان حضانت	۱۱۶	کتاب الفضا
۹۸	کتاب در بیان جنایات	۱۱۷	باب در بیان گواهی
۹۸	باب در بیان دیات	۱۱۸	باب در بیان دعوی بمینه
۱۰۰	باب در بیان دعوی خون و قتل	۱۱۹	کتاب الحقت
۱۰۱	باب در بیان قتل اهل بنی	۱۲۰	باب در بیان مدبر و کاتب ام و لم
۱۰۲	باب در بیان کشتن جانی و مرتد	۱۲۱	کتاب الجماع
۱۰۳	کتاب الحسد و	۱۲۲	باب در بیان ادب
۱۰۴	باب در بیان حد زانی	۱۲۳	باب در بیان بر و صله
۱۰۵	باب در بیان حد زانی	۱۲۴	باب در بیان زهد و ورع
۱۰۶	باب در بیان حد زانی	۱۲۵	باب در بیان ترسانیدن از خویشی
۱۰۷	باب در بیان حد زانی	۱۲۶	باب در بیان غیبت خویشا نیکن بزرگ
۱۰۸	باب در بیان حد زانی	۱۲۷	باب در بیان ذکر و دعا

کتاب

حقیقه

دیات

نفسه و خاله
نظم جزیه
نظم جزیه

۳۲۹

الْبُنْيَانُ الْمَوْصُولُ مَنْ

يَا نَاجِزَ الْفَقْهِ الْمَنْصُورِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصِّدِّيقِ الْكَائِنِ

فِي بَهْوَ كَالِ الْحَمِيَّةِ

١٢٩٩ هـ
سنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لقد جاءت سرسلنا
 بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكرمطاع الأمر جليل القدر
 طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ورثة الأنبياء وخلفاء
 الرسل ومن تبعهم بالأحسان والصدق أما بعد لم يگوید شتی خاک و پاؤ از خاکشاک
 ابوالنضر علی حسن خان طاهر کان الله و معه فی الباطن و الظاهر معام اهل دین است
 که تا علم شریف حدیث مجید جمعی از ائمه سنن و خلف در و اوین حدیثیه اسلام در و ان و مذهب
 گشته عصایه از غول محدثین احادیث احکام را چه عبادت و چه معالمت و چه عبادت و چه
 انان صفت مطهر انتخاب و تحریر نموده اند و این را بگذر سلوک مسلک عمل بحديث و سنن است
 بروالمان اتباع آسان گردیده و مداح و آیین احسان ایشان برادر و ایشان کی یصا بون
 زده نه آنچنان است که اگر هر موی تن زبان سخن گردد و هر سخن نامه یک فن شود حرفی از کتاب

شکر و پرتوی از آفتاب سپاس و قطره از بحر عظیم منت و ذره از ارض بسیط عا هفت این
 بزرگواران مؤدی می توانند شکران نعم الله عن جمیع المسلمین خیل و این قسم صفات و کرامت
 اسلام قدیم و حدیثا بسیار بوده است و هر الیفی از ان رنگی تازه و هر جمع و ضمعی نو و هر تحریر
 هنجار دیگر و هر تنذیب طریزی آخر دارد و در ادویه مقاصد و موافقت خودش وافی بقصد و کافی
 بموقف است و لکن دست بهم دادن آن همه درین زمان جبل نشان و در نگار پر از ادکجا
 این هم غنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجیه انطباع طبع ید هر طبع
 و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضه ندیه جز
 آن مگر عا و متبعین که ملکه ایشان تسطیع لغت عرب و ستطاع زبان تاری نیست از دریافت
 فوائد و مسائل این کتب دو رافاده اند تا آنکه اگر عرف جادی و بیخ مقبول و مثل آن در فاس
 زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نبی بود و غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیحیه سنت مطهر
 و عبادات و معاملات محرومی ماندند لاجرم با اقتضای کرمه فهدا هم اقتدا و غیر بلوغا غنی
 ولی آیه ناگزیر آمد که در فتح این باب تامی تواند شد سعی مشکو بجا آریم و تا تو انیم دین خالص
 حق را بجهت الانش برسانیم که در خبر است از سید البشر علیه افضل الصلوة و التسلیم لان یهدی ^{الله}
 بلش رجلا ینجی من جهنم او کما قال و مبالاتی بخلات زید و عمر و نزد تبلیغ سنن خیر البشر
 رواند آریم که پیر این طریقت ابوهریره رضی الله عنه گفته مالی ادا که عنها معرضین والله
 لا دین بجهنم انکاف که و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث
 بشأ و کتاب منتقی و شرح نیل الاوطار و نقد و صحت و شریعت و قبول بکتاب بلوغ المرام ^{چشم}
 مسک اختتام نمی رسد و اول از مبطلات است و ثانی از مختصرات و بهت طلبه درین عهد از ادک
 و مفاهیم مطولات خیلی قاطع شده و سطح انظار و موقع انصاف بیشتر خلق همین جاده اقتصاد مختص
 ناچار درین مختصر بامید استفاده خود او لا و بالذات و افاده دیگر اخوان اسلام انیا و بالعرض مسائل
 و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من اوله الاحکام را از تالیفات

پاریسی بان عبارت ساده و پرکار برده شده و پیش امام ربانی سبیل قطربانی امام هاشم قاضی القضاة
 محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث سنی بدریه و طریقه زمین برادر عالی مرتبه
 ابو انجیر سیر نور الحسن خان کان اسدله و کان در النسخ المقبول من شرائع الرسول احتیاطاً و
 و جز موضوع چند که حاجتمند کشف اعضاء و عل اشکال بود و خامه بعد و جز تفصیل و اجمال نفرستد
 بلکه بنفس مسائل متن اقتصار رفت و عبارت پاریسی را بر همان صرافت الفاظ و نحوست
 روایت حفاظ گذشته شد تا فرع بر اصل نغز آید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف و تخریج
 یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جلیل و تقلید که در رسائل دین رونموده و این جمله خلاف و
 حبل که باب غربت بر اسلام و اسلامیان گشوده شده همین ترک استعمال الفاظ مبارکه بعض
 و اینها عبارتاً را غیر مخصوص است پس بس ورنه نظم کتاب غریزه و تخریب و احادیث شریف
 الی یوم القیامه ضمیم هر قتیبا و قضا و کفیل حکم در تفسیر و ماجر است لاثالث لما قال تعالی
 اولم یکفهم اننا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکوی لقوم یحسبون
 وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین
 هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اوتیت القرآن و مثله
 معه رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه عن المقدم بن معاذ کیرب و فی روایة اخرى
 عن العراب بن ساریة مر فیها انها کمثل القرآن او اکثر عن مالک بن انس مرسلات ترک
 فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله و سنة رسوله رواه فی الموطا و اخرج
 مسلم عن جابر بن عبد الله عن یزید بن ابراهیم عن جابر بن عبد الله عن جابر بن عبد الله عن
 هدی محمد و بشری الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله
 و الرسول ان کنتم فی شئ منون بالله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا و قال تعالی
 فلا وربک لا یؤمنون حتی یمکونک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

و بسبب تسلیل و این آیه نبیند و احادیث کلمات نص است و این سلسل و باب و
 تفصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر از آن نیست
 که یکی به صدق نیست و حسن طویر و تمام ارادت و کمال حبس بر خلاص از تبعات روز
 قیامت دست بخیل تنین کتاب و منت زند و تاتیه اند خود را عمو آتوئه سالت و یقین
 قد و نهوت سازد و لهذا این فقه حکام عبادت و عبادت و ادب را از اول و نهضت اسبیل و مسائل
 صحیح الدلیل بر وی سؤق نموده آمد که محیط حمله الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
 مآخذ استطاب باشد و در افا و فقه حدیث هم حنفیه اقرار است خود از ترجع و عرف و بدو و در حق آن
 بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
 که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل می تواند کردن چه هر چه از اخبار
 و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته است گویر بعضی آن حفاظ حدیث و آریضت
 حکم نیست یا ضعیف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن بسیج حدیثی صحیح تر و بیچ سبب
 بالاتر از احادیث ایراد یافته این کتاب و صحت و نقد و شهرت و قبول و ردیوایی از دو این
 اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شرح و تفسیر
 مسک ختام و قبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا و علی ذلک چنانکه
 ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است همچنان بحدود تعالی این مختصر روح البروح وی آمده
 و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدو و اله و عرف جادای از پیشتر
 نزد خود موجود و دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
 زمان خود است در دریافت صواب از خطا و آمام متبعان عهد خویش است در عمل کردن سبب
 صحیح بطره جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحان و تعالی
 تا ما را هدایت این راه فرماید و کدام یک را از حقیض تقلید بشوم بدست حرمت برداشته ای
 ذروه تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تدرع هذا المختصر بحج الله

البته فی اسبوع مع مسیری الی کلکته فی اواخر ربیع الاخر من شهر شوال الحجیه
 علی صاحبها الصلوٰۃ و الخیرة و سمیتها لاسم التاریخی علی طریقه اخیه الفخ المقبول
البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص
 و بالله التوفیق و هو الهادی الی سواء الطریق الصمیه ارحم الراحمین و فقناً
 لا تباع کتائب العزیز و سنة نبیک المطهر الذی جعلته خاتمه للنبیین و احسننا فی
 زمرۃ الخاصین فی الدین و جنبنا عن تحریفات الغالین و انتخا لاحت المبطلین و
 تأویلات الجاهلین بحاجۃ سید المسلمین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم
 فی الاولین و الاخرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهورست و مرده او حلال آب را هیچ چیز لمید نکند مگر آنچه غالب شد بر او بوزن
 و زنگ او پس اگر کیکی ازین هر سه نجاستی که در آن پدید آید برگرد و نجس شود و دو قطعه آب
 حامل نجس گردد و در لفظی نجس نشود هیچ کیکی در آب استاده غسل بر آورد و جایکجا نجس است و در
 در آن شاست بیشتر غسل بر آورد و در لفظی آمد غسل نکند در آن از نجاست آنحضرت صلعم نمی کرد از آنجا
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اغتراف کنند و لکن ثابت شده که خوش
 بفضل آب میموی غسل میفرمود پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی
 از آن آب بقض زمان نبوت و تغافل بر آورد آنحضرت آمد تا غسل فرمایا گفت من نجس
 بودم فرمود آب جنب نمی شود و طهور آوندی که سگ در آن آب خورده شستن اوست هفت بار
 نخستین یا بدین بار بجا که در لفظی آمده که آن آب را بریز و اگر نجس نیست بلکه از طافان است
 شستنی آب بر همان انداختن را لمید مگر در بادیه شینی و ناحیه سجده میفرمود و گویند آب آنجا بریزند
 تطهیر رضه بین قدرست پس پس و مرده و در خون را حلال شد ما می ملغ و جگر و سپر و چون گس و آب
 غوطه داد و بند از چوب در یکی از دو بازویش داد و در دیگر شفا هست و آن بازو که در آن دست

می پرهنز و پا که بریده از چارپایه زنده مرد است یعنی خوروش روانیست که گویا هر باشد

باب در بیان آوندها

نوشید در آوند دروسیم و نخورید و کاسهای آن که آنها را در دنیا است و شمار او را آخرت باشد
شارب در آوند سیم کشنده آتش و دوزخ است و رشک خود هر چه سیکه مدیون شد پاک گردد و باغ
جلود را طهور است آنحضرت صلعم برگوسفندی مرده که آنرا می شید و نگذشت فروزگار شستش
می گرفتند گفتند مرد است فرمود آب و برگ سگم آنرا پاک می کند در آن اهل کتاب نباید خورد
مگر آنکه آوند دیگر نیابد یا آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم
و صابونی و وضو کردن از حیث آن مشترک و ساغر آتش شسته بود بجای او زنجیری از سیو گرفت

باب در بیان دو کردن پیدی

جناب نبوت صلعم را از سر که ساختن خمر پرسیدند فرمود سازید و لکن این خبر نص و نجاست نیست
چه اصل و در هر شئی طهارت است و نیست ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول
از گوشت خران خانگی و گلفت حبس است یعنی خوروش حرام است نه آنکه خودش نجس است آنحضرت صلعم
و نهی بر اهل خطبه خواند و لعابش بر دوش عمر بن خاجبه روان بود و معلوم شد که لعاب کوال لحم
طاهر است متنی را می شست و در آن جامه ز برای نماز می روان می آمد عاگشته گویدین انتر غسل را
در آن جامه می دیدیم و در لفظ آمده که می لیمیم آنرا از جامه رسالت سخت مالی نیست بوی در آن نماز
می کرد و در لفظ آمده که منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردیم بر این دلیل است بر
طهارت منی شسته و خورشید و کینه غلام را آب زنند جامه را که خون حیض رسیده است
تراشد یعنی پلیدیش دور کند باز آب مالیده تر بشوید پس مردان نماز بکنند و خود که پرسید که اگر اثر
خون نرود و فرمود آبت پس است و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان منمو

اگر شفت بر است نیقادی با هر وضو سواک بود عثمان آب وضو است و هر دو کف دست راست و دست
 و آب در هر منی کنی کرد و منی بقیه ماند و روی اسه بار شفت و نمود و دست راست را آنچ سه بار بشوید
 و همچنین با دست چپ کرد باز سر منمو و پیر پای راست آلت انگ سه بار شست و با پا چپ همچنین کرد
 بعد گفت که آن حضرت صلوات علیهم که منمو وضوی من خنوی کرد و در لفظی آمده که سر ایک با سب و در لفظی
 دیگر آمده که در سج هر دو دست را از جانب پیش و پس ببرد و در لفظی آغاز بمقدم اس کرد و دستها را تقفا
 برد و بجا خنوتین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و بهر دو اها هم ظاهر هر دو
 گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود منی را سه بار پیش اند چه شیطان در بن او می سپید
 و دست و رآب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه منی داند که دستش کجا خفته و لقیظ بن صبره را
 فرمود تمام کن وضو را تحلیل کن میان انگشتان دست و پا و مبالغه ندارد استنشاق مگر آنکه
 صائم باشی و خودش غلال ریش می کرد و وضو و تکلیف از آب آورد و بهر دو دست با این
 گرفت و از برای هر دو گوش آب بپاشید و سه بار بر آب سر بس نمیکرد و در لفظی آمده که سر را
 آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همچنین ت محفوظ و فرمود است من روز قیامت سفید
 روشن دست و پایا بد پس هر که تواند که تا بانی نمود و را زد کند باید که چنین کند و آغاز را از جانب
 راست و فعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
 و فرمودی بیا غازی بجا بنه ای است خود منی در وضو وضو مسح بر ناحیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
 سوزه دو رصف ج دی صلوات آمده فرمود است را کنید بجز یک است که اگر بدان او تعالی و در وضو
 آب بر هر دو آنچ گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرد یعنی عدا و مقصد
 و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از زغله سه بار منی افشاند و هر دو
 از همان کف که کرد که بدان آب گرفت و این فصل است و در لفظی آمده زغله کرد و نشن نمود از یک

آنحضرت صلعم وضو میکرد و مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذارد که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اقل خف لکن سندش ضعیف است مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوارت نیست بود از بالای آن و لکن جناب رسالت صلعم نادیدیم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است درین مدت موزه بار از پا نکشد مگر از جنابت و غائط و بول و نوم و مقیم یک روز و شب است انکاری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمام و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستار یا موزه باست و چون یکے بعد از وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگذارد اندران و نیکنند آنها را اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست یقینیت مذکور ثابت ماند

و عمد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجائی کردند که سر برای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب و نمازی کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعه غیر مستند غیر ناقض وضو است فاطمه نیست ابی حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رنگی هست حیض نیست چون حیض است

نماز ترک و بی چون برگردن خون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی نماز کنی مقدار و را در
 ندی امر بوضو کرد و فرمود ذکر آبشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن فرج
 خود را آب پاش بعضی زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
 اگر در شکم جنبش باوی یا بد و نماز که از شکم برآمده است یا نه از سجده بر زود تا آنکه آواز
 بشنود یا بوی بیاید و در باره مس ذکر فرمود پاؤ از گوشت تست صحیح این جهان ابن دینی
 گوید این خبر حسن از خبر قبیه است که در آن بر مس ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری و غیر
 صحیح خود گفته است که حدیث بسره صحیحی درین باب است و هر که راتی یا عاف یا قلس یعنی
 آنچه از جوف بر آید یا ندی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنابر نماز کند و درین میان سخن نماید
 و فی ضیف و وضو را از غنم بشیت گذاشت و بر وضو از محول نم گفت و هر که مرده را بشوید غسل برآرد و هر که او را برآرد
 وضو گیر و اگر گفته لا یصح فی هذا الباب شئ و قرآن را سب کند مگر طاهر لکن این حدیث معلول است
 شیوه نبوت آن بود که در هر وقت یا دخدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجت کرد و نماز کرد
 و وضو نکرد و فیہ لین چشم سر بند و برست چون نپدید سر بند و بر بکشد از اینجا است که خواب
 تمکیه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسی که در آن بخت و سندش ضعیف است
 شیطان در نماز می آید و در خیال می افکند که وی حدث کرده با آنکه نکرده است درین
 تا آوازی نشنود و باوی نیابد از نماز برنگردد بلکه در نفس در بگوید که تو دروغ گفته

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد و آمدن خدا انگشتری بند یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و معلول و نزد
 و آمدن بخدا اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْخُبْثِ وَ الْخَبَائِثِ بگوید و استغاثه کند و قضای حاجت
 پنهان از نظر مردم نماید و از دواعی بر نیزه یکی خدا در راه مردم دوم در سایه ایشان و در لفظ
 مواد افزوده و در لفظ نفع مایه یعنی محج آب آلود و هر ضعیف است و آنرا زیر دخت میوه دار و کرانه نهاده

نمی نموده و پندش ضعیف است و سخن کردن دو کس و حالت غافل موجب و پشیمانی خداست
 مراد برین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلاصیح آن کند و نه در آدن آب
 و مژند و آواز استقبال قبله بجا ط و بول و استخار یحیی و بکتر از سنگ نمی فرموده و آواز
 استنجی بگرین و آتخوان منع نموده و گفته رو بمشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
 مخصوص به دین طیبه سنت و درین ملک که قبله در جهت مغرب است رو بشمال یا جنوب
 کند و نزد غافل پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفران ذکر بگوید این مسعود از برای
 آنحضرت صلعم و سنگ و یک پاؤه گرین آورد و سنگ گرفت و سرگرین بینداخت و فرمود
 رکس است یعنی پلید و در باره استنجای از آتخوان و سرگرین ارشاد کرد که این هر دو پاک
 نمی سازند و فرمود پاکی بکنید از گیزه که عذاب عام گور از بی احتیاطی و در بول است و در
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از گیزه است و در خلاصیح پای چپ نشیند و پای راست
 استاده دارد و نزد شاشیدن ذکر راسته باریفشاند اهل قبا پر سید که خدا بر شما نشان
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکاری بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن
 نشست و زن را در شقت انداخت غسل واجب شد اگر چه انزال نکند و همچنین غسل
 بر زن نزد دین آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بید زن انچه می بیند مرد در
 خواب یعنی جماع غسل بکند یعنی تا آنکه منی بیند آم سلیم گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
 فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن او لا داز کجا است و خودش غسل میکند از جنابت و در جمعه
 و از حجامت و از غسل سیت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند تمام بن آمال چون
 مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل چنانچه است بر هر تخم از خبه السعد آمده هر که وضو کرد و جمعه

نوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
 و هر که زن را بیاورد و عود خواهد باید که میان هر دو جماع و وضو بکند که این انشط است از برآ
 عود و جواب نبرد آنحضرت صلعم بدان مس ما و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
 بشوید پسترا زمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پسترا وضو بکند یا آب بگرفته انگشتان را در چشما
 منوی در آورد و سه حفته آب بر سر ریزد یعنی پیری هر دو کف پسترا بر سر خد آب ریزد
 و هر دو پای بشوید و دو کف داخل است در سمای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلعم
 فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از بستره از لکه راحه او و در داتی آمده که مسح کرد
 دست را بجا که و منديل را برگردانید و آب را بر دست افشانان گرفت آیه سه گفت من در
 هستم که وی سر را سخت می بندم و در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض از البتکم و دانایم
 فرمودند بکاین قدر ترا بس است که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و آن گفته آنرا
 بر تمام بدن و پاک شوی و فرمودن حلال نمی گنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
 مانسته گفت من و جناب نبوت از یک آوند غسل می برآوردیم از جنابت و دست تناس
 ما هر دو در آن آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است موس را بشوید
 و بدن را صافی بکنید و فیضعف

باب در بیان تنجیم

فرمود داده شد من چ چیز که هیچ کیه را پیش از من داده نشد منور شد من عجب آیمایه
 و گردانیده شد بر آسمان من همه زمین سجده و طور هر که را نماز در یاد بگذارد آنرا همانجا
 که دریافت و حلال شد مرا غنائم و داده شد شفاعت و هر نبی در قوم خاسته سبوت شد
 و من بسوی کافه سبوت شد من و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما ظهور گردانیده
 و سیکه آب نیایم و در لفظی دیگر است که تراب طور است از برای ما عمارتین یا سراف بود

این قدر ترا بس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
 بپاشی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم
 و در روایتی از بخاری آمده هر دو گشت را بر زمین زد و در آنها بپاشید و روی و هر دو گشت
 بدان مسح نمود و در لفظ آمده تیمم و وضو پا است یک از برای روی و دیگر از برای هر دو دست
 آنرا پنج و این حدیث موقوف است بر این عمر پس اربع همان اول است و فرمود خاک وضو
 مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و مسکن آب
 کند و مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه نداشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزارند پس
 آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزار و دیگر اعاده نکرد چون ماجرا بخوانست
 گفتند غیر معید را فرمود احببت السنة و احب انک صلاتک و دیگر را گفت انک الاجر
 صریحین و این ناظر است و را ولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
 کردند و غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعاً هم
 سکه مرفعی را نزد شکستن یکبار زد و بند دست امر کرد که مسح بر جبار کند اما سندش سخت و اسی است
 و یکی را که سرش مخرج بود از سنگ بفرمود ترا این قدر بسند است که تیمم کنی و بر زخم پاره از جگه
 بر بندستی و بر آن مسح کنی و سایر جبار البشوی ابن عباس گفته مذمت آنست که از تیمم جز یک
 نماز بیشتر نگذارد و نماز دیگر را تیمم دیگر کند لکن بسندش سخت و ناتوان است و صحیح آنست که حکم
 تیمم حکم وضو است و هر امر پس از یک تیمم چند نماز می تواند کرد

باب در بیان حیض

فاطمه خترانی حدیث را که استحاضه می آید در ایشان فرمود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا
 می شناسند چون حیض آید از نماز بازماند و چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
 و نماز بگواری یعنی استحاضه مانع نماز نیست و آنست و دختر عیسی را گفت که در مرگ نشیند

اگر ز روی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشاء غسل دیگر و فجر غسل دیگر
 و میان این غسلها وضو کند چنانچه وضو حجت است و وضو میشد آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمود وقتی است از شیطان تو شستن با بفتن و حیض که بپست غسل بر آرد چون پاک شوی بپست و
 چهار روز زیارت و سه روز نماز بگذارد و روزه گیر این قدر ترا بس است و همچنین در هر
 ماه می کنی چنانکه زمان پیش می کشد و اگر توانی که ظهر را در کنی و عصر را شتاب نهائی و
 غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را در و عشاء را بجا داد کنی
 و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکنی از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
 گزاری و این اعجاب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر مزین سهولیت اندازان و چون
 ام جیبیه و خمر حجت شکایت خون پیش آنحضرت برد و علم فرمود آنقدر است که حیض ترا
 حبس میکرد بازماند پست غسل بر آرد و نماز کن پس او سه روز نماز را غسل می کرد یعنی از طرف
 خود آنکه جناب شایع او را بدان امر کرده باشد پس حجت بشکل این روایت غیر منتقض
 اعم طیبیه گفته ماکدیت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم همدرد چون زن حیض میکرد با او
 نمی خوردند آنحضرت صلی الله علیه و آله هر کار بکنید مگر نکاح و عائشه را فرمودی تا از او بپوشد و او سه
 مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاورد یا در خانه آن قصد می کند
 و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گذارد و روزه نمی گیرد و عائشه در حجة الوداع
 و موضع سرف و حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه کن
 تا آنکه پاک کردی و از زن حائض مافوق آزار احال داشته و زن نفاذ و عمو نبوت
 تا چهل روز و نفاس می نشست اما او را بقضای نماز زمان نفاس نکرد و الله اعلم

کتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست سایه مرد بر ارجیل او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد
و وقت نماز دیگر آنجا است که آفتاب ز رفته است و وقت نماز شام با دمی است که شفق
غائب نشده است آنحضرت صلوات الله علیه شفق حمرت است و وقت نماز صبح تا نیمه شب است
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طلوع شده و در لفظی در بامه نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است ابی برزده اسلمی گوید آنحضرت صلوات الله علیه
می کرد و یکی از بابوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر میگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان است
و متعجب میداشت تاخیر عشاء را خواب را بیشتر از آن کرده میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و بر میگردد
از نماز صبح و یکم از پیشین می شناخت و از شفق تا صبح آمدی می خواند و در لفظی آمده که گاهی سه
عشاء را مقدم و گاهی سه آن را مؤخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده و اندک تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلغل گزاری و در یکم فجر بشکافت نماز بر پا کرد و بعضی مرؤض
را نمی شناخت و متعجب وقتی گزاری که به صرف از نماز موقع قبل را می دید شبی نماز عشاء را حتی
گزارد که عشاء شب بگذشت بر آمد و فرمود و قتش همین است اگر شققت بر است نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت حر از جوشیدن
جهنم است و گفت صبح کنید و نماز بامداد که اعظم است از بجا اجرا یعنی آغاز غلغل انجام و اسفار بامداد
فرمود هر که دریافت از صبح که می پیش از بر آمدن حموی نماز صبح دریافت و هر که دریافت از غلغل پیش از آنکه
فرود و کون نماز صبح دریافت و در وقت قبل رکعت لفظ سجده آمده و بعد گفته که سجدی همین رکعت است یعنی درین حد
نه در مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصرح تر است از اول آیه ساعت است که در آن نماز و اقبای مرؤ
روایت است که نزد طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نمی و تا آنکه زائل شود سوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شامی از حدیث ابی هریره بنضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جائز است خاصه و بی عبد مناف را گفت

منع کنیدی هیچ کس را که طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر کس اوست که خواهد از شب یا روز زنده
آمده که فجر و فجر است یکس است که طعام را حرام می کند و نماز در آن حلال است و دیگر آنست
که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال و در لفظ آمده آنکه حرم طعام است در از سیر و در وقت
و دیگر بخودم اگر گشت و فرموده افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت در آن ضعیف است
و در اوسط وقت حجت الهی است و در آخر وقت عفو خدا اگر سندان خبر سخت ضعیف است
و بعد از فجر نمازی نیست مگر در سجده و در کفط آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر در رکعت فجر آسم
گفت آنحضرت صلوات الله علیه نماز عصر گزارد و بخانه ام آید و دو رکعت نماز کرد و بر سیدم فرمود از دو رکعت
که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزاردم گفتیم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت نشوند فرمود
نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من است

باب در بیان اذان

طائفی عبدالله بن زید را در خواب اذان آمد و سخت در آن تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت
یک بار مگر قد قاست الصلوة آنحضرت فرمود صلوات الله علیه این که تو دیدی خواب است است
انشاء الله تعالی و در طریق درین قصه قول بلال د اذان فجر الصلوة خیر من النعم زیاد
آمده و در لفظ آمده که گفتن مؤذن این جمله بعد از حی علی الفلاح سنت است و با جمله نبوت اذان
و این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و جناب سالت صلوات الله علیه را
اذان آمد و سخت و در آن ترجیع آمده یعنی دشمنان و امین و این زیادت است بر حدیث ابن بیه
و زیادت عدل مقبول است و خبر اول نزول من است و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در
اولش در با گفته اما در سند احمد و هر چهار سنن مرابع ذکر نموده و بلال مامور شد بتشیع اذان
و ایتا اقامت مگر قول قد قاست الصلوة لکن مسلم این استثنای را ذکر نکرده و نسائی گفته
آمر بلال آنحضرت صلوات الله علیه بود ابو جحیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبابعوی در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة کردن خود بجا
 راست و چپ پیچید و خودش دو نکر و تمام بدن خود آنحضرت را از او میزد و رو
 خوش آمد و از اذان آنحضرت و این دلیل است بر آن که توفیق مرد خوش آوازی است
 جابر بن سمرة گفته بار ما عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه و تحقیق
 از نماز آن که اذان گفت بلال پس از گزار آنحضرت صلوات کرد آنچه هر روزی کرد و در زمانه مغرب و شام
 بیک اذان و دو اقامت گزارد و در لفظی چنین است که حج کرد میان مغرب و غایت اقامت و در طریقی آمده که
 بنماز را اقامت گفت و در روایت دیگر آمده که نماز کرد و پیچید از آن هر دو فرمود اذان بگیرد بلال پس
 بخوید و بنشیند یعنی در تشریح رمضان تا آنکه ناکه از این هم مکث و دوی نایاب بود و نیکو تا آنکه او را بگویند
 صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح و در رمضان
 و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و ناکه که بنده بخت
 نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح
 متفق علیه فاین نماز داک و فرمود چون ناله شنید و بچون خواند بگوید ای جمعیتم که پیش
 سامع لاجل و لا قوه الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود
 تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و بخوانی بگیر که بر اذان اجرت بگیر و فرمود
 چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر است بر اذان و ایجاب امین
 و بلال را و اذان امر بر تسبیح فرمود یعنی تا آن و در اقامت بعد یعنی تا آنی گفت میان هر دو بقه
 فراغ از اکل و رنگ کن و حدیث متوضی بودن توفیق ضعیف است بحدیث نمی آید
 آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر بر این
 بلفظ فاقول انت نیز ضعیف وارد و توفیق الملک است باذان چنانکه امام الملک است باقامت و توفیق
 و دعا بیک میان اذان و اقامت کنند و پس نه شود یعنی بلکه پذیرای گرد و هر که شنید
 تا این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمد را الحیلة

والفضيلة وابغنه مقاماً محموداً الذي وعدته انخفضت صلعم او روزه قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فساد اقتضای وضوست قبول نیست نماز نقص
مگر بخلاف یعنی مسح و سر پوش زدن و جامه اگر وسیع است بدان متخف شود و میان هر دو وضو
او خلط نماید و اگر تنگ است مستتر شود بدان و در یک جامه که بردوش از آن چیزی
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در روزه و خاریغی ادا درست است اگر
آن در رعایای باشد و پشت هر وقت دم را بپوشد عامر بن ربیع و در شب تاریک نماز
بسوی غیر قبله که چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بر آن آیه فاینا قل اولی الله
فرو داد و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب است محمول است بر قبله مدینه منوره و در
ویند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله بهر سوی که روی کند جائز است و از
فعل جناب رسالت آت ثابت ایما بسیر میفرمود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون اراده قطع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و بکسی می آید و بپوشد بهر سوی که راحله
سیرت نمازی کرد و تمام روی زمین مسجد است جز مقبره و حمام و جای انداختن سنگین
و جای بوی جانوران و وسط راه و جای ماندن و بو در شتران و بالائی پشت خانه خدا
و نماز گزاردن بسوی گور یا پوشستن بر آن نهی عنه است و هر که مسجد را دید اگر در فعل از وی
تذکره ببرد مسح کرده در آن نماز گزارد چه طوطی که و طوی از وی کرده همین تراب است و در نماز
بیچ شئی از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکیه و قرائت قرآن باشد و عهد نبوت صحابه
در نماز بجا بخت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافظ علی الصلوات والصلوة الواسطی
و قوصو الله قانتین مراد بواسطی نماز عصر است و مراد بقصوت سکوت پس ماورشدند بخوشی
و نهی کرده شدند از سخن کردن و نماز تسبیح در نماز برای مردان است و تصفیق از برای

زمان آنحضرت صلوات الله علیه کرد و در سینه او آوازی همچو آواز دایک سین می بود و اگر ایستادن
و این دلیل است بر آنکه اگر ایستادن در نماز جایز است علی مرتضی اگر در نماز بر آنحضرت صلوات الله علیه
تنه نمودی پس تنه بطل نماز نباشد و اگر کسی در نماز سلام کردی مبطل گفت شریف اشاعت
بجواب نمودی آما سه دختر زینب را در نماز محال بود و نزدیکی نهاد و نزد قیام بر می داشت
و این ماخراجه حالت امام است بود و در نماز امر کشتن بار و کوفه و دم آوردن اینها فیصل کثیر نیست

باب در بیان ستره نمازی

گذرنده از پیش صله اگر بداند که کدام اثم بر وی است تا چیلن بایستد بهتر باشد او را از آن گذشتن
از روی او و در لفظی چیلن سال آمده و این ستره برابر چوب پسین یا لان ستره بدست
همه حال است تیار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخه حل در پیش نیست
گذشتن زن و خروسک قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گوئیم مرا و بقطع کمی ثواب شغل مصلی از خود است نه نماز دلیل حدیث دیگر هیچ شی قاطع نماز نیست
و تاوانید دفع کنید و بعد از ستره اگر یکی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماز مقامله نماید
که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان همزاد انسان و اگر هیچ ستره نیابد
همین عصا خود را بردارد و اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ دیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و ندانند حدیث حسن است و از علم اضطرار این غیر مصیب

باب در بیان حث فروتنی در نماز

اختصاص در نماز سنی عنه است یعنی دست بر تهیگاه نهادن بهود اینکار می کردند طعام شام
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزه با صاف نکند که
رحمت و برکت است و اگر ناگزیر باشد یکبار پیش کند یا ترک بد و اتفاقات دنیا یعنی چپ و راست

مگر ایستادن برپا و گشتن شیطان سخت از نماز بنبه و بلند او خبر دیگر آمده که در نماز خود از اتفاقات آن
 ها ناگ شدن است و اگر لابد باشد پس در نماز قطع کن چنان کی که در نماز باشد مناجات
 خود است آن باین شکل راست و پیش خود بنشیند و لکن این جانب چپ بیفکند و در رکعتی برپا
 آمده حالت را پرده باریک سرخ رنگین منتقل از صوف بود که بدان جانب نماز را پوشیده بود
 و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلواتی بر او کرد و گفت که تمام نماز را در وضو
 می گرد و در رکعتی آمده که این خمیه را از حضور نماز مشغول کرد و فرمود این قوم که در نماز
 نظر بآسمان کنند باز مانند ورنه که بسوی ایشان باز نگردد و نسبت نماز حضرت طعام و نه
 حال دفع ایشان یعنی بول بر باز و آنجایی که شایع است از طاعت شیطان است هر که در نماز
 فاشه بکند تا تواند بکلم آن پردازد

باب در بیان مساجد

مسجد مسجدها و خانها مایه است و همچنین پاکیزه و خوشبو دارد آیتن آنها بکشتن خدا بود
 که گویای غیر از خود را مسجد بگویند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد
 می ساختند ایشان بدترین خلق لشکر نبوت از مسجد شامه بن امان را گرفتار کرده بیاورد
 بستنی از ستونهای مسجد بر بست و وی شرک بود و این دلیل است بر آنکه نجاست شرک
 معنوی است نه صوری و در این رابطه تقریری فرمود عمر بن خطاب مسلمان بن ثابت را و مسجد
 بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شرف مسجد می خواهم بدو وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلوات
 اگر کسی را بینی که در مسجد ضاله خودی جوید او را بای گفت که این ضاله را خدا بر تو بازگردان
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجار
 ترا سودمند کند مسجد مقام جد و دو تو نیست سعد بن معاذ و فرزند خسته شد آنحضرت صلوات
 برای وی نیمه در مسجد زد و اما دختر از قریب بفریاد پیشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلوات

حاشیه را پنهان کرده و نیمه و کبیری سیاه نموده و سجده داشت پیش حاشیه آمدی و سخن کردی
 افکندن آب برین در سجده گناه است و گفتا و اشرفین از دست قیامت نیاید تا آنکه بر
 نازش کنند در سجده آنحضرت صلعم فرمود مع ما سونیم متشبهید مساجد یعنی برابر افراشتن و
 راستن آن و معروفی شد با آنحضرت صلعم اجازت هست تا آنکه خسر و خفا شاسه که
 که مواز سجده بیرون می افکند و هر که در سجده در آن پیشینه تا آنکه دو رکعت بگذارد و این
 نتیجه مسجی نامند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب در صفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل بر آرد و در قبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
 از قرآن آسان شود بخواند و بر کوع رود باطمینان و چون سر بر نهد راست بایستد و سجده
 کند باطمینان و نشیند بعد از سجده باطمینان و سجده دیگر همان اطمینان بجای آرد و در
 نماز این چنین کند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر قیام صلیحی حتی ترجیع العظام
 و اد شده و در روایت دیگر آمده که تا نمیت نماز هیچ یک از نشانی تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
 او تعالی امر کرده است پست تکبیر گوید و حمد کند یعنی سو و فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن جمله
 داشته باشد بخواند و در حمد و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه خدا خواهد
 بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بزدان عربی از هر سو و آنچه
 خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشته و نزد
 کوع هر دو دست را بر هر دو زانو نمک کن کردی یعنی قرارداد ای و پشت را دو تا ساختی یعنی تا همو
 و بر نشیند با گردن و نزو دفع راس ستوی می استاد تا آنکه هر چند استخوان بجای خویش می آید
 و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنهارا نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کند و آنرا
 انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

نمی نشست و پای راست را استاده می داشت و در کت اخیر پای چپ را مقدم و پای دیگر
 را منتهی و ب نهوده بر مقدمی نشست و نزد استخوان نماز و جهت وجهی للذی
 خط السموات و الارض تا المسلمین و الله انت الملك تا آخر می خواند و مسلم گفته این
 در نماز شب بود و گویم مرا بخواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه است نه پیش از آن و عادت
 آن بود که بعد از تکبیر تحریمه آنکه پیش از قرائت خاموش می ماند ابوهریره گفت قربانت
 شوم میان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم باعد بینی و بین خطایای الخ
 و عمر بن خطاب سبحتك اللهم الهمی خواند و اول مرفوع متفق علیه است و ثانی موقوف
 بر عمر و در روایتی آمده که بعد از تکبیر می گفت اعد ذنابه السميع العليم من الشيطان الرجيم
 من ههنا و ففقه و فقهه و روایت دیگر و او شده که آغاز نماز تکبیر و آغاز قرائت با حمد می کرد
 و نزد کعب سر بلند می نمود و دست می کرد و لکن میان این هر دو می داشت و نزد رفع
 رأس از کعب سجد می نمود تا آنکه راست بایستد و خمین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
 نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
 و پای راست را استاده می کرد و این دلیل است بر فرضیت اعتدال در احوال نماز و از
 عقبه شیطان نمی میفرمود و مراد بقیه اتعا است یعنی نشست سگ که هر دو سرین بر زمین
 بچ پانده هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین نهاده دیگر آنکه هر دو پای بکشتن
 و هر دو سرین بر باشد بگذاشته نشیند و این مناسب تر است تفسیر عقبه و نهی کرد از آنکه مرد و
 فراع خود را فرشت کند بچوانتر اش سبع و نماز را تسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست بر زمین
 هر دو و ش بر می داشت و نزد کعب و سر برداشتن از آن نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
 لمن جد له بنا لك الحمد میگفت و این کار در سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
 محاذی منکبین میفرمود و دست تکبیر می برد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست
 را با کاه و گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کسی که لم یقل

بخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن ام القرآن بخواند و قمره بخواند
 شامی خواند در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که آنرا بخوانید چه نیست نماز
 کس را که آنرا بخواند و آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز را با کمال شرم می کرد و در سجده و احوال
 قنوت و آخر آن نمی خواند و در لفظی زیاد کرده که هر بیسمله نمی نمودند و در روایت دیگر
 واردست که پنهان می گفتند و برین است تل لفظی آنهم خبر گفته نماز گزار دوم در پس ابوهریره
 پس بسمله خواند پس فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آیین گفت و نزد سجده و قیام از بسمله
 الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند یکبار که جان من در دست اوست مثل شبنم است
 و نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود چون فاتحه خواند بسمله گوید که ایله کیه از آیات فاتحه است
 و این موقوف است بر ابوهریره و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چون از قنوت ام القرآن فارغ شدی
 آنرا خود بآمین برداشتی کیه آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم اینچ کفایت کند
 انا ان باک موخت فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
 الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و در سجده و در سجده و در سجده و در سجده
 و رکعت اولی را در این دو رکعت پسین همین فاتحه بخواند پس ابو سعید خدری گفته اند که هرگاه
 قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین بنا بر پیشین بقدر الم تنزیل السجده بخواند و در دو رکعت آخر
 نصف آن قنوت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر بخواند و نیمه آن
 و در دو رکعت آخر عصر غزیه ایست از همین ظهر اطول و عصر را تخفیف می فرمود و در غروب قصار فصل
 می خواند یعنی از قنات تا آخر قرآن و در غزیه ایست از همین ظهر اوسط فصل و در صبح طوال آن ابوهریره گویند
 که در دو رکعت اولی اشبه تر بنماز نبوت از این شخص و تمام در غروب و در سجده و در سجده و در سجده
 جمعه سجده و هل اتی خواند این سجده گویند همیشه همچنین میکرد و هیچ آیت حرمت در نماز نیامد
 که نزدش سوال می کردند آیت عذاب مگر آنکه از آن بعد میزد و فرمود من نمی کرده ام از آنکه
 قرآن را در رکوع و سجده بخوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا کنید که در خود آتجاب است

و در رکوع سجده سبحانك اللهم ربنا و سبحك اللهم اغفر لی بسیار می گفت و تزاراده
 نماز تکبیر می برآورد و همچنین نزد رکوع و می گفت سمع الله لمن حمده نزد رفع صلب اذان و زیاده
 و لك الحمد و وی تمام ست پست تکبیر گویان بسجده می نیت و نزد رفع اس اذان هم تکبیر
 می برآورد و باز تکبیر گویان بسجده می نیت و نزد برداشتن سر اذان تکبیر می برآورد و عرض کند
 در تمام نماز همچنین می کرد و بسجده از دو رکعت بعد از نشستن بر می خاست تکبیر می گفت و در
 رواستیه آمده که نزد رفع اس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لك الحمد مل بالسموات
 و مل بالارض الخ و فرمود که با مومنانکه سجده کنن بر پشت استخوان بر جبهه و بدست شریف ایشان
 بسوی پیشین کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدیمین و در نماز میان هر دو دست
 خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض البطن شریف نمایان میگشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست
 بر زمین نمی و بر دو پنج را بر آید و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشته و در
 سجده آنرا ضم نمودی و چار زانو نشسته نماز گزار یعنی در حالت مضرب میان هر دو سجده می گفت
 اللهم اغفر لی و ارحمی و اهد فی و عافی و ادر فی مالک بن حویرت دید که آنحضرت صلعم
 نمازی گزارد و در تزار نماز بر پنجا ست تا آنکه مستوی نشست و قعود و این اجله است حضرت گویند رواه البخاری
 و اما کیه بعد از رکوع قنوت کرد و بر آنجا از عرب بدعا نمود پست از آنکه او و لغظی و گجیر آمده که لم یزل و صبح قنوت
 می فرمود یا آنکه دنیا را بگذاشت و آمد که قنوت نمی کرد مگر در میکه قومی را دعای کرد یا بر قومی
 دعا می نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پیش آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان
 علیه السلام نماز گزارده اید و فجر قنوت می خواندند گفت ای پسر من محدث است یعنی تطبیق
 بران حسن بن علی علیه السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلمه چند که آنرا در قنوت و تر
 می گفته باشم اللهم اهد فی یغین هدایت الخ و راه اخذ من سائر و آخرش و صلی الله علی النبی و آله
 و ابن عباس او دعا آموخت که در قنوت بجمع گوید و آن آمین دعا می مذکور است و شد ضعیف
 و فرمود چون یکی از شما سجده کند پنجاه مرتبه نشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو کعبه بر زمین نهد

و این در سند اقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت رحمکم چون سجده کرد
 هر دو زانو را پیش از هر دو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانوی چپ
 و دست راست بر زانوی راست نهادی و نیجاه و سه را عقد بستی و با گشت سبأ باشد
 فرمود و این نزد مسلم است و در روایت آمده که هر صاحب رقبض کرد و با گشت که متصل
 ابراهیم است اشاره فرمود و بحسب اسد بن مسعود از تشهد آموخت و گفت چون کی از شما نماز کند
 بگوید یا تحیات الله الهم پیتر هر چه از دعا بپند و بخواند و این اصح صیغ تشهد است و پیش ازین
 سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحیت آموخت و امر کرد که مردم را بیاورند و این یک
 راضیه دیگر تعلیم کرد بلفظ یا تحیات المبارکات الصلوات الطیبات الله الهم کی را بدید که در نماز
 دعای کند لکن تجید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون کی
 از شما نماز گزارد بایت بخود نشاء رب کند پیتر و در پی پیتر فرستد باز هر چه خواهد دعا کند
 بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این در و چگونه گوئیم
 خاموش شد باز فرمود بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
 و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و
 سلام پنچا نیست که آموخته شد بدو آن خرمیه زیاده کرد چگونه در و فرستیم بر شما و نماز خود
 و فرمود پناه جویید در تشهد از چهار چیز و بگوید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و
 من عذاب القبر و من قننة المیة و المات و من شر قننة المیسع الدجال و مسلم است که
 این را بعد از تشهد اخیر گوید ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت مراد عافی بیاموز که در نماز خود
 می گفته باشم فرمود بخوان اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت
 فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم وائل بن حجر
 گوید نماز گزار دوم بار رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از او عینی نبوت است در پس هر نماز من رض

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطل لما منعت ولا ينفع ذا الجحذ منك الجحذ ودر پس هر نماز
 تموز میگردان این الفاظ اللهم انی اعوذ بک من الخجل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک
 من ان ارد الی اذذل العمر واعوذ بک من قسنة الدنيا واعوذ بک من عداب القبر
 لفظ و بمثل قبل از خرمج نماز و بعد او هر دو ست و بعد از انصرف از نماز سه بار
 استغفر الله گفتی پستراين دعا خواندی اللهم انت السلام ومنك السلام تبارکت یا
 ذا الجلال والا کرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و
 تکبیر بر آرد سی و سه بار و این نود و نه کرت شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده
 لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير گویند بشده شود خطای ای او اگر چه
 باریک و ریاضت یعنی در کثرت و در روایت تکبیر سی و چهار بار آمده و معاوی بن جبل را فرمود
 وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگویی این دعا اللهم اعنی علی ذکوک و تشکوک
 و حسن عبادتک و آید که هر که بخواند آیت الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
 جنت مگرموت و طهرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزار بیچنانکه بدیشمارا کن
 می گزارد و بگزارد آنرا استاده و اگر نتوانی نشست و اگر این هم نتوانی بر پهلوی و اشاره بکن
 بیماری بر و ساده نماز کرده بود آنرا بیفکند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و نه اشارتی
 بکن و سجود را پست ترا از رکوع گردان و این موقوف است بر جای بر

باب در بیان سجده سه و تلاوت و شکر

آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز ظهر یا مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند
 تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماند تکبیر گفت و حال آنکه جالس است پس دو سجده پیش از
 سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شده سجده کند و یک بار دیگر بر دو رکعت از ظهر یا عصر سلام دهد و نزد چوبی که در پیشگاه
 مسجد بود بایستاد و دست خود بر آن چوب نهاد و در قوم ابو بکر و عمر بودند اما از نیست سخن نگردد و سلام و سجده بر آن
 صحابه گفتند مگر ناکوتاها شمریدگی او را زوالیدین می گفتند گفت اسے رسول خدا فراموش کردی
 یا نماز کوتاها شد فرمود نه فراموش کردم و نه ناکوتاها شمریدگی او را گفت آری فراموش کردی پس
 دو رکعت دیگر بجای آورد و سلام داد و تکبیر بر آورد و مثل سجده خود سجده کرد و یاد از ترانان پیر سر
 برداشت و تکبیر گفت در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود
 ذوالیدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری اولین صحیحین است لکن بلفظ
 فقہالی او در روایتی آمده که سجده کرد تا آنکه حق تعالی متیقن شد که دو یک بار
 نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
 یکی از شمار نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنامائے
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
 ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت نماز کرد و چون سلام داد گفتند ای رسول خدا او نماز
 چیزی نوید پی آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پاسخ بده پیچید و رو بقبله
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شمار ابدان خبری کردم
 و لکن من بشدم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نیسان
 کنم یادمانید مرا و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحر سے صواب کند و نماز را
 بران تمام نماید پیر و سجده کند و در لفظ آمده که تمام کند نماز و سلام دهد باز سجده نماید و دو
 سجده سهو کرد آنحضرت صلوات الله علیه از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نمائے
 و هر که بر چیزی از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود کنند و دو سجده
 نمایند و اگر راست نه استاده نشینند و نیست سهو کرد و فرمود نیست سهو کرد یکبار پس
 امام مست پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسیکه در پس اوست سجده سهو است و هر سهو را دو سجده

بعد از سلام تسبیح کردند صحابه همراه جناب نبوت و رسولوا اذا السماء انشقت و اتقوا ابن عباس
گفته نیست سوره ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت ما دیدم که در آن سجده کرد و همچنین سجده کرد در
سوره نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد در آن و فرمود مفضل شد سوره حج بد سجده هر که سجده کند
در آن بخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد و خوب کرد و هر که نکرد بد
گنا نیست و در لفظ آمده که فرض نکرد سجده را و اگر خواهد بکند عمر گفته آنحضرت با
قرآن می خواند چون بسجده گذشته بکسیر گفته و سجده نمود و ما هم سجده می کردیم و چون امر
سرت انگیز آمدی در سجده شکر افتاد و یک بار سجده دراز کرد و بعد سر برداشت و
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجده شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام
اهل یمن باحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد و گویم درین سجود
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیع گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخوانه گفتم مرا نقت شهادت می خواهم فرمود جزین چیزیکه
میخواهی گفتم نه بهمین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود و کثرت سجود گویم حل این سجده بر
نماز تطوع کما یغنی نیست بلکه نماز سجود هم کی عبادت متعلقه است بهمین حدیث و با و لا دیگر و اما نماز
تطوع پس ابن عمر در رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت و دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از ظهر
و خانه خودش و دو بعد از عشاء درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی و دو بعد از جمعه و خانه خودش
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد و رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیدارد چهار رکعت
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر و تهنید از دو رکعت صبح و فرمود دو
فجر بهتر از دنیا و ما فیهاست و فرمود هر که بگذارد و دوازده رکعت در یک شب روز ساخته شود سبب
آن از برای و خانه در نسبت و در روایتی لفظ تطوع یا و کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از

مغرب در و بعد از عشا و در پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار رکعت بعد از آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش و دوزخ و فرمود و رحم کند خدا
مردی را که بگذارد چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت نماز گزارید پیش از مغرب و در رکعت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خودش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده آنرا گفت ما دو رکعت بعد از غروب شش میگذاریم و
آنحضرت ما را می دید پس نماز امر میکرد بدان و نه منی نمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عاقبت میگفت که ام الکتاب بهم خوانده یا خیر و در آن هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعدش بر جانب دست راست دراز میشد و بدان
امر میکرد و میفرمود نماز شب دو گانه و دو گانه است و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگذارد
تا این نماز را و ترسازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو شنی شنی است چنانی گفته این
روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فرضیه نماز شب است و وتر حق است بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد یک رکعت و تر بگذارد و این موقوف است
برای ایوب علی مرتضی گفته و ترجم نیست چنانکه نیست نماز مکتوبه و لکن سنت است که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک باب جناب نبوت و راه رمضان قیام کرد تا شب چهارم شب آیین انتظار
حضرتش بودند تا آمد و فرمود ترسیدم از آن که میادار شما نوشته شود و گفت خدا شما را به
کرده است نماز که بهتر است از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود و در میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق است هر که در کند از نایست عاقبت گوید زیاد نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان نه
و غیر آن بپایانده رکعت چهار رکعت میگذارد از حسن و طول آن هیچ پیش از چهار رکعت میکرد
از حسن و درازی آن سوال میکنی پس سه رکعت میگذارد عاقبت گوید من گفتیم که پیش از وتر پنج
گفتی از آن چشم ندانم بخوابد و در روایتی آمده که ده رکعت و شب یک رکعت و یک رکعت و یک رکعت
و در رکعت غیر میگذارد و بعد از رکعت شده در روایت دیگر که یک رکعت و شب یک رکعت و یک رکعت و یک رکعت و

نشیست و بیچ کعبه گرد آفران و در همه شب و تر میکرد تا آنکه منتی شد و تر او بسوی حجر و عبد الله بن عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان باش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود و تر بگزارید ای اهل قرآن چرا که خدا و تر است و دوست میدارد و تر را و فرمود آخر نماز شب بخواب و تر گردانید و نیست و و تر در یک شب و و تر و تر بیستم اسم ربک الا علی و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد و اگر در آخر آنها و تر و تر ای آمده که هر سورت در هر رکعت می خواند و و تر رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قرات میکرد و فرمود و تر گزارید پیش از آنکه صبح کنید و هر که صبح دریافت و تر نکرد او را و تر نیست و هر که حفت از و تر یا فراموش کرد آنرا باید که چون یاد آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام در آخر شب وی و تر کند در اول آن و هر که را طبع قیام در آخر خلیل است وی در پایان شب بجا آر چه نماز آخر شب میشود است و این فضل و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و و تر برنت پس و تر پیش از صبح میاید گزارد و بود آنحضرت صلی که نماز چاشت چهار رکعت میگذارد وی افزود آنچندانی خواست و در لفظی دیگر آمده ی رسیده عاشرت که آیار رسول خدا صلی نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از مغیّب آید یعنی از سفر گفت ندیدم آنحضرت را که گاهی سجده نمی گزارده باشد و لکن من این را می گزارم و فرمود نماز او امین و می است که بچشترا گزاران بنشیند و هر که دوازده رکعت ضعی گزارد ساخته شود از برای او قصر و حجت عاشرت گوید آنحضرت صلی نماز ام آمد و هشت رکعت چاشت گزارد

باب در بیان نماز جماعت امامت

آنحضرت صلی فرمود نماز جماعت افضل است از نماز بی هفت و هفت درجه و در لفظی بیست و پنج جز و گفت سوگند بیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم جمیع هیثم و ام هیثم بنماز و اذان گفته شود آنرا پست حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر نماز نمیشوند و خانه را بر ایشان بسوزم سوگند بیکه جان من در دست اوست اگر کی بداند که

وی استخوان فریمی یابد یا در قفسه سینه او ایستد حاضر عشا گردد و اگر آن تر نماز با بر سناتقان
نماز عشا و نماز صبح است و اگر بداند که درین برود حیثیت بیاید آنرا بسینه یا بمقعد مروی نماید
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قانع نیست که تا مسجد بمشاید و او حضرت داد چون آن مرخصیت
داد و او را بخواند و گفت ندای نمازی شغوی گفت آری فرمود حاضر شود هر که ندانستند و
نیاید او را نماز نیست مگر از عذر و راجح وقت اوست بر این عباس آن شخصیت صلح نماز صبح بگزار
د و مرد را دید که نماز نکرد و ایشان را بخواند هر دو آوردند نشانهای ایشان می لرزید فرمود
چرا با نماز نکردید گفتند بخانه خویش گزاشته ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارید
و باز امام را در میانید که هنوز نماز کرده است همراه او بگزارید که این نماز شما نافله است امام از آن
بهین است که اقتدای او کنند پس و سیکه تکبیر گوید تکبیر گوید و تا تکبیر گوید شما هم تکبیر گوید و چون تکبیر کند
رکوع نماید شما رکوع کنید و ای رکوع کند چون سمع الله لمن همل و گوید شما الله و ربنا لك الحمد گوید
و در لفظی ذلك الحمد آیه و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده کنید تا آنکه امام سجده کند
چون استاد نماز گزارد استاد گزارید و چون نشسته گزارد نشسته گزارید و این حکم اخیر شیخ
صاحب در عقیقه تا آخر که در فرمود پیشتر آید یعنی در صف اول بایستید و من اقتدای کتب و آیه
بعد از شماست و تم شون شما یک بار حجه کوچک گفت و در آن نماز کرد مردم آمدند و نماز پیش
نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانه اوست مگر کتوبه معاذ و نماز عشا درازی کرده بود فرمود
می خواهی که فتنه انگیز شوی چون مردم را است کنی و الشمس و سید اسم و اقتدا و اللیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابو بکر آمده نشست خودش با مردم نشست میگزار
و ابو بکر استاده بود و اقتدای جناب نبوت می کرد و مردم مقتدی ابو بکر بودند و فرمود چون امام
شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر ضعیف و صاحب حاجت اند
و چون تنها بگزارد چنانکه خواهد بگزارد و فرمود نزه حضور نماز یک اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
دارد امامست نماید چنانچه عمر بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرموده اوست کند قوم را قرا ایشان از برای کتاب خدا و اگر بگنجان در قرارت
برابر باشند علم ایشان بسنت و اگر در سنت برابر اند اقدم ایشان در حجت و اگر در حجت یکسان
ویرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سنی و اقامت نکند مرد و در تمام سلطنت
دیگر بنشینند در خانه او بر مگر نه او مگر باذن وی و آیه که اوست نکند زن مرد و باو نشین
مهاجر را و فاجر بنوس را اما اسنادش واهی است و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابر داری دیگر در آنها را بهترین صفوف مردان صف اول است و شر آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر است و بدترین آنها صف اول ابن عباس شبی با حضرت
نماز گزارد و بر بسا را و بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگردانید آنش گفته آنحضرت نماز کردن و تمیمی در پس او استادیم و ما دم ام سلیم در پس
مالیت ما و بکره آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه نصف رسد رکوع رخت و در رکوع تا
صف رسید این معنی و حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و خود کن و در
لفظی آمده رکوع کرد جدا از نصف و تا نصف خرا سید و یکی را دید که تنها پس صف نماز میکند و الا
بعاده نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد در پس صف مگر آنکه در ایام نماز ایشان یک باشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوی یا قامت را بر وید بسوی نماز و یا شد بر شما آرام و
گرا نباری و ند وید هر چه یا بید بگزارید و آنچه فوت شد از اتمام کنید نماز مرد و با مردان کیست
از تنها نماز او و نمازش با دو کس از کیست از نماز او با یک کس و چند آنکه بیشتر باشند حسب
بسوی خدا عز و جل ام و رقه را فرمود که اوست ابل خانه خود کرده باشد گویم اوست زنان در وسط
صف است و این ام مکتوم نامینا را خلیفه خود در مدینه گردا اوست مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف است هر که نماز را بیاید
امام بر جاتی خود دست باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف است

نخستین بار که نماز فرض شد و رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند
و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که اگر سبعت کرد رسول خدا پنج بار
رکعت فرض شد و مقرآن نماز سفر چال اول مگر مغرب که و تر نماز است و مگر صبح که قرات
در آن دراز باشد جناب نبوت و فرجه قصر کردی و هم اتمام و روز و گزینی و هم افطار کردی و آن
خبر معلول است و محفوظ آنست که فعل عائشه است لهذا می گفت که بر من شاق نیست یعنی
اتمام رباعی و در خبر است که خدا دوست میداد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت
خود را کرد و در لفظی آمده چنانکه دوست میداد اتیان عزائم خود را آنحضرت چون سیر
سهیل یا سه فرسخ برآمدی و دو رکعت میگزارد گوئیم میل ارض منتهای مدبر را گویند فرسخ
سهیل است آتش گویند آنحضرت صلوات الله علیه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد
تا بهینه بر گشتیم و ابن عباس گفته است که آنحضرت نوزده روز یکده قصری کرد نماز را
و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی بیست و روز هم آمده جابر گوید در تبوک سب
روز اقامت کرد نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت
آن بود که چون پیش از زین شمس حرکت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده
میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زین شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی
و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس سوا می شد و در روایتی این لفظ است که چون سفر
بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر هر دو را گزاردی باز کوچ کردی و در تبوک ظهر و عصر را یکجا
و مغرب و عشا را یکجا گزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از مکه تا عسافان گوئیم
بریدشان زده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است صحیح وقت اوست بر ابن عباس
و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند
افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است عثمان بن اصبهین را بواسطه بود آنحضرت را از نماز پرسید
فرمود استاده بگزار و اگر نتوانی نشسته کن و اگر نتوانی بر بچه کن آنحضرت بیماری را عیادت

کرد و دید که نماز بر وساده می گزارد و آنرا میبگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و در آن اشاره کن
و سجده را فرود تراز رکوع ساز و خودش را صلوات عاقله دید که چهار رکعت نوشت است نمازی کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چوبهاست منبر را نشاند و کرد که قوما از ترک جماعت باز آیند و نه خدا بر دلهاست
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگردد و بدو بار
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در کفطه آمده که جمعه میگذاردیم با او نزد و آل شمس باز میباشتم
جریان سایه بن سعد گویند بودیم که قیل و کونیم و طعام چاشت خویم مگر بعد از جمعه و بعد
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدین سخن
همین روز و کس بجای خود ماندند و فرمود هر که گیتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بغیر این و نمازش تمام شد و این منزل قویست و خطبه را استاده خواند
باز بنشستی پیر استادی و استاده خطبه دیگر خواند و جای گرفته هر که تراخید و بیک نشسته خطبه
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردید
خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت جبهه کمر و مساکم میفرمود احکام
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل
بدعت ضلالة رواه مسلم و این کلیه بطلان خودست مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده
که در خطبه جمعه حمد و ثنای خدا گفته و بر اثر آن کلمات مذکور فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتی این عبارت افزوده من یجذی الله فلا مضل له و من یضلل فلا هاد
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاد کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت فرمود طول نماز
و قصر خطبه و علامت نمیدادست و ام شام سووق از زبان جناب رسالت صلوات بر او

چه هر جمعه بر منبر نزل و خطبه این سه روز را بخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند و می بخواند و می خرد
که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش و در جمعه نبوی و در روایتی آن
چون یا خود را روز آدینه خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی و می
روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزار ای ایستاده و رکعت تحمیت گفت
نه فرمود و برخیز و در رکعت بگزار و این متفق علیه است از حدیث جابر و وال است بر وجوب
این نماز گوید و حال خطبه باش و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سورۀ جمعه و سورۀ منافقون می خواند
و هم در آن و در نماز عیدین صبح اسم و عمل اتی قرائت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد و جمعه
خصت فرمود و گفت سهر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بگزارد و او سلم
و تنبی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآورد و جمعه را بیاید و آنچه
در مقدار و وقت نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود و دست برآورد و او نماز
آدینه بجا آورد بخشیده شود و او را آنچه میان او و میان جمعه دیگر است و سه روز زیاده بر آن
آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندگی
و حالیکه استاد نماز می گزارد و از خدا خیر می خواهد بگزارد و آنکه میدهد خدا او را آنچیز و در تلفظ آن
که اشارت کرد بدست خود با آنکه این ساعت خفیف است ابو بردۀ آنحضرت صلعم را شنید
که فرمود این ساعت در میان جلوس امام با قضای نماز است و لکن راجع وقت است بر ابو بردۀ
و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حافظ این حجر گوید اختلاف
آورده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری الما لیش کرده ام
گویم تمام این اقوال در سبک اتمام شرح بلوغ المرام مذکور است و این روایت که در هر چهل
کس پس زیاده از آن جمعه باشد و نیست بدان گذشته است اسناد ضعیف است و از بلکه حکم نماز جمعه همان
حکم نماز است بیچهار رکعت در هر تقریر و تطهیر جز استحباب خطبه که در دیگر نمازها نیست و عادت بشر
نبوت آن بود که در هر جمعه از بزرگوارترین و مومنین و مومنان استفقار کردی و بعضی آیات قرآن از بزرگوار

ندکیر مردم در خطبه خواندی و فرمودی جمعه حق واجب است بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بنده
اوزن کدوک و بیارگویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد و گن لا اقل دو کس
می آیند تا این نماز برپا شود و فرمودیست جمعه بر سافر و مسندش ضعیف است و چون آنحضرت^{صلی}
بر منبر برآمدی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چوب دستی یا بر کمان تکیه ده می استاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از آنجه روایت صالح بن خوات است که طائفه با آنحضرت^{صلی}
نماز گزارد و طائفه دیگر و بروی دشمنان مایل پس با هم ایستاد یک رکعت بگزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمنان صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کردند و نشسته ماند تا آنچه اینها نماز خود تمام نمودند پس تر سلام داد و با ایشان
و این و تحقیق علیهست و روز ذات الرقاع بود و در غرّه نجد صحابه با آنحضرت^{صلی} در برابر دشمنان
صف آرا گشتند آنحضرت^{صلی} با ایشان نماز استاد گردید با آنحضرت^{صلی} نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد و آنحضرت^{صلی} یک رکوع باد و سجده کرد باز این گروه بجای طائفه اول
که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت باد و سجده بگزارد پس تر سلام داد
و هر واحد از آنها برخاسته یک یک رکعت باد و سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ سلم بود
و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شد هم همراه جناب رسالت^{صلی}
نماز خوف را پس در وصف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدد میان ما و میان قبله است آنحضرت^{صلی}
تکیه گفت ما هم اسد که بگفتیم پس تر رکوع کرد ما بنیز تر رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما بنیز
سر از رکوع برداشتیم باز سجده فرود رفت و صفی که متصل او بود دوم سجده کرد و صف ثوخر در رخنه
استاده ماند چون سجده تمام کرد و صف متصل برخاست حدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و تا آخر شد صف اول

و بمقدم گردید صفت ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد و آنحضرت صلواتم و سلام
 و اویم با همگان و این نزد مسلم است و در لفظ وارد شده که این نماز و صفایان بود و در خبر
 جابر آمده که بایک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارید پس سلام داد و باز دو رکعت با
 گروه دیگر بجای آورد و در حدیث حذیفه آمده که بایک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر گزارید و این
 هر دو طائفه رکعت و دیگر خود قضای خود یعنی گفتا بر رکعت واحد نمودند و این حدیث که نماز خوف یک رکعت است
 بر هر وجه که باشد ضعیف الاثر است همچنین حدیث دیگر که نیست سهو و نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود فطر آن روز است که مردم افطار کنند و صبحی آن روز که قربانی نمایند سوار سچند آمدند
 و گواهی دادند که دیر و زما را دیده اند آنحضرت صلواتم صحابرا امر کرد که روزه بکشند و فرمود صبح
 بعدگاه روند و غیرت روز فطر تا آنکه چند خرامی خود و در لفظ آمده که افراد یعنی طاق می خورد
 و در روایت وارد شده که بیرون نمی آمد و روز فطر تا آنکه چیزی نخورد و میخورد و روز قربان تا آنکه
 نماز بگزارد و امر فرمود بر آوردن زنان بالغ و دختران و پوشیده و حائضان در هر دو عید تا در
 غیر و دعای مسلمانان حاضر کردند و حائضان از مصلی کنار گیرند آنحضرت صلواتم و ابوبکر و
 عمر نماز عیدین را پیش از خطبه می گزارند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را
 بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشته دو رکعت بگزارده و سندش حسن
 و در خروج بسوی مصلی در هر دو عید اول چیزی که بدان آغاز می کردند نماز بود باز برگشته برابر مردم
 می ایستاد و مردم همچنان بر صفهای خود نشسته می ماندند ایشانرا وعظا و امر میفرمود و فرمود که
 در فطر در رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو دست تری
 تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقرب است میخواند و رواه مسلم و در
 آمده شد مصلی مخالفت طریق میکرد و رواه البخاری اهل مدینه را در روز عید بود چون آنحضرت صلواتم

قدم آورد و فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو شمارداد و روز جمعی در روز فطر
و پیاده رفتن بسوی نماز عید سنت است و یک بار که یاران را باران رسید آنحضرت صلی الله علیه و آله
عید و سجد گزارد و در سجدش این است

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و اگر گفت مردم گفتند این کسوف بنا بر
مرگ اوست آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله ماه دو آیت است از آیات خدا از برای موت و
حیات احدی گرفته نمی شوند چون این ایام بینید و نماند کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود
و در لفظی مخفی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و درین نماز بقرائت
کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکصد و یکصدی را بر انگشت که کند الصلوة
جامعة و در خسوف نماز گزارد قیام طولی قریب خواندن سو و بقر کرد باز رکوع و راز
نمود و سر برداشته تا دیر استاده ماند مگر فرود ترا قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد و مگر
کتر از رکوع اول بیشتر سجده رفت باز تا دیر استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز رکوع شد
و خفت و راز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طویل فرود ترا قیام
اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز سجده افتاد و پسر از نماز برگشت و آیتها
روشن شدن بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر شش رکعات
چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدهات مری گشته و نیز پنج رکعت باد و سجده
آمده و در رکعت ثانیة نیز پنجین نموده و هرگز باده نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوئی خود
و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده
بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع ترسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارید چنانکه
و عید میگزارد و این خطبه شما خواند معنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و ترسند
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحوظ مطر کردند اما فرمود که منبوهنند پس در
عبیدگاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون آن روزی مهر نمایان شد
برآمد و بر منبر نشست و کبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی و یار خود کردید
و او تقاضای شمارا امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که پسر بزرگوار را می شمارا
باز گفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله العلی
ما یبید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علينا الغیث
واجعل ما انزلت علينا قوه و بلاغا الی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض بطین شریف
و دیده شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را بر گردانید و وی رافع یدین بود
و روی مردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارید حق سبحانه و تعالی ابره پی می آورد
که غریب و درخشید و بارید و قصه تحویل داد و بخاری ست و در وی آنست که رو قبله شد و عاقل
و دو رکعت نماز کرد و بجز قرائت و تحویل رو افرومود تا قحط برگردد و مردی روز جمعه بمسجد آمد و آنحضرت
استاد خطبه بخواند گفت ای رسول خدا ما لما تابه شد و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما یا باران و هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای اساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتاد
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوند آآب می خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو آآب میداد
ما را اکنون تو سل میکنی بسوی تو بعم نی تو پس ما آآب بده پس باین گفتن آآب داد میشدند
و این نزد بخاری ست انس گوید همراه جناب رسالت آآب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم
جای خود از تن برداشت تا آنکه آتش بر سید و فرمود حدیث عهد بویه یعنی تازه روزگار است
بر ب خود سه ای نفس خرم باد صبا + از بر یا آمده مر صبا + و چون باران را دیدی گفته

اللهم صليّنا ناعا واد دعای نیست صلّم و طلب آب باران اللهم جلدنا سجا با کثیفا
 قصیفادلی فاخصی کا منظر نا منه رد اذا قطقطا سجلا یا ذا الجلال والا کرام و فرمود
 سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود و حریقه را دید که بر پشت خود دراز شده پاییهای
 خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلقت من خلقت لیس بنا غنی
 عن سقیاک گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت
 کفها اشارت بسوی آسمان کرد و عرض کند اللهم انا خلقت من خلقت لیس بنا غنی
 عن سقیاک گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت

باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که حر و حریر را حلال سازند گوئیم حر را نیز ضبط کرده اند
 اول یعنی شترگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم است و ثانی فرمود از پوشیدن
 آب در آوردن لباس زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامه افریشم و دیبا و از نشستن
 بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در تنصص حریر از
 حاکم که هر دو کس از کثرت قتل بود و ستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حله سیرا پوشانید
 وی دران حله بیرون آمد و دید که از نهم در روی مبارک نبوی است آنرا میمان زنانه خود پاره
 پا و قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و در مشوب بغیر اخلان است راجع عدم حل و دست و حدیث
 نهی از ثوب بصمت از ضعف است در و افریشم نام است را حلال است و بر ذکور ایشان حرام
 خدا چون بر بنده خود انعام می کند و دست دارد که از نعمت خودش بروی بند و از پوشیدن
 قسی و مصفر نمی آید قسی آنکه روی حریر باشد بر مثال تنجی مصفر آنکه سرخ رنگ بود و مصفر
 و حله حر از سرخ بخت بود و نه مخطط و آن نجاست که چون بر این عمرو و جامه مصفر دید فرمود امّا
 اموتک بهذا یعنی مادر تو پوشیدن این جامه ترا مر کرده باشد آسمان و خرابی بکجه رسالت
 بیرون آورد حیب و هر دو آستین و هر دو کشادگی او از پیش و پس دوخته بود و دیبا و این

جهنم دعا نشد بود تا آنکه بمرد و از وی با سواد رسید و این جبه را جناب رسالت از برای وفد جمیع
می پوشید اما گوید ما آنرا از برای بیایان می شویم و بدان طلب شفاعت کنیم

کتاب در بیان جنات

فرمود بسیار یاد کنید باز دم لذات را یعنی موت را در هیچ یکی از شما بنا بر گزندگی که بوسه
فرو داده است تنه سے موت نکند و اگر ازین تمنای چاره نبرد پس چنین گوید ^{حنی} اللهم انک
ما کانت الحیوة خیر الی و توفی اذا کانت الوفاة خیر الی و فرمود من بعرق حسین بن علی
و مردگان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک برادران است و بر آنها تیس بخواند
یعنی بر محضرت آنحضرت برای سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آنرا پوشید و فرمود روح چون
مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آورند و فرمود دعا کنید بر جانها
خود و مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند برگشته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمه و اسرعه در
فی المهدیین و افسح له فی قبره و فی ماله فیه و اخلقه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت
را نزد وفات بجا در جبره پیچیدند از مینه بود یا از کتان و جبره چادر مخطط ساخته مین را گویند
ابو بکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بر سر او آنحضرت فرمود جان من آویخته و ام است
تا آنکه از وی قضایش کنند یکی از ارحله را قناد و ببرد فرمود به آب و کنارش بشویند و در
روجا کفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مردگان خود
بر مینه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینی سه بار یا پنج
بار یا بیشتر از آن آب و کنارش بشویند و در مرده آخر کار فوراً خیر سے ازان بیا مینداز ام عطیه گوید
چون او غسل فرایم شدیم آنحضرت را اعلام کردیم که بنزد در ابوی ما بنده اخت و فرمود این
شعارش بگردانید و در کفطه آمده که بامیت غسل میامن و بمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینه ختم عایشه گفته مکفون شد آنحضرت در

سه جامه سفید بپوشید از پنبه یعنی مغسول یا ساخته زمین و در آن قمیص و عمامه نبود عبدالمعین
 ابی بکر و پیشتر قمیص نبوت از برای کفن وی بخور است باو بخشید یعنی تکفین و قمیص مشرقت
 و فرمود جامه های سفید بپوشید که بهترین ثیاب شاست و مردگان را در آن کفن کنید و
 چون برادرے را کفن کنید تحمین کفن نمایند یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت که جمیع
 میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه و می پرسید که کدام یک ازین مرد دو
 گیرنده ترست قرآن را پس به از مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد و برایشان
 دفرمود گرانی تکفین و کفن که زود بود و می شود و عالتش را گفت که اگر پیش او من میرے
 غسلت و هم ای ریش و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست از اینجا است که فاطمه رضی را وحیت
 کرد و غسل خویش و بر غامدیه که در زمان خود مرده بود امر بگزاردن نماز و دفن او فرمود و بر سر کی
 که جان خود را بشقص یعنی تیر کشیده بود نماز کرد و در قصه زنی که سجد را جا رب می داد آمده که
 فرمود چه امر انحر نکردید بنامید مراقب را و چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گویا پارت تاریست
 بر اهل خود و او تعالی آسمان روشن می کند نماز من بر آسمان و از منی نمی بیند و نجاشی را در روزی که
 مرده بود دفن کرد و با صحابه بمجلسه برآمد و صفت بست و چهار کعبه بروی برادرش متفق علیه السلام
 هیچ مسلمان نیست که میرد و بر جنازه او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند بپایند
 مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در با و او می پذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود و نماز
 جنازه برابر و وسطا و ایستاد و بر هر دو پسر بیضا در سجده نماز گذارد و بدین ارقم بر کی از جنازه
 پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین تکبیر می گفت رواه سلم و الا بقره علی مرتضی
 برسل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جا گرفته آنحضرت
 و تکبیر اول سوره فاتحه می خواند و آسمان و این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه نماز
 خوانده و گفته تا بدانید که این سنت است و این نزد بخاری است و از ادعیه نبویه است بر یک
 جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله زاد خله الجنة
وقد فتنه القبر و عذاب النار و رواه مسلم گویم این موضع در نحو و غبطه است تا که میان پاره پاره
و ليس ذلك على الله بعزيز و آیه که چون بر جنازه نماز گزاری گفتی اللهم اغفر لحينا وميتنا
وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا و ذرنا و انشأنا اللهم من احببته منا فاحبه على
الاسلام ومن قفيت من اقوفه على الايمان اللهم لا تحرمنا اجرة ولا فضلنا بعد
رواه مسلم و الاربعه و فرمود چون نماز کنید بر مرده و عا کنید او را با خلاص و شتابی کنید بخانه
چه اگر صبح است خیر است که پیش میفرستید او را بسوی آن و اگر سوای او است پس بدست که
می نهد آنرا از گردنها خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بر آن او را یک قیراط
و هر که حاضر شد او را تا دفن و زیاد و قیراط است گفتند و قیراط چه باشد فرمود همچو دو کو در یک
و در روایتی آمده تا آنکه نهاده شود در محراب و هر که همراه جنازه شد بر راه ایمان و احتساب
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بر روی و فرغت دست بهم داد از دفن او روی بر میگردد
بد و قیراط هر قیراط همچو کوه احد باشد ابن عمر از آنحضرت و ابو بکر و عمر را دید که پیش جنازه
میروند و این مثل است و نهی کرد زنان را از رفتن همراه جنازه و لکن عیسی که در فرمود چون
جنازه را بنید یا بیتی و هر که هر شش روز نشیند تا آنکه نهاده شود یعنی بر زمین یا در محراب او
او فق است با حدیث عبد الله بن زید مرده را از پائین قبر و قبر در آورد و گفت این سنت است
و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر بنید بگویند بسم الله و علی صله و سلم الله
و فرمود که ستن استخوان مرده همچو شکستن است و حالت حیات یعنی در گناه برابر است مسدود
بن و قاضی گوید برای محمد سازید و بر آن شتهای خام لیتا و کنید چنانکه با آنحضرت کرد
و بلند کرده شد قبر او بر زمین با اندازه یک شبر گویم قدر شبر موقوف است و موقوف همان است
باشد و نهی فرمود از گنج کردن قبر و از نشستن بر آن و از بنا ساختن بالای آن و نماز کرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بروی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
 از دفن بیست فاغ شدی بر قبرش ایستادی و گفستی آمرزش خواهید از برای برادر خود
 و سؤال کنید از براس او شصت راکه وی درین دم پرسیده میشود و این نزد او دوست
 با تصحیح حاکم فخره ابن حبیب با گوی صحابه و دوست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر برادر
 و مردم از و سه برگردند نزد گور او بگویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
 ربی الله و دینی الاسلام و نبی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده
 و فرموده می که درم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها که ذکر آخرت و فرمود
 دنیا است سه کی که بگو غریبان شهر سیری کن + بهین که نقش المهاجر باطل افتاده است
 و در تفرار روح روایات مختلف آمده از عرش تا فرشتگان نشان داده اند راجع آنست که روح
 پنهان در علمین است و ارواح کفار و مجنن و برزخان از اوقات قبول لعنت فرموده و همچنین
 ناله و مستعده و از ام عطیه بر عدم نوح بیان گرفته و فرموده و لعذاب کنند در قبر بنا بر نیت
 بروی در دفن دختر بنو می انس حاضر بود و آنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشمش
 اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب فرنگ کنید مگر آنکه مضطرب و دید و در کفایت که خبر
 کرد از اقبال در شب تا آنکه نماز کنند بروی و وی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
 طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد برآمدن بسوی مقابر این دعا می خواند
 السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انما ان شاء الله بکم للاحقون نسل الله
 لنا و لکم العاقبة و باری بر قبور می نه گذر کرد و روایات آن آورده فرمود السلام علیکم
 یا اهل القبور یرفع الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثرت امر و زگار زفته حریفان
 خبری نیست + فرد است درین بزم زما هم اثری نیست + و فرمود دشنام دهید مردگان را
 چه رسیدند با نچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا ندیدید زندگان را دشنام ندهید پس که طاعت
 باشد مذموب معلوم اهل مذموب معلوم +

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صافرا بمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه دار ابل که از تو اگر ان گیرند و بر فقر اباد گردانند آتش گوید ابو بکر او را کتاب نوشت و میگوید بسوی بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است فرضیه صدقه که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرده است و بسیار از شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسفند است در هر پنج شتر یک گوسفند باشد و چون برسند بیست و پنج تاسی و پنج پس واجب در آن یک بنت مخاض است ماده یعنی آنکه یک سال بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض نباشد این لبون نامیده یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آن و چون برسند شش تا هجده و پنج برسد در آن یک بنت لبون است و در هجده و شش تا شصت یک حقه بود و کوفه شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آن و در شصت یک تا هفتاد و پنج یک جده است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و بای و پنج گذشته و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و سبست و در صد و یک تا صد و در زیاده بر یکصد و سبست در هر هجده شتر یک بنت لبون است و در هر هجده یک حقه و هر که جز چهار ابل ندارد بروی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواد و گو سفند آنکه بیرون می چرند و قتی که هجده تا یک صد و سبست باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و سبست تا دو صد و گو سفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد است گو سفند باشد و چون بر سه صد بفرماید هر صد یک گو سفند واجب باشد و اگر درین ساء از هجده تا یک گو سفند کم است پس در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان متفرق جمع نکنند و نه میان بجمع نفرقت نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دخیل باشد هر دو با هم تراجم بر آری کنند و در خارج صدقه

کلان سال و عیادت روز نهند مگر آنکه مصدق بخوابد ایستادن ده صدقه و در سیم خالص
 چهل یک است و اگر نبود مگر یک صد و نود در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد و هرگز نه
 او از شتران صدقه بجزع بود و و سه جزد ندارد بلکه نزد او حصه است از وی همان حصه بپزیرند
 و همراه آن دو گو سفند بگنیزد اگر دست بهم دهند یا بست در چوب تابانند و آنکه حصه ندارد و جزد دارد
 از وی همین جزد قبول کنند و مصدق او را دو گو سفند یا بست در بهم بدهد و اله بخاری جناب
 نبوت چون حافظین چهل را برین فرستاد امر کرد که از هر سه گا و یک گوسفند یا نه یا ده و از هر چهل
 گا و دو ساله و از هر محکم یک دینار یا برابر آن جائه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
 بزرگهای ایشان گرفته شود و اله احمد و لفظی آمده که بگنیزد از آنکه در خانه های ایشان نیست بر مسلمان و بنده و
 اسب او صدقه مگر صدقه فطر و در هر ساله ابل و چهل مهار یک بنت لبون است شتران یا
 از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدت دهد یا میدا جبر او را جبر باشد و هر که ندهد تا از وی بگیریم
 و نیمه مال او فرضیه نیست از فرضیه بایس پر و و گا و و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
 و در دو صد در هم که یکجول بران گذشته است پنج در هم است و پنج نیست تا آنکه بست دینار
 بود و یک و سالی بگذرد پس در آن نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
 واجب گردد و نیست نه کوه و هیچ مال تا آنکه یکجول بگذرد و همچنین در مال مستفاد تا آنکه سال
 بگذرد و راجع وقف اوست بر عملی گرم اند و همه و در گا وانی که کاری کنند صدقه نیست و این
 نیز موقوف است بروی علیه السلام و وکی تیمم را میرسد که تجارت کند در مال تیمم و ترک ندهد آنرا
 تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف است اگر چه شاهی مرسل دارد و آنحضرت
 را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم و تنفق علیه و عباس رخصت
 داد و تعجیل صدقه وی پیش از حلالان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در
 کمتر از پنج ذو و از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج و سق از تمر صدقه و نه در کمتر از آن در دانه صدقه
 و هر چه بر آسمان و چشمها آب داد یا عثری است در آن عشرت عثری آنکه آب را بر گماست خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است بکشیدن نصف عشر شربت و در روایتی بجای شری
 بعل آمده و هر دو بیک منفی است و در آن همان عشر است که گذشت و در آنچه داده شده است
 بسویانی یا بنفع نصف عشر است ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که بگیرید صدقات را اگر ازین چهار تن
 جو گذند و مویز و خردا و از خیار و خرزبه و انار نه صدقه را معاف کرد و سندیست ضعیف است
 و قه مود چون انما زه کنید انگور و خرما را پس بگیرید و ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر توانید
 ربع بگذارید و انگور را انداز و کنید چنانکه خرما را بر درخت خرس می کنند و بگیرند در زکوة این
 زیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندیست القطاع است زنی پیش آنحضرت صلعم
 آمد مهر اش دخت او بود و در دست و قهرش و در دست افشار بود از طلا فرمود زکوة اش
 می دس گفت نی فرمود مگر خوش دارے که بپوشاند تر از زقیامت و در دست افشار از
 آتش و فرخ آن زن آن هر دو مسکه پیفکند و اسنادش تویست ام مسکه او ضاحی از زینب بود
 آنحضرت را گفت این گنج است فرمود اگر زکوة اش دبی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد
 به بر آوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده است و در سندیست لیلین است در تلخیص
 گفته که در سندیست جهالت است استی پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بخت نیز در آن
 در رکاز خمس است و رکاز معدن است یا و فیه جاهلیت و ثمانی اولی است در رکاز مردے که
 گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریه مسکونی یافته است آنرا باید شناسانید و اگر و غیر آباد
 یافته است پس در آن و در رکاز خمس است و از معاویة قبله که ناحیاز ساحل بحر است صدقه شأ

باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد
 و کلان از مسلمانان و امر کرد با داسے آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز
 گردانید ایشان را درین روز از کوچ بکوچه گردیدن و در بدرشتافقن ابو سعید خدری گفت با صدقه

می و او هم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خرب یا صاعی از جو یا صاعی از زبید
یا صاعی از اذق پس همیشه بدان برآرم که در زمین نبوت می برآوردم و در رواقی آمده که
نبرآرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوة فطر از برای
طهرت و پیام از لغو و خش و بنا بر طعمه از برای سمساکین پس هر که پیش از نماز داده زکوة مقبول
و هر که بعد از نماز داده پس صدقه نیست از حدیثات

باب در بیان صدقه تطوع

هفت کسی اند که جایز است از ایشان از خدا بیعتی در سایه خود و در یکی جز سایه او سایه دیگری نیست
ایشان مردیست که صدقه داد و پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه نقد کرد و عین او و فرمود
هر آدمی در سایه صدقه خودست یعنی بر دو قیاست خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه نفی کند زکوة
میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمان دیگری را جامه بر بر شنگ بپوشاند او را خدا بیعتی
از طعام سبز بهشت و هر مسلمان که بخواند مسلمان را برگرشنگ بخواند او را خدا بیعتی
از میوه های بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمان را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از حق نعم
و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه میستاند قول غیر مذکور
فرمود آنرا کن بانفاق بر کسی که عیالداریش می کنی بهتر است از دست که از پشت
توانگری باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاهدارد او را خدا بیعتی از احتیاج مردم و هر که
مستغنی شود از سوال مردم بے نیاز سازد او را خدا بیعتی و آمده که فضل صدقات جهل
و بیایست کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود جان خود
صدقه کن گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزد من
دینار دیگر است فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر خادم
خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود تو بدان بنیاد تر

یعنی هر كه مستحق تر باشد با دار زانی دار و فرمود زنی كه نفقه كز از طعام خایه خودش برون
افسا و او را اجر باشد بدان نفقه و زوج او را اجر باشد بزار كتاب و خازن را مثل آنها بخش
ایشان از اجر بعضی چیزی كم نگردانند تریب زن این مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما اخر
امر بصدقه كردید یعنی زنان را و فرمودم زیرا زن است نمی گفتم كه آنرا صدقه كنم این مسعود زنم كو كه
وی و فرزند آن وی حق كس هستند كه تصدق كنم برایشان فرمود این مسعود راست گفت
شوی تو و فرزند آن تو حق كس اند كه بر آنها تصدق كنی گویم این تصدق عام است از
فرضیه و تطیع و در باره سائل ارشاد فرمود كه مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنكه می آید و رزق
زیست در روی و سه یا ده از گوشت و هر كه سوال كند مردم را مالهاست آنها بصدقه بكار و سه
نی طلبد گر انگری از آتش پس بگو كه كم طلبد یا بسیار خواهد و اگر كسی از شما رسن خود گیرد و
پشته میزیم بر پشت خود آرد و آنرا بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاهدارد بهتر است
او برای او از آنكه مردم را سوال كند و دهند یا نه دهند و فرمود مسئله خراش است می خراشند
روی خود را بدان مگر آنكه سوال كند از پادشاه یا دوكاری كه از آن چاره كار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مرغی را مگر پنج كس ایكی عامل بر صدقه دیگر هر كه صدقه را بمال خود
خریده سوم قرضدار چهارم غرگنده در راه خدا پنجم سگینی كه بروی تصدق كرده اند وی از آن
صدقه چیزی نتواند گیرد هر كه در دو كس نزد آنحضرت صلعم آورد و صدقه خواستند بگو در ایشان
گردانید و هر دو را حست یافت فرمود اگر خواهید شمارا بدیم اما غنی و قوی بگفتب را در آن حظ نیست
و فرمود حلال نیست صدقه مگر كسی كه از سه كس یکی موی كه حامل حلاله است حلال است او را مسئله
تا آنكه بدان برسد دوم موی كه جاكه آمد و مال در مال ك ساخت كه وی را نیز مسئله حلال است
سوم مرد كی او را فاقه رسیده است حلال است او را مسئله تا آنكه بقوامی انعیش برسد و چنین

احوال سید حرام است و سائل حرامخوار و زیبا نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات
 چه کمای مردم است و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گوئیم از هاشمی بهائیه هم درست
 نیست تا بدیگر چه رسد به حسین بن طعم و عثمان بن عفان نزد جناب سیالت آمدند و گفتند
 که بنی مطلب را از خمس خیر دادی و ما را گدازشتی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم بنی مطلب
 بشمار فرود جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گوئیم مراد بنی هاشم درین جا آل
 علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و حسین و عثمان آل نوفل و آل عبد
 شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکی نکرد و مراد بر صدقه که بنی مخزوم گماشته بودند
 ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه ببری می گفت آنحضرت را
 پرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انقض قوم است و ما را صدقه حلال نیست یعنی پس تمام
 روان باشد و عمر رضی الله عنه را عطا یا میدادی گفت محتاج تره را از من بده فرمود بگیر و
 مالدا شو یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تو نیز مشرف هستی و نه سائل آنرا بشمار
 و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم در دو صوم نکنید مگر مردی را که روز روزه او باشد که وی در آن
 یوم روزه می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم است قاله عمار بن یاسر
 و فرمود روزه گیرید بر ویت مال را فطرا کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازد ما و کنید یعنی
 سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که امکلی العدة ثلاثین و در لفظ دیگر
 امکلی اعدة شجبان ثلاثین مردم مال می بستند ابن عمر آنحضرت را صلواتم کرد که من آنرا دیده ام
 پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل در
 درین محل و یک بار با دیشینی نزد آنحضرت صلواتم آمد و گفت من مال دیده ام فرمود شهادت

بوالا اله گفت آری فرمود گواهی می دهی بخدا رسول خدا گفت آری فرمود اعلام کن ای نبی
 در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرده است روزه در شب پیش از فجر اطمینانست
 و در لفظ وارد شده که نیست صیام مگر آنکه فرض نکرده باشد از شب آنحضرت صلعم روزی
 بر عایشه درآمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
 آمد و پرسید عایشه گفت مادر من در هدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
 و از آن خویش بخور و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شبانی کنند در کثرت روزه و احب عبد
 بسوی خدا اعمل ایشان است در فطر و تحن و خورید که سحر بکبت است و انتظار کنید بر تر و اگر نیاید
 پس بر آب بکشاید که آب طهور است و نبی فرمود از وصال موی گفت تو مو صلت می کنی فرمود
 کدام یک از شما مثل من هست من شب می کنم و حالیکه طعام می دهم مرا رب من و آب می نوشانم
 مرا چون باز نمانند وصال کرد با ایشان یک روز با یک روز دیگر پتبر ویدند لعل از فرمود
 اگر تا آخری کرد و لعل می افزودم شمارا و این سخن را بطریق محال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
 باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل بی باطل و جمل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
 و شراب او نیست و بوسه می داد و آنحضرت صلعم عایشه را زوی صائم بود و مباشرت می کرد
 او را در حالت صوم و لکن ملک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد و حال حرام
 صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجامت می کرد در رمضان فرمود حجامت و محجم هر دو
 مفطر شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بعده رخصت و آنحضرت صلعم صائم را در حجامت
 و حجامت می کرد آنس وی صائم بود و سر کشید جناب برالت در رمضان بحالت صیام
 و سندش ضعیف است و نزدی گفته لایصح فیه شی و صائمی که اکل و شرب کرد بنیان وی
 صوم خود را تمام کند و این طعام و قیام از جانب خدا است و بمفطر در رمضان بنیان قضا
 و نه کفار و این خبر صحیح الا سند است و همچنین نیست قضا بر یک یک غلبه کرد و بر کوفتی و هر که خود
 کرد بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح بمکه رمضان بسوی مکه برآمد روزه گرفت

تا آنکه یکایک می رسید و مردم هم صائم بودند قبح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
 بهر ای بدیدند آنرا نبوشید گفتند که بعض مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها فرمان از او این
 دو بار بلفظ اول ثلاث العصاة ارشاد کرد و در آغوشی آمد که این قبح را بعد از عصر وقتی بیاشاید
 که گفتند صیام بر مردم شاق است و انتظار فعل شامی بر نذر عمره ای گفت ای رسول خدا
 در خود قوت بر صیام در سفر می یابم بمن گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این خصیت
 از طرف خدا بر که آنرا بخور خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بروی جناح نیست
 و خصیت دارد شیخ بگیرد آنرا که افطار کند و عوض هر روز سکینی را بخوراند نیست قضا بر او
 و کسی آمد و گفت بلاء شد فرمود که بلاء که گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمودی یا
 کلام بندگان آنرا از او کن گفت نه فرمودی توانی که دو ماه پیانی روزه گیری گفت نه فرمود
 سکین را توانی که بخورانی گفت نه و شبست درین میان زنی سی از خرمایند آنحضرت صلوات
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفاره خود گفت بر فقیرتری از خود نیست میان دو لایعینه
 سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تر از ما آنحضرت صلوات بخندید تا آنکه
 و غناهای بیشتر نمایان شد و فرمود برو و اهل خانه خود را بخوران رواه سلم و صباح می که خنوب
 از جاع پست تر غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که برود بروی صوم است
 ولی او از طرف دی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام تمعینه

آنحضرت را صلوات از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفاره سال گذشته و سال آینده است
 و صوم عاشورا کفاره یک سته ماهیست فقط در روز دوشنبه پیداشدم و مبعوث گردیدم فرمود
 بر من و می یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و خوش روز را
 از شوال تابع آن گرداند همچو صیام ده باشد یعنی بحساب الحسنة بعشرة اقلها نیست هیچ

بند که حاکم شود در راه خدا اگر دو کند خدا از روی او ناز را بقاء ساله راه و خوشنود
می گرفت تا آنکه می گفتند که انظار نکن و افطار می کرد تا آنجا که می گفتند که روزه بخوابد گرفت
و دیده نشد که جز رمضان است که ایام کلام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر تصوم نشد لیف ام
در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیر دوم و چهار دوم و یازدهم و این را
ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زان را که روز بگیرد و شوش او حاضرست مگر باذن او
و غیر رمضان و از صوم و روز فطر و غیر نمی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خود و نوش
و زاید از خداست عز و جل است و نیست خصوصیت هیچ کی که از صوم ایام تشریق مگر است را
که هر ی نیافت و از تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آدینه بقیام
میان ایام نمی آمده مگر آنکه در روز صوم کی بقیقت پس تنها در جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه
یک روز پیش از آن یا پس از آن حاکم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روز بگیرد
امام احمد است که این روایت نموده و فرمود روز بگیرد روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیابد
یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود و خشت همان را بخاید و در سندان خطاب است و مالک
از کارش کرده و ابوداود گفته منسوخ است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر روزه و شب بختی می گرفت و غیره که
این هر دو روز یوم عید شده کان است بخوانم که خالف است ایشان که نم در عرفات از صوم یوم
عرفه نمی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابر کرد و در لفظی لا صام و لا افطر

باب در بیان اعتکاف قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد بر راه ایمان و احتساب بخشیده شد او اگر پیشین او چون عید و غیره و در
در آمدی آنحضرت صلی الله علیه و آله از خود استوار است و شب زنده داشتی و کسان خانه را بیدار ساخت
۵ مشام را بشیم گلی نوازش کن این غایب ساد و زین است محسب و ترز دارد و آنکه
نماز صبح گزارده در جماعت اعتکاف در آمدی اعتکاف و صلیم و عید و آخر از رمضان بود تا آنکه

وفات یافت و بعد از وی زنان او نیز به چنین کردند عائشه گوید رسول خدا سفر را بر من می فرمود
 و وی در مسجد می بود و من آن را نشانه نمی کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت و وقتی که
 متکلف می بود و گفت سخت برتکلف آنست که عیادت مریض نکند و جازه را حاضر نشود
 و زن را رسد نماید و بیاض او شود و نه بنا بر حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابد است و نیست
 اعتکاف مگر در جموع و مگر در مسجد جامع و صحیح وقف و خراین حدیث است بر عائشه و لهذا ابن عباس
 گفته نیست بر تکلف صحیام مگر آنکه بر جان خودش و حب کند مردی چند از یاران نبوت
 شب قدر را در خواب دیدند که در وقت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلواتم گمان می کنم که خواب
 شما مطابق واقع افتاده است در بار یکسبع او آخر پس هر که تخری آن باشد در همین سبع او را
 جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب سبست و هفتم از رمضان است و راجع وقف او است
 بر معاویه بن ابی سفیان تا فقط گفته اختلاف کرده اند تعیین لیلۃ القدر بر جمیل قول که
 در فتح الباری آورده ام انتهی و این احوال مع شمی زائد در سکن انجام مذکور است عائشه پرسید
 اگر دانم که شب قدر فلان شب است چگونه فرمود *لله الحمد انك عفو قبل عفو* عفو
 عتی که یا بجای آن بر حال ما یا که هشتم اسیر کنند هوا ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلواتم
 فرمود لبته نشو و بالاها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دومین مسجد نبی مسجد برین تطبیق
 سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد حال کنایت است او سفر و این حدیث متفق علیست
 و آنکه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفر را
 دیگر بلیل های دیگر و احدی در سلف از برای زیارت موتی فاضل یا مفضل سفر اختیار
 نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب موزن است بآنکه اعتکاف در
 مسجد باید اگر چه با نیاز سفر از برای مسجد فاضله چنان بود

باب در بیان فضل حج و بیان کیسه حج برومیست

آنحضرت فرمود صلوات الله علیه تا عمره کفاره چیز است که میان این هر دو است و حج میبرد و زیارت
 مگر خست گویم میبرد و آنست که در آن مرکب مناسب و معده دریا نشود یا آنکه بجناب الهی پذیرا
 گردیده یا آنکه بهتر از آنکه گرفته است برگشته یا در آن اطعام طعام و افشای سلام نموده
 عاقلانه پرسید که مردان هم جهاد واجب است فرمود آری جهادی است که در آن قتال
 نیست و آن حج و عمره است با دین نشینی آمد و گفت عمره واجب است فرمود نه و اگر کنی بهتر است
 ترا و راجع وقت اوست بر جابر و اتم جابر فرمود عار وایت کرده که حج و عمره و در فضیله است
 و تسبیل را جناب نبوت تفسیر بنزد و راحله فرموده و راجع ایصال اوست و سواری چند را
 در مقام روحا و دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم و تو کیستی فرمود رسول الله زنی
 از آن میان کودکی را برداشت و گفت این راجع باشد فرمود آری و ترا اجر است فضل
 بن عباس ردیف رسول خدا صلوات الله علیه بود زنی از حتم آمد فضل بسوی او نگرستین گرفت و دو
 فضل را میدید آنحضرت صلوات الله علیه روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضه
 خدا بر عباد او در حج پذیرایی میبرد و دریافته است و وی بر راحله نمی تواند نشست از وی
 حج برگزیدم فرمود آری و این در حجه الوداع بود و همچنین زنی از جینه آمد و گفت مادر من مذکر و نر
 که حج کند مگر نکره تا آنکه بر د از وی حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام بیود تو آنرا
 نسیداوی بگزارد و دام خدا را که او تعالی احق است بوفای آن هر دو حدیث دلیل است بر جواز
 نیابت و رجحان از قریب بر آری قریب از آن جنبه برای جنبه و غریب و هر کد که حج کرد باز بالغ
 شد بر وی واجب است که حج دیگر بگذارد و هر بنده که حج نمود و پسر آزاد شد بر وی حج دیگر واجب
 اما محفوظ و وقف این حدیث است بر ابن عباس آنحضرت صلوات الله علیه گفت خلوت نکند مرد بزرگ
 بیگانه مگر آنکه با او ذم و محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراهی محرم مردی بر خاست و عرض نمود

که زخم حج رفته است و تا بم در فلان غزو و نوشته شده فرمود برو حج کن همراه زن خود
 یکی را شنیدی گوید لیلیک عن شدیده فرمود شبر می گشت گفت برادر من یا غوثیا و نه
 من است فرمود از خود حج کرد و گفت نه فرمود حج کن از خود پست از طرف شبر می کن و راجع
 وقف است بر این عباس و هر چه باشد نیابت حج بعد از حج خود است نه قبل از آن و آن هم
 و سیکه از طرف خویش برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلوات الله علیه و خطبه ارشاد کرد که
 حق تعالی بر شما حج نوشته است اقرب بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب
 شده است فرمود اگر نمی گفتم در هر سال است واجب می شد و لکن حج کیا راست یعنی
 در تمام عمر و آنچه بران بنیزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت است باینکه احکام شرع منقوض
 برای جناب ختمی پناه صلوات الله علیه

باب در بیان مواعیت

توقیت که در قول خدا صلوات الله علیه از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان محضر را و
 از برای نجدیان قرن سنابل را و اهل یمن را صلوات الله علیه مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی
 علیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العقی و هر که و برای یمن جاهاست و لی حرام نبند
 از جایکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکة از مکة بر بندند و اهل عراق را ذات غرق نشان
 داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرد دست و از برای اهل مشرق
 آنحضرت صلوات الله علیه عقیق ربیقات ساخته و الله اعلم

اهل یمن

باب در بیان وجوه صفت حرام

عائشه گوید بر آیدیم با آنحضرت صلوات الله علیه و عام حجة الوداع پس بعضی از اهل مال بموده کردند و بعضی
 اهل مال حج و آنحضرت اهل مال حج کرده بود پس هر که مهمل بموده حلال شد و هر که مهمل بود حج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس از وفات حال شد
و از احرام برآمد

باب بیان احرام و در آنچه بدان تعلّق دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم گراز نزد مسجدی از حلیفه و فرمود آمد مرا جبریل و گفت اگر نماز صحابا
خود را بر پنج اصوات با هلال و خودش بر نه نشد از برای اهلال غسل بر آورد و پس رسیده شد
از لباس محرم پس فرمود که بنوشید قمص و نه عمامه و نه سراویات و نه برانس و نه خفان
یعنی پیرهن و دستار و یا جامه و کلاه سر پوش و نه سوزن گانگه یکبار پوش نیاید پس نوزاد
فرمود از کعبین ببرد و جامه رنگین بر عفران بنوشد و زن نقاب بر روی نگذارد و دست مانند بکار
عالت آنحضرت صلعم خوشبوی مالید پیش از احرام و قبل از اوقات بیت و حتی کرد محرم را
از آنکه کجای خود یاد گیرے بکند خطبه نماید و در قصه صید حار جوشی که ابی قتاده بدین احرام
صیدش کرده بود آمد که آنحضرت صحابا محرمین را پرسید که کی از شما او را امر بصید
یا اشاره بدان کرده است گفتند فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در
مقام ابواب یا و دان گو خری در بدین فرستاد آنرا بروی باز گردانید و فرمود و پس نکردیم مگر
آن جهت که محرم هتیم و حج توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود و این آنرا
نگرفت و خورد و ابی قتاده برای آنحضرت صید نکرده بود و این امر باطل آن فرمود و قیل
غیر ذلک پنج داب اند که همه فاسق اندشته میشوند و حرام نزع و غلبه از و کثرت و پوش
و سنگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود و کتب بن حجر در بار داشته پیش وی صلعم
بروند و پیشها بر روی او می افتاد و فرمود گمان نداشتیم که این ای تو باین حد رسیده است
گو سفدی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر
مسکین نیم صاع و چون مکمل عظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالیٰ حبس کرد از مکه پیل را و رسول خود و یونس را بران مسلط ساخت و هیچ میک را پیش
 ازین حلال نشد و مرا هم بر آن ساعی از روز حلال شده است و بعد ازین احدی
 حلال نشود پس صید او را نخبانند و خارا نخبانند و حلال نیست ساقط آنجا که منشد را و
 هر که را قیدی گشته شد او را بهترین و دلخیز است یعنی فدیہ گیرد یا بکشد عباس گفت مگر از خمر
 که ما ازاد خانها و گوربا بکامی بریم فرمود مگر از خمر ابراهیم علیه السلام که را حرم گردانید و از برای
 اهل مکه دعا کرد و من بدین راهم ساختم چنانکه ابراهیم که را حرم ساخت و دعا کرد و صاعقه
 برینیه و دخیل از دعا که ابراهیم از برای اهل مکه و بدینیه حرم است از غیر تا شور

باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر بن عبد الله گفته رسول خدا صلعم حج کرد هر کاب او بر آمدیم چون بزی الحلیفه رسیدیم
 اسامه و خنجر عیس زن ابی بکر کچ را پیدا نمود حضرت فرمود غسل بر آرد و جای خون را بجایه بگیرد و
 احرام بندد بنمودن و مسجد نماز گزارده بر تاقه قصوی سوار شد و در میدان آمد و اهلال کرد و توحید
 و گفت لیلیک اللهم لیلیک لیلیک لا شریک لک لیلیک ان الحمد والنعمه لک و الملائک
 لا شریک لک چون بخانه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جمیع در قنار
 سه بار روشنی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پسر بسوی رکن برگشت
 و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروه من
 شعائر الله ابدأ بها بدأ الله به و بالای صفا برآمده خانه کعبه را دید و روبرو قبله شده توحید
 بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدیر لا اله
 الا الله الحز و عدله و نص عبده و هزم الاحزاب وحده گفت و در میان این اذکار
 سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرمود شد چون در میان راوی رسید بدوید تا آنکه به بلند
 برآمد پس مشی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز توفه

گذرانید س تا آنکه صبحی غسل برآوردی و این را از آنحضرت صلواتم ذکرینمودی یعنی که وی صلوات
 همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حاکم
 این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را بر تل در سه شوط و بمشی در چهار شوط در میان هر دو
 رکن و استلام نمی کرد از خانه نگره بین دو رکن یا فی راعمر ضعیف اشعث حجر اسود را بوسه داد
 و گفت سید انم که تو سنگی نه زبان می کنی و نه سود و اگر نمیدیدم رسول خدا را صلواتم که می بوسد تا
 نمی بوسیدم ترا و این متفق علیه است و زیادت از رقی که علی مرتضی بجوابش بر پا داشت
 مقام این روایت صحیح نمیتواند شد و معذایمان مقصود این هر دو بزرگ بودن باینست
 ۵ طری بنالتعریض العذول بذکر کفر ففحق بآد و العذول بآد ابو الطفیل آنحضرت صلوات
 را دید که طواف بیت می کند و استلام رکن یحیی سر کچ مینماید و آن معجزه ای بوسه و نبود که
 طوافت نمیزمود و باضططباع و چرا و سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف
 او را بردوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر تپل و یکبار اندازد که ده نشید و بن عباس را
 در نقل یا در ضعف از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر خصلت
 در عدم استكمال مبیت بمزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوده و ام کلثوم
 در شب مزدلفه دستوری روانه گشتند از جناب نبوت خواست و وی صلی الله علیه و آله فرمود
 بود و او را از آن داد و ابن عباس گفت که حجره عقبه را نمیکنید تا آنکه آفتاب بر آید و درین
 انقطاع است و ام سلمه او در شب خمر فرستاد تا رمی حجره پیش از فجر بکند و وی رفت و طواف
 افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی بمزدلفه و استساده با تا آنکه روان شویم
 و در عرفه پیش ازین وقوف نموده است و در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود را
 کرد و شترکان تا آفتاب نمی برآمد از جمع روانه نمی شدند و از شرق بیرون میگفتند جناب نبوت
 برخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تا رمی حجره عقبه ننمود بیگ گویان
 ماند و در رمی خانه یکعبه را بر روی زمین گردانید حجره هفت سنگ ریزه انداخت ابن مسعود گفت

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه واینجی
روز نحر وقت چاشت نموده و در روز باقی بعد از دوال مهر کرد و این عمر اول رمی حجره
و نیا بهفت حصه می کرد و بر سینه هر سنگریزه بکیری بر آورد و بعد بیشتر در زمین نرم نش
رو افتید و برتری استوار و دست برداشته و عامی کرد و پتر حجره وسطی را می بیند و جواب
چپ در زمین اهل آمده و در قبله استاده — و تا ویر و ستا برداشته و عامی کرد پس
حجره عقیده از ابطین وادی سنگریزه های نه خست و نزوش و قوف نمی کرد و بر می گشت و
میگفت که آنحضرت صلواتم را دیدم که این چنین بجای آورد و راه بخاری و فرمود اللهم
ارفعوا الحاقین گفتند و المفصمین یا رسول الله در کثرت سوم و المفصمین فرمود و این
دلیل است بر انضیات خلق بر تصرف و تکیه و اوقف شد در حجة الوداع یعنی بجای ازجا
مردم از وی صلوات پر رسیدن گرفتند یکی گفت ندانم پس خلق کرد و پیش از نحر فرمود و کن
و نیست حرج دیگری آمد و گفت نخر نمودم پیش از رمی فرمودی کن حرج نیست غرض که از نهر
مقدم و نخر که در آن روز سمرل شد همین افعول و لا صرح ایشا و کرده و بعد الحمد و حدیث
متفق علیه است و کن نخر پیش از صلی فرمود و صحابه را بدان امر نمود و گفت چون رمی خلق
نمودید جلال شد شمارا خوشبو و هر چیز گردان و سببش ضعیف است و فرمود نیست بر زنا
خلق همین تقدیرند عباس بن عبدالمطلب از آن خواست و بر بیعتت مکه لشبهای منی بنابر ستانید
اورا از آن داوود و عابد ایل را در شب نشانی از منی خدمت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر با رمی
کنند روز فردا برای دور و ز پتر بر روز نحر یعنی کوچ بر می پاید و از نهر خود در روز نحر خطبوا
و هم در روز رفس که ثانی یوم نحر است و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشییق و عاتیه را
گفت که طواف تو بخانه وحی تو میان حفا و مرده پس می کند ترا از برای حج و عمره و این دلیل
بر کفایت یک طواف سعی از برای قارن و در طواف اخاضه زل نکرد و نماز ظهر و عصر و غیر
و عشا گزارده اند که در محاسب جواب شد بعد هموار شد بخانه کعبه آمد و طواف نمود و گشت

محمّد رسول خدا صلعم یعنی در حدیث بیس موی ستر اشید و با زنان مجامعت کرو و بی را
نخ نمود تا آنکه بال آینده عمره بجا آورده و ضیاعه دختر زیر گرفت ای رسول خدا من اراده
حج می کنم و یارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که اتجار ما حبس کنی خطاب
باو تعالی ست و فرمود هر که کسور شد پای او یا انگ زد ویدی حلال شد بروی حج است
در سال آئنده و اسرا علم و هذا آخر العبادات من مسائل یلیغ المرام قال مؤلفه رح فرغت
ص ۱۶۰ بیع الاول ستمه و هو آخر العبادات و یتلى الجزء الثاني كتاب البيوع
یعنی فی معاملات ان شاء الله تعالی و قد حرصنا ذلك فی خبر من الرجوع من کلکة الی الله
بهو یال الحمیة فی اخر بیع الاخر من شهره ستمه الجزء علی صاحبها افضل الصلوات
والحمة

باب در بیان شروط طبع و آنچه از آن منتهی غنیمت

آنحضرت صلوات الله علیه را پرسیدند که کدام کسب اطیب است فرمود عمل مرد بدست خود و هر چه سبزو
و در مکه بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خون بتان
گفتند در باره پیسه مردار چه میفرمائی که بدان گشته ما را اطلاع کند و پیوسته ما را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمودند این همه حرام است بکشید خدا بود را چون حرام کرد او بکشتیم مردار را بلیثان که اختند آنرا و فروختند و بواسطه آن خوردند و فرمود و در تبایع چون با هم اختلاف کنند و میان این هر دو بین نیست پس سخن سخن رب سعه است یا برود آن بیع را ترک دهند و نهی کرد از شش سنگ و مهری و حلوان که ابن جابر بن عبد الله بر شتر می سواد می فرست خواست که آنرا سلبه گرداند درین اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با وی پیوست و او را دعا کرد و شتر را بزرگ پس چنان تیر شد که هرگز آنچنان تیری نداشت و فرمود این را یک اوقیه بیست من بفروشد و آن بوزن پیل در هم باشد وی گفت نفیروشم باز فرمود بفروشد یک اوقیه بفروخت و سواری خود تا خانه خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد شتر نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی او پرسید و فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم و زمین نکردم بگیر شتر خود را و در اجماع که این تراست و این حدیث صحیح است و در حدیث شرط در بیع و رضاست و محل ناع و سیاقش و اینجا از آن مسلم است اگر چه متفق علی آنکه می آید از صحابه پیوندد خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بند دال دیگر نداشت آنحضرت بنده را طلب داشته بفروخت و این دلیل است بر جهت بیع مدبر و منع فطری از تصرف در مال وی مثنوی در سخن افتاد و جان داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و بیوش را و آنچه گرد آورد است بیندازید و من را بخور و در لفظی سخن جامه آمده و در روایت دیگر است که اگر جامه است ماحول و بفکند و اگر بکشد نزدیک او نشوید و از شتر گریه و سگ زجر فرموده و اگر سگ صید و عاقله را در باره بر ریه گفت که بگیر او را و شرط کن و اگر از برای آنها زیرا که نیست و لا ما را براسه آزاد کننده عاقله همچنان کرد و بجهت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردم الیتاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد از من چیست شرط می کنند که در کتاب خدا نیست به شرطی که در کتاب خدا نیست باطل است بهر چند حدیثی چنان بود حکم خدا حق و شرط انعالی شوق نیست و لا ما را که کسی آزاد کرد یعنی نه کسی که بفروخت و بفظ مسلم این است که خرید کن و آزاد کن و شرط کن از برای ایشان و کلا و نهی کرد عمر فاروق از بیع

امهات اولاد و گفت فروخته نشوند و محبوب و مورد ثمر و نذر استماع کنند آنها مادام که
 مناسب نماید و چون خداوندش فرمود یعنی آواز شد و رفع این خبر و هم ست جا بر گفته
 مکنیزگان خود امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود بای درین معنی نمیدید
 و از بیج فضل آب نمی نمود و همچنین از بیج ضراب نعل و در روایتی از عسب نعل
 یعنی کرا دادن نیز بجهت کشتی و از بیج جبل الجبله و این بیج در جا بلیت بود که شتر را می خریدند
 تا آنکه ناله برآید باز آن زاییده بزیاید و همچنین از بیج و سه و لا و بیج حصاة و بیج غرضی^{فروخته}
 و گفته هر که طعام خرد و فروشد آنرا تا آنکه به پیامد آنرا بکلیل یعنی بیج پیش از قبض جانیت
 و دو بیج در یک بیج منی عنه است و هر که این چنین کند او را او کس آن هر دو بیج باشد یا رب
 مراد فروختن چیز نیست لکن باین قصد روئیده با نقد و قیل غیر ذلک و حلال نیست سلف
 بیج یعنی کسی را فروختن بدو باز چیزی را بر دست وی بزیاد او ثمن آن چیز بفروشد و همچنین جانیت
 و شرط در یک بیج مثل فروختن جامه برست کسی بشط قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته
 و حلال نیست سو و چیزیکه غیر ممنون است و نه بیج چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در^{لفظ}
 نهی عن بیع و شراط آمده و هم نمی فرمود از بیع عریان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در
 حساب دهد ورنه نزد بائع بگذارد و نهی در اصل از برای تحریم است هر جا که باشد و برین بوده
 علمای اصول فقه و ائمه ایشان و فروختن سلفه جاتی که آنجا خرید کرده است منی عنه است
 تا آنکه تجاران را بحال خود بیا رند و این عمر را فرمود فروختن بدینار و گرفتن دراهم و عروش
 و فروختن بدراهم و گرفتن دینار و در بدش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری مادام که شما
 هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی نیست یعنی استبدال این نقد و بیکدیگر بشط تقابل
 محلیست جائز است تا بیع نقد منسبه لازم نیاید و با نگر دو و الله اعلم و نهی فرمود از بخشش یعنی بگنجین
 نرخ از برای فریب دادن و دیگری و منع فرمود از محاقله یعنی فروختن کشت به پیامد از گنم و از
 مزایه یعنی خریدن میوه تازه بپوشش میوه خشک و از مخایره یعنی از کرا دادن زمین بر سه

معین پنج پلشت و ربع و از ثمنیا یعنی استثنای بعض مال از مبیع بنا بر غرر یا جهالت مگر آنکه مقدارش
 براند و در روایت دیگر نمی از مخاضره و ملاسه و منابذه و مزایسه آمده مخاضره بیع شمار جزو بیع است
 پیش از خطام شدن خوبی و اصلاح آن و ملاسه سودن جامه دیگری است بدست خود در روز
 یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دین مبیع
 و تفسیر مزاینه گذشت و این بیوع را تفسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سبک اختتام و
 نیل الاوطار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و حق فرموده از تلقی رکبان و آن
 بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال و هتانی در بیع نشود و تلقی جلب و زنی تلقی
 رکبان است و لهذا از آن هم نمی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخیر چون مالکش در بازار آمد
 خیابان دار یعنی خواه آن مرغ بفروشد یا نه و جایز نیست بیع یکبار بیع دیگر و نه خطبه یکبار
 بر خطبه دیگر و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آید او است نگویند
 و همچنین شوم سلم بر سوم برادر خود و فرموده که جدائی اندازد میان مادر و ولدا و جدائی کنند
 خدا میان او و میان دوستان او و روز قیامت و لکن در سندش مقال است و له شاهد
 علی مرتضی و غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و با آنحضرت صلواتی ذکر کرد و فرمود در آن
 آنها را و او پس استان و مفروش آن هر دو را که یکجا در مدینه منوره فروخته گران شد
 آنحضرت صلواتی را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود سعه و قابض و باسط و رازق خداست و
 من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و بیچ یکی از شما در نظر من غن و مال مطالبه من نه کند
 و آمده که اختکار نمی کند مگر خاطی و از تصریه ابل و غنم منع فرموده یعنی شیرش نند و شد تا
 خریدار بازی خور و دانند که عادتش همین قدر شیر دادن است و هر که بعد این تصریه خرید
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دوشیدن شیر یعنی غیر است خواهد
 نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدو در سلم است که این خیانتا سه روز است و در
 بخاری آمده که صاعی از طعام دهنه از سمر و تمر اکثر است و در روایت دیگر آمده که هر که

گو سفند محفل یعنی نادر و شیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع و اربع سبز و در واه کفایت
 و بر توده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود و انگشتها تری یافت گفت ای صاحب طبام
 این چیست گفت آب آسمانش رسیده است فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردم
 میدانند هر که مار با بازی دهد وی از آن نیست و هر که انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست
 خمار بفرود شد وی دیده و دانسته در نار آمده و تخراب بطنان است یعنی دخل و غلبه و بیخ
 مالک رقبه است که مضامین دست ندانان شتری غرو و بارتی را دینار سے داو تا بدان
 ضحیه یا شاة خرید کند وی دو گو سفند خرید و یکی را بدیناری بفرخت و آن شاة و دنیا
 را آورد و او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی و سود کردی و درین حدیث
 دلیل است بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و علماء ادران پنج قول است که در مسکن اتمام
 مذکور است و نسی فرمود از خریدین چیزیکه در شکم چارپایهاست تا آنکه بند و از بیع آنچه که
 پستانها سے انعام است و از خریدین بند که گریز یا و از شتر و غنم تا آنکه قسمت پذیرد
 و از خریدار سے صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخیر میایی
 در آب که آن غر است و صواب وقف اوست برای بی مسعود و فرمود فرخت نشود و ثمر تا آنکه
 خورده شود و نه لیثیم بر لیثیم و نه شیر در پستان و راجح ارسال و ست و در اسناد ضعیف
 نهی از بیع مضامین و ملاقیج آمده یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بر لیثیم میایی آنهاست

باب بیان خیاری

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند و در گذر خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرماید او را
 و این موافق قرآن است هل جزاء الا حسن الا الاحسان و در کس که با هم خرید و فروخت
 کردند و خیاری دارند ما دام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگر را بخیر خسته
 پس اگر بخیر خسته تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بی

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ کی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته و او مسلم
 با جمیع مانع و مبتاع سیر و اختیار دارند تا از یک گیر متفرق نشود و اگر آنکه حنفی اختیار باشد
 و بعد از آن خوف استقلال نیست و در روایت آمده آنکه جدا شوند از جای خود مردی
 در بیوع بازی میخورد و او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلا بیه یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر با و موکل و کاتب و سهر و شاهی و فرموده
 اللهم سوا و گفته ربا نهاده و سه در دارد آسان ترین آنها شل آلت است که مردی ما و خود را
 وطن کند و افزون ترین ربا با بروی مرد مسلمان است و نفرو شید ز را بر ربا بماند بمانند
 و غیر این بعضی از ارباب بعضی و نفرو شید سیم را بسم مگر مانند بمانند و غیر این بعضی آن را بعضی
 و نفرو شید غائب را از آن بنا جز یعنی نسیر این بقدر این متفق علیه است و در حدیث عباده
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلم اطلاق و نفرو بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و بنک
 بنک مانند بمانند سواد بسواد دست بدست و چون این اجناس مختلف شوند پس نه
 چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گوئیم در سایر احادیث این است
 ذکر همین شش چیز که پس بس و قصر بران ارجح اقوال است و حدیث دلیل است بر تحریم تفا
 ورد جنس متفق ازین اجناس شش گانه مخصوص علیها و در روایت دیگر آمده زرب و زرب
 بوزن مثل مثل و سیم سیم و وزن بوزن مثل مثل است و هر که فرو یا افزون نخواهد است پس آن
 رباست مردی را عامل کرد بخیر دی خرامه سهر آورد آنحضرت پرسید همه ترخیر ترخیر
 گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین شر بدود و در ابسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدو
 بفروش باز آنرا بر ابراهیم بخرد و در با و تر از ترخیر چنین ارشاد کرد و فرمود و کند که المیزان یعنی کلمه می
 مثل تر و حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان است و تنهی کرد از بیع تو د که تر که می کشش معلوم نیست پس

سمی از قمر و طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز جو بود و قضایه بن عبید روز خیر
 کیسه گاو بند و از ده و دینار خرید و در آن مهر ماسه جواهر و زر بود آن را جگر از ده و از ده و از ده
 و دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد و فرمود فروخته نشود و قلا و تان و ای آن زر و گوهر
 را جدا نکنند و در نیاید و لالت است بر اطلاق عقد و جوب تدارک پیشی فرمود از بیع حیوان بکلیه
 بطریق نسبه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بعینه و گیرید و ماسه گاو و آن و خنایه
 بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را و نوزند آن ذل را بیچ
 شتی تا آنکه برگردید بسوی دین خود عقیقه یکسریین فروختن کالاست بقیمت معلوم تا یک برت
 باز خریدن آن از مشتری بکثر از آن و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
 هدیه رسید و پذیرفت پس در آمد و در سه کالان را از در ماسه ریاد و رسیدش مقان است
 و گفت که در رسول خدا صلعم بر رشی یعنی دهنده و بر موشی یعنی ستاننده و ابن عمر بن حنبل
 را از فرمود بسیار خشک سامان شکر شتران تمام شدند فرمود شتران را بر آمدن ناقای صدقه
 بگم پیس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و در نیاید و دلیل است بر
 جواز اتراض حیوان و نهی فرمود از مزاینه و آن فروختن میوه و تر بستان است بمیوه خشک و شکر
 اگر خلل است آن را بر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور است آنرا کیلا بزیب فروخت نماید
 و اگر گشت است کیلا از طعام بیع سازد پس ازین همه مانعی نمود و از خریدن خرمای خشک
 بخرمای تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گزید و یا نه گفتند کم می شود پس نهی کرد از آن
 و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسبه بنسبه دین بدین و نشدن ضعیف است

باب در بیان خصصت در ایاب و بیع اصول و شمار

خصصت داد و انحضرت صلعم در ایاب که فروخته شود بخرص از روی کیل و غریه همان مزاینه است
 که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده خصصت داد

و هر یک گیرند کسان خانه باند از آن از تر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که نخست فرموده در بیع عیال باند از او اش از خرمای تنگ و در کتر از پنج و ست یا در پنج و ست و نهی کرد از فروختن ثمالینی ییو با تا آنکه صلاحش نمایان شود و تابع و مبتاع هر دو را ازین بیع نمی نموده و در صلاح شران زبان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از بیع ثمال تا آنکه سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن دانه تا آنکه سخت گردد و اگر یک بدست برادر خود میوه دخت فروخته ست و آنرا جانی رسیده پس گرفتن ثمن آن حلال نبوده چه قسم مال برادر را بفیض حق می تواند ستانند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جواز حج و تعلق که بعد پیوند کردنش بخزند ثمره آن تابع راست که آنرا فروخته مگر آنکه بتباع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض بین

آنحضرت صلیم بهرینه آمد و ایشان سلف می کردند در شمار یک سال و دو سال فرمود هر که سلف کند و تر و در لفظی و چیزی پس باید که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکنند و تا انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و میوه و در ثمن تا اجل سلف می کردند و نهی پرسیدند که آنها را زرع هست یا خیر آنحضرت صلیم فرمود هر که گرفت مال مردم باراده او او را کند از دست خدای تعالی و هر که ستانند آن را باراده ائلاف تلف کند او را خدا تعالی بزی از شام آید آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسبه تا میسر بگیرد و کسی نزد او بفرستاد وی بنسبه نداد و در اینجا دلیل است بر صحت بیع بنسبه تا جیل تا یک و در فروشت مرکوب است بنفقه خود و میگوید مرهون باشد و لکن در مشروب است بنفقه خود وقتی که مرهون بود و نفقه اش بر الکتب شایسته و بندگان و نهی شد از مرهون تعیین آن شی مرهون بود چنان مرهون از ملک را مرهون بدین فرمود و مرهون مستحق آن نمی گردد بلکه او را ستانم او و بروی ست غرم او و این روایت مرسل است و از مرده شتری جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد او را برفع افرامان داد که

تضاویک کند و گفت جز خیار نمی یابم فرمود همین ابل خیار به که بهترین مردم حسن ایشان
تضاوت و فرمود هر قرصی که منفعت کثیر را بآست و اسنادش سابق است و شاید
دارد ضعیف و متوقف

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیاید وی احق است بدان مال از دیگران و در لفظ دیگر
هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شود و فرزند چیزی از زن آن نیافته است بلکه همین سرمایه
خود بعینه دریافت پس وی احق است بدان متاع و اگر مشتری ببرد صاحب متاع اسوه غراما باشد
یعنی مال او بدام ساوی در همه فرض خوانان قسمت پذیرد و روایت دیگر این است که هر که مفلس
شد یا ببرد و مردی متاع خود بعینه یافت پس وی احق است بدان و سندش ضعیف است و
فرمودی واجب حلال می کند آبرو و عقوبت او را و مردی میوه خریده بود و بروی آفت رسید
و دین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقتماد او
بوفاس و امیر رسید غرام را ارشاد کرد هر چه نزد او یا بید بگیرد نیست شما را جزین قدر
یعنی اگر جو بس او نمی رسد و بر معاذین حیل مال او را بخرید و در قرصی که بروی بود بفروخت
این عمر گوید معروض شد بر رسول خدا صلعم و زاحد بن پس چهارده ساله بود پس اجازه شد
مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و پس پانزده ساله بود پس اجازه نمود و در رخصت بغزوه و این
متفق علیست و لفظ بیقیه این است فله یجوز فی و لم یوفی بلغت گوید بعد بلوغ پس پانزده سال
عطیه قریظی گوید معروض شد بر آنحضرت صلعم روز قریظ پس هر که موی عازر رویانیده بود کشته
و هر که نبات نکرده راه او گذاشتند و بن در کفانی بودم که موی رویانیده پس راهم خالی کردند
گویم این علامت دیگر است از براس حد بلوغ و جانی نیست زن را نشیدن چیزی گر بستر
شوی خود و در لفظ دیگر آمده جانی نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر را کف عصمت او

له و در ذلک از آن نزد
درین جا آنست که اگر
پانزده ساله شود و در رخصت
او این عقیقه را ببرد
مسکون است

گفته است و حلال نیست سئل اگر کسی از سه کسی که مردی که تحمل حمل شد پس او را سوال حلال است تا آنکه بران برسد پسر باز ماند دوم مردی که آنفته باور رسیده و مال او را لیاک ساخته است او را سئل حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد و گویم یک او را فاقه رسیده تا آنکه سه کسی از دانشمند این خبر گیرد او گویند که او را فاقه رسیده است پس حلال است او را سئل برو او را سلم

باب در بیان صلح

صلح جائزست در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان
بر شرطی که خود اند مگر شرطی که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمودنغ ننگه بمسایه مسایه بود
از خلائدین چوب در حد ارخان خود ابوهریره چون این حدیث را روایت می نمودی گفت
مالی اراکم عنہا تصعوضین و الله لا رمین بھما بین اکتافکم تنفق علیہ و سچ کس را حلال
نیست کہ عھدے برادر خود بنمیزد خدای او بگیرد

باب در بیان حوالہ و ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنی در ادای و اتم قسمت و چون در پیکر کرده شود یک از شمار
شخص آن سوده و تو انگریز باید که در پی او رود و در لقطه دیگر آمده که این حواله را پس نبرد یک
مرد بود بعد از غسل و جنوط و کفن و پیش آنحضرت صلواتم آوردند تکلیف نماز جنازه کردند و قدح چند
بخش فرمود و پرسید که بر دے و می هست گفتند و دینار برگشت و نماز نکرد ابوقادح تمل آن
دین نمود و گفت این دو دینار بزرگ من است فرمود ثابت شد حق قرضخواه و مرده اذان
بری گردید و بر دے نماز کرد و بر دے قرض از تربیة مردمی انداخت مرا بکه این راه گران
بود سبک ساخت مرا بچون مردے مرده را که بر دے قرض می بود می آورد نمی پرسید که قضا
و اتم گذاشته است اگر می گفتند که دفای دین خود گذاشته است نماز می کرد و الا فلا دے فرمود

له روزگار احمد تمام
 ایمن الاقره غیاث
 احکام بظا بقا علی
 مالک توفیق فیله
 تمام مال غوصت کشت
 بیا بیا تیرج و جیوه
 تفرق اور جیان قوت
 حال مست بیل شیم
 کزین زمان روز غم
 کس بر صفت ابل مست
 جبران از ضیافت کباب
 نیست ۱۳ صد سلک

شما بر یا خود نماز بگذارید تا میک حق تعالی بر وی فتوح کرد و فرمودن اولی ترم بنویسان
از جبهات آنها پس هر که بمیرد و بر وی دین است قضایش برین است و در لفظ آمده هر که
مرد و وفات گذاشت قضایش برین است گوئیم این حدیث ناسخ حدیث اول است و این
یکی از افادات مبتکر حضرت شوکانی است رضی الله عنه و فرمود نیست کفالت در حدیث
سندش ضعیف است یعنی در حدیث از حد و مثل زنا و سرقت و جمر آن بلکه لابد است از
وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث و شریکم ما دامیکه یکی دیگر را نخواست
نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب
نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت صر حبا با خنی و شریکی امینی گشایش باد و بعد از آن
و شریک من و این دلیل است بر صحت شرکت و شریک شدن ما بن مسعود و عمار و سعد در آنچه
روز بدر بر میانند جا بر خواست که بسوی خیبر رود و نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون تو کفیل
مرا بیایی یا نزده و سق از وی بگیر و این دلیل است بر شریعت و کالت و حاجت عروۀ باری
در باره خرید و خیمه پیشتر در باب شروط بیع گذشت و آن دال است بر صحت توکیل و غیره
را بر صدقه گذاشت و این دلالت دارد بر صحت و کالت بر قبض زکوة و خودش صلعم شصت
قرابانی کرد و بیع باقی را بطله مرتضی سپرد و این توکیل است و در قصه عیسی آمده که انیس را
فرمود باند او را اقرار کند آن زن بزنا حشش بکن غرض که و کالت در همه کار و بار درست و
نافذ است حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابو ذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظ آمده که قتل المحق ولی علی نفسک

و حدیث دلیل مست بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود در همه کار و بار عرض مالک بن

باب در بیان عاریت

بر دست مست آنچه گرفته است یعنی از دیگر کسی تا آنکه او بگذرد بدو باز پس و مقبوض است
و عاریت مضمون است برست و قرض و اداکن امانت را بسوی کسی که امین کرد ترا و حیث
مکن کسی را که خیانت کرد ترا گوییم جمله اولی شامل عاریت و ودیعت هر دوست و جماعتی
دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعنی بنامیه را فرمود چون بیایند ترا
رسل من ایشان راست نرود بدو وی گفت این عاریت مضمونه است یا موداة فرمود بکلمه
عاریت موداة است و از صفوان بن امیه روز خنیم چند زبست تعار گرفت وی گفت مگر
بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب بیان غصب یعنی مال لسی بستم

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا در گردن او آزار
روزی قیامت از هفت زمین و این حدیث چنانکه دال است بر منع غصب همچنان دلیل است
بر هفت طبقه بودن زمین و موی راوست قول تعالی و من الارض دشلیهن لکن مرفوعه
صحیح صحیح در باب بودن اودام و خواهم درین طبقات ارض نزد الهی زمین و ثقات
اثبات ایشان ثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عاشر یا زینب تشریف میداشت یکی از
امهات المؤمنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست
آنحضرت صلعم گردش آورده در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیحی با برنده داد و
راگه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام است و او ندیدل آورد این دلیل
بر عدم تفرقه در میان شعل و قیمی و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر از آن آنها را از زرع

بیع نباشد همین نفقہ درست یکی در زمین دیگر نخل نشاندہ بود آنحضرت زمین بزمیندار
داد و صاحب نخل را حکم فرمود کہ نخل خود را از انجا بر کند و گفت رگ ستمکار را بیع حق نیست
و در سندش صحابی مہول است و جہالت صحابی ضرر ندارد کہ ہمہ عدول اند و مردیت کہ
در منی روز نحر این خطبہ خواندند ماء کہ و اموالکم و اغراضکم علیکم حرام کہ صۃ
بی صکوہذا فی بلد کہ ہذا فی شہر کہ ہذا استفق علیہ و مدلول حدیث واضح است
چہ ہر گاہ این چیز با حرامش بقصر و ران بطریق غصب بالادولی حرام باشد

باب در بیان شفعہ

تضام فرمود بشفعہ در ہر آنچیز کہ ہنوز قسمت نہ پذیرفتہ است و دریکہ واقع شدہ و دیگر دانید آہ
را بہا پس شفعہ نیست متفق علیہ و در لفظ دیگر آمدہ کہ شفعہ در ہر شرک است چہ زمین و چہ خانہ
چہ باغ نمی سزد کہ بفروشد آنرا تا آنکہ بشریک خود عرض بکند و روایت دیگر این است کہ حکم کرد
بشفعہ در ہر شئی یعنی خواہ منقول باشد یا غیر منقول و آمدہ کہ جارا را حق است بدار
و لفظ دیگر آنست کہ جارا حق است بعقب خود یعنی بشفعہ خویش ترا و حقوق و اتصال احتلاط
و در روایت دیگر وار شدہ جارا حق است بشفعہ جارا خود و انتظارش بر ند اگر چہ غائب باشد
و قتیکہ طریق ہر دو واحد است و آمدہ کہ شفعہ همچو کشادن پابند شتر است و نیست شفعہ ادبرا
غائب و سندش ضعیف است

باب در بیان قراض

سچیرہ است کہ در آن برکت باشد قرض و حق نام دینی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آنچنین
گندم یا جو از برابر خانہ خود نہ از برای بیع و سندش ضعیف است حکیم بن عزام چون مردی را
مال خود بقارضت می داد شرط می کرد کہ آن مال را در جگر ترینی حیوانات صرف نکند و بدربار
بار نہناید و در سید گاہی با آن مال فرود نیاید اگر چیزے ازین کار را بکنے ضامن مال من باشی

عبد علاء بن عبد الرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کرد و برین شرط که بجهت
هر دو باشد و این موقوف بصحت رسید

باب در بیان مساقاة و اجاره

مسالمه که آنحضرت صلعم با اهل خیبر که یهود بودند بر نمیداد آن چیز که پیدا شود از میوه و گوشت و در انقضای
آمده که سوال کردند مانند خود را و خیبر برین شرط که کفایت کند عمل بنجارا و باشد از بر سه
ایشان نمیده پیدا و ارمیه پس فرمود مقرر میداریم شمار برین اقرار دادی که خواهی نمود
پس مانند در خیبر تا آنکه بد کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخروی است که داد آنحضرت صلعم
یهود و خیبر بر نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتمالش از اموال خود نشان و نصف میوه مرا ایشان را
باشد بختله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزرگیم پرسید گفت باک نیست مردم
عهد رسالت اجاره بر مایات و اقبال جدا اول و چیز با از زراعت می کردند پس گفت این با
شدی و آن سالم ماندی و گاهی این سالم ماندی و آن تباه گشته و جزین اجاره دیگر نمیداد
ازان زجر فرمود و ما نشنیده معلوم نمود پس بیان از پیش نیست مایات آنچه بر کناره هر یک
روید و جدول نه خورد را گویند و درین حدیث بیان اجمالی است که در اطلاق نمی از کار این
آمده و نمی فرمود از زراعت و امر کرد بواجرت مراد بواجرت آنست که ارض و تخم از یک باشد
و عمل و کار و دیگر و حجاب است کرد و اجرت داد حجاب را و اگر این اجرت حرام بودی نداده
و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجاب
نجس است و این نزد مسلم است و در تطبیق آنست که عطا جائز است و اخذ مکروه و در حدیث
قدسی است حق تعالی میفرماید که کس آنکه من ختم ایشانم روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد
بنام من باز شکست آنرا دم کس که آنرا در فروخت و بشن آن بخورد سوم آنکه فرود گرفت و آن
استیفاء کار کرد و فرود داد و رواه مسلم که از ابی الیمن و لکن یوسف سبط حافظ گفته آنها حق فی البخاری

فی البیوع و فی ابن ماجة فی الاجارة انتهى و فرمود اجماعی چیز است که بران اجرت گرفته شد که با
خداست یعنی بر رقبه بران و فرمود بدینیه فرما بجهت پیش از آنکه غولی و خشک گردد و چون اجیر
نگیرد و راجع را نام برد و در سندش انقطاع است مگر بیتی آنرا از طریق امام ابی حنیفه رضی الله عنه میزنند

باب در بیان احوال موات یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود هر که آباد کند زمین را که از ان کس نیست و می حق است بدان عمر فاروق هم دخالت خود
بدان قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین مزه را آن زمین مراد است و نیست جمعی مگر از برای
خدا و رسول اجماعی نیستی را گویند که از برای سوره صدقه گردانند تا در آن بجز آن نیست ضرر و ان
و اگر نذر رسانیدن و نه ضرر گرفتن و هر که زمین را احاطه کرد آن زمین او است و هر که چاه کند و را
چهل گز باشد از برای عطن یا شکیا و در سندش ضعیف است و اهل بن حجر ازین بنی و حضرت
انقطاع کرد یعنی در جای که نخرشید و زیر را تا دریدن سبب قطع دارد و می سبب خود را روان کرد
تا آنکه بایستد و پس تا ندید بخود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسیده است آن مقدارش بیدار
و فرمود مردم شریک یکدیگر اند در سه چیز گاه و آب و آتش

باب در بیان وقت

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر سه چیز یکصدقه تجاریه دوم علمی که بدان منتفع شوند سوم
و در مصالح که از برای او دعا کنند و این نزول سلم است مرفوعا از ابی هریره و سیوطی بران چیزها
افزوده و در اثبات مصحف و رباط آخر و خمر بر و بنا و بیت از برای غریب و محل ذکر نشان داده
سه نزد آنکه مانند پس از دو سه بجای سه پیل و مسجد و چاه و همان است که عمر فاروق را زینیه
خیبر بستم آمد از آن حضرت شود خواست و گفت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس از ان نزدن
نبوده است فرمود اگر خواست آن را پس کن و آنچه از ان محل شود آنرا صدقه گردانی عمر آن را

تصدق کرد این شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و تفراده و قرض و رقاب و این سبیل و
 ضعیف از آن بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر معرفت از آن بخواهد بقی را
 بخوراند گناهی نیست مگر بدان قبول نشود و در روی آیه که تصدیق کرد باصل زمین که بخرید
 و در هبه نرود و لکن میوه او صرف نموده آید و در قصه خالد آمده که وی اوراق و اخلاط خود یعنی
 زره و سمان خویش را در راه خدا وقف ساخته و همین نموده است

باب در بیان هبه

بشیر بپسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که در انوار
 فرموده پس آن را این چنین داد و گفت نه فرمود و باز گردان او را و در لغتی دیگر چنین آمده که بشیر
 خواست که آنحضرت صلوات الله علیه را گواه گیرد برین بخله فرمود و ترسید از خدا و عدل کنی میان او و
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر ما برین عطا گواه
 گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن یعنی
 حالا تخصیص بعضی ممکن بلکه همه را برابر داده تا در برابر برابر باشند عاقل و دهریه همچو سگ است که
 قی میکنند و باز فرمود نیست ما را مثل بدیه که عود می کند در کعبه خود وی همچو سگ است که میگرد
 در قی خود نیست حلال مرد مسلمان را که بدهد باز رجوع کند اندران مگر بدیه که او را در عطای ولد این
 رجوع رواست آنحضرت صلوات الله علیه از مرم و نیرفتی و بران مکافات کردی یکم آنجا صلوات
 را داده و او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی هستی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی
 شدی گفت نه باز بفرمود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری سه و در آخر این حد
 آمده لقد همت ان اکتفب الا من قرضي او انصاري او ثقتي و فرمود عری کسی است
 که بخشیده شد او را لگه پارید بخود مالها سه خود را و تبا که کنیه آنرا چه هر که عری کرد وی کسی است
 که از برای او کرد در حیات و مات و از برای عقب او است و در روایت دیگرست که آن عری که
 رسول خدا صلوات الله علیه آنرا بخورده است که بگوید این ترا عقب تراست و هر که گفت این تراست

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود رقیب و عمری نگذیرد چه هر که تیری ای می
کرد آن از برای ورثه اوست عمر فاروق یکبار اسبش را بدو در راه خدا دادی آن را ضایع کرد
عمر گمان نمود که مگر از آن بفرود شد از آنحضرت صلوات بر سر سید فرمود خری بکن اگر چه یکین سهم بد
و فرمود هر چه فرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را بدیه بیکشد کینه را و ای زنان مسلمان عوا
نشم در زن همسایه بدیه زن همسایه را اگر چه یک سم گو سفند باشد و هر که چیزه هبه کرد و
احق است بدان مادی که بر آن مکانات نموده است و صحیح و وقف اوست بر این عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلوات بر یک خوا که در راه افتاد بود و بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیم که از صدقه باشد
آن را می خوردم مردمی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس طرف و سر بند او را
باز بشناس آن را تا میسالت پس اگر صحتش آید با و بکا خود آوری گفت ضاله غنم را چه فرمائی
فرمود تراست یا برادر ترا یا اگر را گفت ضاله تیر چه حال دارد فرمود ترا با و چه کار است همراه
و سه سقاء و خدای مست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیاید و هر که جاو
گم شده را و می گمراه است تا آنکه تعریفش نموده است و هر که لقطه یابد باید که بر آن دعای
را گواه گیرد و آوند در رشته او را نگاه دارد و نبوشد و غائب نه کند اگر مالکش آمد حق مست با
و نه مال خداست پس بدو هر که را میسر آید و لقطه حاج نمی فرموده مگر منشد را و حلال نیست در نزد و ندا
دار و نه خرابادی و نه لقطه از مال معابد مگر آنکه از آن سختی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود پس پانصد فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست بابل آن و آن شش فرائض
که قرآن بتعین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثمن و ثلث و شش و آنچه
باقی مانده است بعد از تأدیة فرائض پس آن از برای مرد و قریب بیت است که ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر و نه کافر مسلمان را مگر دس بمرد و قری و دختر پسر بی و خواهر
 بگذاشت آنحضرت صلا فرمود دختر نصف است و دختر پسر را دس برای تکلمه دولت بماند
 خواهر راست رده انجاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر ایل دولت قری آمد گفت
 نبیره ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود پس چون برگشت اورا بطلبید و فرمود یک دس
 دیگر است چون پشت داد باز اورا بخواند و گفت این دس من بگیر طعه است گویا کنایه که او را نصیب
 چه ناکند است بر اصل فریضه و مقرر کرد از برای جد ه دس اگر زبیری مادر دس دیگر نباشد
 گویم جد ه عام است از آنکه مادر پدر باشد یا مادر و خال وارث کسی است که او را وارثیت
 مراد خال برادر مادر است و خدا و رسول مولای کس اند که او را مولی نیست ع الله ص لا تا و
 لا مولی لک و هر مولودی که آرد کرد وارث می گردد و قاتل را از میراث بیسج نمی رسد
 و هر چه پدر یا پدر فرام کرده اند از برای عصبه ایشان است هر که باشد و و لا لحمه است بمچو
 لحه سب نه در بیع رود و نه در مبه و فرمود افرض شما زید بن ثابت است رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی داند و می خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد که دو شب بسر برد
 مگر آنکه وصیت دس نزد او نباشد موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من
 مال دارم و جز یک دختر دیگر دس وارث من نیست دولت مال صدقه کم فرمود نه گفت نیمه
 مال فرمود نه گفت ثلث مال فرمود ثلث بسیار است و نه را اگر تو اگر گذاری بهتر است از نیمه
 و در پیش گذاری و تکلف کند مردم را مری آمد و گفت مادر من ناگهان بمرد و وصیت نکرد
 و گمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزی دس تصدق می نمود اگر از طرف دس تصدق کنم او را اجزا شد
 فرمود آری و گفت حق تعالی هر ذبیح را قبول می نماید وصیت از برای وارث مگر آنکه
 در نه بخوانند و فرمود تصدق کرد خدا بر شد ما ثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

زیادت و حسنات شما و سندی ضعیف است لکن بعض طرق و سله مقوی بعض است

باب در بیان ودیعت

هر که نهاد و ودیعت خود نزد کسی نیست ضمان بروی و سندی ضعیف است یعنی اگر بدون خیانت و جنایت اؤلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب قسم فی و غیبت عقوبت باب جهاد و بیاید انشاء الله تعالی

کتاب النکاح

ممودی گروه جوانان هر که از شایع می تواند کردن و ست تزوج کند که این غرض است بصیر را و حصن است فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم است که این صوم او را و جا به است یعنی حصن شدن و فرمودن نمازی گزارد می خواهم در زنی گیرم و می کشیم و زنان را نکاح میکنیم هر که روگردانید از سنت من وی از من نیست و بگوید که امری فرموده بارة و سخت نمی میگردد از قبل و می گفت بزی گیر پدر زن و دستدار زاینده که من سکا ترم بنها انبیا را و از زنیات و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر صرف کند و دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او و رذات و قوم خود سوم جمال یعنی سبب حسن صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و تسکین نعمت الهی است چهارم دین که بنا بر صلاح عفت معاون شود باشد بر تقوی پس فتمند شو زن دیندار خاکی آلوده و دهر و دست تو و چو سکی را بار کباب نکاح فرمودی گفته بآرک الله لک و بآرک علیک و جمع بینکما فی خیر این سهو گفته رسول خدا صلوات الله علیه در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این است ان الحسن لله نحن و نستعین به و نستغفره و نعوذ بالله من شره و انفسنا من بهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی لما و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و بخواند آیت و رسل السلام گفته آیت این است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم

نفس واحدة تا قید بادیم اتفاقا الله حق تقاضا تا آخر سوم اتفاقا الله و قولی انک لا سدید لعل عظیم
و مسفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتفاقا الله الذی تضاء لونی به و الا من حکم ما رقیبا و ثانی
را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شمرده مگر آنکه
اتفاقا الله الذی را اول و حق تقاضا را ثانی و ثالث را همین سوم گویند و در حدیث جابر است
مرفوعا هر که خواست کاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکل پس آن
که بکند و مردی را که تزویج کرده بود و پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود و بر وی زمین او را و این
دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و آن خطبه بر خطبه برادر مسلمان منی نموده تا آنکه مخاطب دل
آزاد کرد بدینا از آن فرماید زنی آمد و گفت من نفسی را بتو هبه می کنم آنحضرت بغیر تمام بسوی او
نگریست و بلند و پست او را دریافت و هر نگون شد زن چون دید که در بار داد حکم نکرد
بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
بر زنی من ده فرمود و نزدت چیزی هست گفت لا والله فرمود بر و نزد کسان خود و همین که چیزی
می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگر چه خاتمی از حدیب باشد باز رفت
و برگشت و گفت لا والله و ندانم و لکن این از این است راوی حدیث گویند و او را
روایعی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت فرمود باین از آنچه می توانی که اگر تو
پوشته زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشش ترا هیچ نبود آن مرد را نیز شبست با بستان
تا برو و چون او را سوتی دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین خیال
سوره است پسید از ظهر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو ترا ملک این زن که هم با تو
از قرآن با خود داره و آیین دلیل است بر صحت عقد بلفظ نمیک و در لفظی دیگر آمده بر
که تزویجش به کرم او را قرآن بیاموزد و رواست چنین آمده که تمکن من ختم ترا بر
بنابر آنچه بالاست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یاد می داری از قرآن گفت
سوره بقره و سوره که متصل است فرمود و بخیر و است آیه با و بیاید و ترجمه کن همین آموختن قرآن

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد و زوج اول خواست که
با وی تزویج کند آنحضرت صلوات الله علیه فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوهر دیگر از شهید او
انچه شوی اول چشیده است

باب در بیان کفارت و خیار

بعضی عیبه گفته بعضی اند و بعضی موالی کفایت بعضی را حکایت حجام و در سندش را و
نهی می است و لکن ابو حاتم استنکارش نموده و شاهدی دارد و منقطع است اصل
و با اثر نیست آدمیان از حسب است بد به تحقیق نسب آدم و حوا کافی است و مراد بحسب رضا بخلق
دوین مخاطب است پس پس فاطمه تفریبه بنت قیس را که از مهاجرات اول بود و فرمود نکاح کن
اساس بن زید و او غلام بود و این نزد مسلم است و فرمود ای بنی بیاضه نکاح کنید ابانند را و
نکاح کنید تبوی ابی و و سه حجام بود و سندش حمید است و تفریبه بریره بر زوج خود وقتی که
آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایت آمده که هر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثربت است
و در بخاری از ابن عباس بصحت پیوسته که وی عبد بود و نیز زید بنی گفت سلمان شدم
رسول خدا و زید بن و و او را هر اند فرمود هر کدام را که خواست سه طلاق ده غیلان بن سید
اسلام آورد و او را ده زن بود و هر چهار او سلمان شدند او را اگر کرد که اند ایشان چهار زن
بودند ابن حبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی و دایمش از سالم بن مرثیه
بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و متن سخن ایشان است و اند اعلم بان
اعلیا طهر حال اولی است و استلال پیشنی و کثرت و رابع بر منع زیادت بر چهار خلاف است
عرب عرب است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف عدل است بر بان قاطع و محبت صالح
که با آنحضرت صلوات الله علیه و فرمود را برای العاص بن یسیر بعد از شش سال بهان بنی نخستین
بار و گردانید و نکاح داده کرد و این دلیل است بر آنکه فقره مسلمه زیر کافر چون اسلامش از اسلام

مشار باشد با وجود انقضای عدت و طول مدت جابرست و لکن احدی باین جانب نرفت
 با آنکه احمد و حاکم تصحیحش کرده اند و در روایت دیگر آمده که نکاح جدیدش رد کرد و ترندی گوید
 اول جواد اسنادست و لکن عمل برین روایت ثانی است زنی اسلام آورد و نکاح کرد و زوجه
 او آمد و گفت من مسلمان شدم و این زن اسلام من از من است آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر
 بکشید بزوجه اول داد و صحابین جهان و حاکم آنحضرت صلعم عالی را از بنی غفار تزویج کرد چون بچه
 در آمد و جامه خود نهاد و در پهلوش بیاضی دید و فرمود البسی ثیابک و الحقی با هلك و حکم داد
 بر ادون مهر و بیجا دلیل است بر رد زن بمیه لکن در سندش مجهول است عمر بن خطاب گفته هر که زنی را
 بزنی گرفت و بروی در آمد و او را برضای یا مجذوم یا مجنون یا یافت از برای او صدق است بسبب
 مسیس او این صدق از کسے بگیرد که او را بازی داده و در روایت دیگر زیاد کرد و بجهان
 فروجهها با نیخارغان صلیها فلیها اللهم بما استحل من فرجها و در بار چنین حکم کرد که کیسا
 منقلبش دهند و این همه توقف است بر فارق رضی الله عنه و رجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

که زنی را در بر آورد وی ملعون است و فرمود بنی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در بر آورد
 که ایمان دارد بخدا و زنا آخرت وی یا نهد همسایه خود را و بپدیرد وصیت خیر و حق زنمان
 که آفریده شده اند از آتخوان پهلوی و عیج شی و ضلع اعلاست اوست اگر روی کرد راستش ساز
 بشکنی و اگر بگذاری همچنان کج ماند پس بول کنید وصیت خیر را در باره زنان و در روایت دیگر
 آمده اگر خواسته که بوی متع شوی متع شو با جود عیج و اگر روی کرد راست کنی بشکنی او را و گوی
 او طلاق داد و است جابر گوید و نیز در همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمیسه آمدیم بخانه دادند
 خواستیم فرمود رنگ کنی و شب هنگام بخانه در بایست تا زن فرود میوه شانه کشد و عقیقه استره
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون یکے را از شما غیبت دراز کرد و باید که شب هنگام بر اهل خود

نذر آید و بدترین مردم نزد خدا و زقیاست مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
 برسد پسر را ز او را فاش کند معاوی بن حیدره گفته ای رسول خلع حق زن یکی از ابا چیست فرمود
 بخوران او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و فرزند بر روی وی نسبت بقیح کن او را و
 جدا ساز او را مگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را در قبل از طهرت و بر بیاید و دل را حول شود
 یعنی کاش چشمش گرد پس این آیه فرود آمد نسأؤک حرث لکم فاقوا حرثکم انی شتمت نیمی به کف که خواست
 و بهر وضع که بپنداشتیدن را بیاید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صمام واحد باشد که با برتوی از آنجا بر نیامد
 و هر که خواهد که از این خود را بیاید باید که بسم الله الرحمن الرحیم الشیطان و جنب الشیطان ما انفقنا بگوید اگر
 میان هر دو ولدی مقدرست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش
 خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در خشم گذرانید فرشته گان بران زن تا صبح هم
 لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشوید و بی کسی که در آسمان است یعنی او جانم و تعالی
 و هر زن که پیوندد موی خود بموی دیگر و دیگر را بر سر را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
 غلام دوازده گیرد این کار خواهد وی ملعون است و فرمود خود استم که نمی کنم از تخم که یعنی جماع
 کردن با زن در حالت رضاع مگر دریم که روم و فارس همچنین می کنند و ضریع با واد ایشان نیز
 و فرمود و عزل و ادخفی است گویم و آن کشیدن مرد است ذکر خود را از فرج زن بعد از ایللاج اندران
 تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا واهی هست که از ان عزل می کنم و حل او را
 ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهودی گویند که عزل بود و ده صغری است
 فرمود و مرغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا بر گردانی جا بر گفته عزل
 می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزیست نهی عیسی می بود و قرآن ما را از آن نهی
 می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی با حضرت صلوات برهنی نکرد ما را و بود و جناب نبوت که
 طواف می کرد بر زمان خود و بیک غسل

باب در بیان صدق یعنی مهر و کابینان

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتیق را صدق او مقرر فرمود و مهر از واج مطهرات دوازده
اوقیه و نصف بود و آتیه چهل و در هم سنگ را گویند و دوازده و نیم قیصر یا نصف در هم باشد علی بن
چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزد من هیچ نیست فرمود نزد
خطبه تو کجا هست یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب است و هر زن که نکاح کرده شود مهر با عطا
بر و عده پیش از عصمت نکاح آن چیز او است و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی است
که با آن بخشیده شد و آنچه چیز است که بران اگر مرد نکند دختر و خواهر او است یعنی ما مرد را حصه
همین خسر و خسر پوره اند پس لبس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
نبرده و بروی دخل نشده تا آنکه مرد گفت زن را مهر زمان قوم او است بی کم و بیش و بروی
عدت است و او را میراث باشد بمقتل بن سنان شجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
در باره بروی عدت و اشق که زنی از با و همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود باینیت خوشنودش و
گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنودش را چه اندک باین موافقت قضای خود بمقتضا
نبوی و شاد گردیدم آری سه فی اجماع نسبتی بتو کافیه بود و ما به لبیل همین که قافیه گل شویش
هر که در مهر زن سولیت یا تمرد او وی آن زن را بر خود حلال ساخت و این موقوف است بر جاب
و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر و فعل و تزویج کرد مردی را بزنی بر خاتم حدیده
این حدیث که مهر کمتر از ده در هم نمی باشد موقوف است بر علی و در سندش مقال است و خبر
صدیق آنست که آسان تر بود حمزه و دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود و از
صلعم فرمود لقد عذبت بمعاذ و اطلاق داد و اسامه را امر کرد که سه ثوب با و بد و در نزد
راوی متروک است اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر وزن

و اندر خرمای از زعفران بود برکت و بدتر از خدا و لیمه کن اگر چه بیک گو سفند باشد و چون مدعو شود
یکه از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در روایت آمده که چون دعوت کنی یکی را از شما برادر او
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه است که آینه را از آن منع کنند
و انکار نمایند را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را
غرض که نزد دعوت اجابت است اگر صائم است نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفطر است بخورد و در تلفظ
آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه در اول حق است و روز دوم سنت و روز سوم
سمعه و هر که بشنود از خود را بشنود و رسوا کند او را خدا لعن و سندی غریب است اگر چه شباه
دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و مدت ضیافت در احادیث
دیگر همین سه روز آمده و الله اعلم و آنحضرت صلیم و لیمه که بر بعض زنان خود بدو و از جو و قیام
کرد میان خیمه و دین سه شب بنا بر بنا بصفیه و دعوت شدند مسلمانان در ولیمه او نبود و آن
خبر و نه لحیم همین امر گسترده قطع فرمود و بران خرمای واقف و من انداخت و چون دودای فراهم آید
در وازه هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکی سابق گردد اجابت وی کند و سندی ضعیف است
و فرمود بنی خورم که نه ده و عمر بن ابی سلمه گفت ای کودک نام خدا بر و بدست راست بخور و از
پیش خود تناول کن و فرمود از جانب قضعه بخورید و از وسط آن بخورید که برکت در وسط فرمودی
و هر که عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نه بگذاشت و فرمود بدست چپ بخورید که شیطان
بهین شمال می خورد و در آن شامیدن آب لغس را آوند نزد و در آن نهد

باب در بیان قسم یعنی نوبت نان

قسمی کرد آنحضرت صلیم در میان زنان خود و بعد از وی گفت خدا و نمایان قسم من است در آنچه
مالکش بستم پس ملاست مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل است بر آنکه
محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدور نبوده نیست بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل

تسویه در جماع شرط نیست و هر که دوزن دارد و مائل است بسوی یکی از آنها بیاید روز قیامت نصف بدن او افتاده و ضمیمه و ساق و مائل باشد و سندی صحیح است مراد میل و قسم افغانی نه و محبت و از سنست است که چون بکوبد بر شیب در هفت شب نزد او بماند پتر قسم کند و اگر شیب را بزنی گیر و سه شب نزد او بماند با قسمت نماید و لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر فرمود و توبلایل خود خواند اگر خواسته نزد تو هفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب بگذرانم سوخته بخت ز سعه یوم نوبت خود بپاشته بخشد پس آنحضرت صلعم و شب نزد ام سلمه بود و بعضی زنان را بر بعضی فضیلت و قسم نه نهاد و بکشت نزد ایشان و کم روزی بود که گویا بر میان ایشان گشته و از هر زن نزد یک شری بپرسید یعنی جماع تا آنکه بزن می رسید که گفت او بودی پس نزدش شب بسر کرد و در روایتی آمده بعد از گذاردن نماز عصر بر زنان و ذکر کرده پسر از آنها نزد یک شدی و در مرض موت پرسیدی که فردا کجا باشم را در یوم عائشه می گزید و چون مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بخانه عائشه ماند و نزد سفر در میان زنان قمر انداختی سهم هر کدام که برادری همان را همراه بردی فرمودند نزدیکی از شما زن خود را همچو زن بند

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا عتاب نمی کنم بروی و خلق و دین و لکن مانعوش دارم کفر را و اسلام فرمود با نچه او را بر سره باز می گردانی گفت آری فرمود و اقبل الحکم بقیة و طلقها تطلیقة رواه البخاری و در روایتی آمده که امر کرد او را بطلاق زن و عدت و سه یک حیض گردانید و ثابت مردی که بود و زنش گفت اگر خوف خدا نبود و سه نزد در آمدن و سه بروی او تف می زدم و این اول خلع بود و اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید و جواب مست اگر چه از برای ارشاد گفته اند بدلیل قوله تعالى اصساك بمعرفته و انت

کتاب در بیان طلاق

البعض حلال نزد خدا طلاق است ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حاضر بود پدرش عمر بن الخطاب وقت رخصه آمدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر رسید فرمود حکم کن او را بر اجبت بگذارد او را آنکه پاک گردد و از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پسر اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از حیض طلاق و بدین معنی است که او قالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایت آمده بگوید او را که برگردد باز طلاق دهد و حالیکه طاهر است یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک طلاق و لکن حاسب نیست غالباً این حسابان از ابن عمر باشد و آنچه است که جمعی از ائمه حدیث قائل اند بعدم وقوع طلاق بدعی و یکی دیگر زن خود را از حیض طلاق داده بود ابن عمر را گفت تو یک طلاق یاد و طلاق دادی آنحضرت صلوات الله علیه امر کرد که مرا حبست کنم و نگاه من را بایست که حیض دیگر بیارد یا تو او را سه طلاق داده پس مرا بخدا را در باره طلاق زن خود دعای شده و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر در کرد آنحضرت صلوات الله علیه زن را بر من و آن طلقه را چیزی ندید و فرمود که بعد از طلاق ده یا نگاه بدار گویم و این هیچ است در عدم وقوع بدعی و اسد اعلم ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال اختلاف عمر یک طلاق بود یعنی اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن مهلت بود پس ایضا گفتیم آنرا بر ایشان و نه خدا که در جمود بن بید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن خود را سه طلاق داد است یعنی در یک بار پس خشناک برخاست و گفت بازی کردی همیشه و بگیا خدا و من میان شما ایم تا آنکه مردی گفت اگر نفرمائی او را بکنم ابو کانام را که از طلاق داد و در لفظ فرمود و رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود و انتم برگرد و در لفظ آمده که سه طلاق داد و در یک مجلس و بر آن نگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که ابو کانام سهیم زن خود را طلاق البتة داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بر او سه باز گردانید

و آمده که سبب نیست که جد و نعل آن هر دو جد است نکاح و طلاق و رجعت و در لفظ بجای
 رجعت عناق آمده و در روایت دیگر وارد شده که جائز نیست حبس و طلاق و نکاح و عناق که هر
 اینها را گفت و حبس بشد و فرمود بنی شهبه تجاوز کردند و از امت من حدیث نفس اما و ام که بد
 عمل نکرده است و عظم نموده و بنا و این است خطا و نسیان را و آنچه بران مشکو شده است
 و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ ^{سَقَى}
 حَسَنَةً بَلْكُمْ إِن تَحْرِمُونَ مِمَّنْ بَسَّتُ لَكُمْ أَنْ يَدْخُلَ بَعْضُ بَعْضٍ عَلَى زُنُوفِهِمْ وَهُوَ مُخَصَّرَةٌ إِلَى يَوْمِ آلِ الْكَافِرِينَ
 و آنحضرت با وی نزدیک گردید اعیان بآیه هَذَا كَلِمَةٌ تَقُولُونَ لَكُمْ لَقَدْ عَذَّبْتُكُمْ بِغُفْلَةٍ
 بَأَهْلِكُمْ لَأَحْتَقِبُ شَوْبَ كَسَالٍ خُودِ وَ إِن كُنَا يَاسْتِ از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح
 و عتق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نه نذر در غیر ملک و نه عتق در آن و نه طلاق در آن و قلم فرمود
 از کسی تا آنکه بیدار گردد و وضعی تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواه نمی گیرد پرسیدند گفت بر
 طلاق و بر رجعت او گواه گیر این عمر چون زن خود را طلاق داد آنحضرت عمر گفت صر که فلیتر ^{جها}

باب در بیان ایلاء و طهار و کفار و آن

ایلاء کرد آنحضرت صلوات بر او و از زمان خود و حلال احوام سخت و کفار همین داد این عمر گوید من
 بعد از آنحضرت چاره توقف کند و می افتد طلاق تا آنکه طلاقش دهد سلیمان بن سیر چند و ده
 کس از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا جوع کند یا طلاق دهد رواه ^{الشیخ}
 ابن عباس گفته ابن ایلاء در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد حق تعالی توقیت آن
 بچهار ماه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایلاء نبوده گویم معارض است ایلاء نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع است و این موقوف و چاراه حکایت است نه توقیت مردی ظهار کرد باز ن خود و برید
 بیفتاد نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از کفیر بر دس افتادم فرمود نزدش مرد تا آنکه یک خمد
 بجای آرے ایست کفار و دسے و در لفظ کفر و کلا نقد آمده سلمه بن صخر بخوف رسیدن
 بزین در رمضان ظهار کرد شش چیزے از بدن آن زن نمایان شد بروی بیفتاد آنحضرت
 فرمود برده آزاد کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه بپایه روزه گیر گفت
 نرسیدم بانچه رسیدم مگر از همین روزه گرفتن فرمود قصصت مسکین را زنیله از خرمای خوران و
 این کفار نفع طهارست

باب در بیان لعان

سیکے آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر کی از باطن خود را بر فاشته یا جبهه کار کند اگر می گوئی یکم
 با عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشیل آن ع گویم شکل و اگر گویم شکل پیچ
 جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان بتلاش تم پس ایات سوره نون فرود آ
 و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا اهنون است از عذاب
 آخرت وی گفت سوگند بکسیکه ترا بحق فرستادم بران زن دروغ نبسته ام آنحضرت صلعم زن را
 طلب داشت و وعظ کرد و س گفت قسم بکسیکه ترا بحق برانگیخت وی در دعوایست ناچار شروع برد
 کرد و وی چارگوا سه بنام خدا داد باز شروع نمود بزین و میان هر دو جدائی ساخت و در
 روایت دیگر آمده که سلا عنین فرمود حساب شما هر دو بخداست و کی از شما کاذب است
 اکنون ترا راهی بسوے آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بزرگ
 پس ثل در عوض اتحلال فرج اوست و اگر بروی دروغ بسته پس رجوع مال از وی و در دست
 و فرمود بینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فرشته مویار و پس آن شوی دست و اگر خشم سرگون
 پیچیده سوے کوتاه قد آرد پس آن کسی است که بادی بدنام شده مردی دیگر را مکرده که نزد شما

خامس من است بر دهن او نهند که آن موجب است یعنی فراق زن را واجب می کند و در قصه
 شگفتین بهر رویت و یکباره که چون هر دو از تلامعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بسم الله
 رسول خدا اگر اکنون نگاهش ارم و سه طلاق داد و قبل از آنکه رسول خدا صلوات بر او و آباءان امر فرماید
 و یکباره و گفت زن من دست لاس کننده را در نمیکنم فرمود بدرکن او را گفت می ترسم که جانم
 در پشه او رود فرمود متع شو بوی او در لفظ آمده گفت صبر کنی تو انم کرد و از وی فرمود نگاهدار
 او را و گویند ریخ و خدای است جان بخون را به بلا می صحت لیلی و فرقت لیلی و آنس در
 لغت یعنی سودن و گدایدن هر دو آمده اما مردش که ام یک ازین هر دو معنی است و ظاهر است
 که مراد اول باشد چه البقا بر ثانی دور از شرائع اسلام و بدی شایع علیه السلام می نماید و چون
 آییلان فرمود و آن فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از حیت خدا در
 چیزی نباشد و او قتال در از نهارد و نیست نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند
 او یعنی می داند که فرزند او است و پرده شود خدا از او و رسوا نماید او را بر سر خلاق و در اولین و
 آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدن او را نفی می نماید یعنی انکارش بعد از
 اقرار نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کو کی سیاه زاییده است فرمود ترا شتر اند
 گفت آری پر سید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگند فرمود دران میان او رقی سیف
 سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگ، آنرا کشیده باشد فرمود
 پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرض که آن مرد تعرض کرد بخی لکن آنحضرت او را درین
 امر خصمت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری و استبزو خبر آن

سبیه علیه آتش شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلواتم از آن نکاح خوا
 و از آن داد و سه نکاح کرد و در لفظ آمده که بعد از چهل شب از وفات وی خودش بزیاید هر

گویم باکی نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه نزدش قربت نکند تا آنکه پاک
گردد و او امر بریده بجهت حیض سند معلول دارد و مطلقه شکسته را سکنه و نفقه نبود و احدا نکند زن به
بیعت میت زیاده بر سه روز مگر بر مشهور که چهار ماه و ده روز سوگوار می نماید و جایزه رنگین نبو شد
مگر جایزه عصب یعنی بمچو چو نری و سر نه نکند و عطر نکند مگر چون از حیض پاک شود پارچه از ساق
یا اطفا را اگر لکا بر بر و مضایقه نیست و در لفظ آمده که خضایا بکند و شانه نکند تا سه ماه بعد از
وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی راحی افزون و کمتری آن را
مگر در شب و در روز و در کف و شانه بیوی خوش سخن و نه بخار که این خضاب است گفت پس
کدام شانه کشتم فرمود کنار و کمتر زنی را شوهر مرده بود و پیش بر داده بی آنحضرت صلوات
از سر کشیدن پرسید فرمود کوش خاک را بر مطلقه شدن خواست که میوه نخل خود بر مرد می آورد
از بر آمدن زجر کرد بی آنحضرت صلوات پرسید فرمود بی خرابی خود را بر شاید صدقه دهی یا کار
نیک بجا آری شوهر فرمید و تر مالک در سجوی بندگان خود بر آمده بود او را کشند فرمود آنحضرت
را پرسید که کسان خود برگردم که شوی من سگنی در ملک میگذر آشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در محفل خانه رسید آواز زن او در نوکه بمان در همان خانه که هست تا آنکه کتاب
سودت خود برسد و بیچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر و سه طلاق داده بود بی آنحضرت را گفت می ترسم که کس نه بمان
بر من در آید او را اگر دل پس و نقل مکان نمود و عذرت ام و ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندش انقطاع است و اقرا نزد عایشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق
داده و طلاق باشد و عدتش و حیض بود و سنده ضعیف قتال نیست مردی را که ایمان دارد
بخدا و روز آخرت آنکه نبو شد از آب خود بخت دیگر می ترسد و طوطی باز نبارد است و حدیث
دال است بر تحریم آن عمر فاروق و رابا و زن نفقه و الزوج تر لیس چار سال و بعد آن عادت
چهار ماه و ده روز نشان داده و در نفع آمده که زن نفقه و زن آن نفقه دست تا آنکه بیان بیا یابد

سندش ضعیف است پس هر دو در خود احتیاج نمود و فرمود شب نگذار هیچ مرد نزد زن مگر آنکه ناکم باشد یعنی زوج او یا ذو حرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی زنی محرم بود و در باره سبایای او طاس ریشا و کرد که حامل موطو نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض آرد و فرزند از برای فراش است و عام هر حجر یعنی حرمان یا رجیم و حدیث دلیل است بر ثبوت نسب و ولد الحرام بفراش

باب در بیان رضاع

مکیدن یک دو بار حرام میگردد و آنحضرت فرمود نظر کنید کنید برادران شما رضاعت نیست مگر از گرسنگی گویم و این در خرد سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر دو نیم سال نزد بعض مردم سه ماه دختر سهیل گفت اے رسول خدا سالم فلام ابی حذیفه با مادر خانه می ماند و بمبلغ رجال رسید و فرمود او را شیر خود نشان حرام گردد و بر وی آفتخ برادر ابی القیس بعد از نزول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی نکاح کرد و آنحضرت ذکر نمود فرمود او را بر خود او ان کی بدن بده که غم هست یعنی از رضاعت و کتاب غزیر اول عشر رضعات معلی یا یحیی من فرود آمده بود پسر نجس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلوات کرد و این آیه در قرآن خوانده میشد خوانستند که آنحضرت صلوات و خمره را بر بنی گیر و فرمود می مرا حلال نیست دختر را و رضاعی نیست و حرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب فرمود حرام نمی سازد از رضاع هیچ قسم مگر آنچه بشکافد و دهمای کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع اگر دو دو سال و این موقوف است و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا سخت کند گوشت بر و یازد عقبه بن حارث ام حبیب بنت ابی اباب را تزویج کرده بود و زنی آمد و گفت من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود کیف و قد قیل پس عقبه او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت در اینجا دلیل است بر قبول شهادت واحد مضاع و وجوب عمل

و این ترتیب حاکم مآدہ نزع است در بارہ نفقات زودی القربی

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اے رسول خدا این پسر من است شکم من او را آوند بود و پستان من او را
شک و کنار من او را جامی مانند پدرش مرا طلاق داده است و می خواهم که از من جدا بشود
فرمود و او حتی با و مادام که نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد و حال آنکه
و من مانع داده است و از چاه ابی عنبه آب نم نوشانیده و شوهر وی نیز آمد آنحضرت فرمود
اے غلام این پدرت است و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر و من دست مادر گرفتارم
او را بر دو آغوش بنشان اسلام آورد و زرش از سلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلوات الله
برک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد و فرمود
اللهم اهدنا لهذا المثل بسوی پدر شد پدر او را گرفت درین حدیث دلیل است بر ثبوت حق
حضانت از برائے ام کافره چه اگر او را حق نبود و صبی امیان هر دو نشانیدی و تنه و کسب
بر آنکه صبی تابع بغیر ابویں است در دین و دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجای مادر است و در
روایتی باین لفظ است که دختر زهرا را خواہد ماند که خاله است خادم کیے چون طعام آمد
اگر او را بخود نشانند ماری یک دو لقمه آتش بدید و عذاب شد زنی در باره گریه که آن زمانند
کرد بود تا آنکه بمرد بدوزخ شدند خود را و راخوانید و نوشانید و زهر با کرد که خویش من
از خشنای یعنی پیرام زمین بخورد

کتاب بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواہی دهد بر لاکه الا الله وانی رسول الله مگر کسی که
از خصمت کسی که شین بانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بفرست پیغمبر و ابتدای دوزخ و لفظ دیگر آمده یکی زانی محض که سنگ زده آید
 قوم مردی که مسلمانی را اعدا بکشد و در قصاص کشته نشود و محسوم مردی که بدر رو و از آن
 و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی گردد و شود از زمین و آوای حاکم که
 میان مردم روز قیامت کنند خونهاست و هر که بنده خود را بکشد وی را بکشد و هر که عضو او
 قطع کند عضو او نیز بکشد و هر که او را خصم سازد و یا خصمی نماید و کشته نشود پدر عوض پسند
 مضطرب است ابو جحیفه مرتضی را که مراد و هر گشت نزد شما پیغمبر از وی غیر قرآن هست فرمود
 لا والذی فلق الحبة و برأ النسمه الا فم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن مافی
 هذه الصیفة وی گفت درین صحیفه حسیت فرمود درین صحیفه حکم دیت و ربائی است
 و آنکه مسلمانی عوض کافری کشته نشود و در لفظ آمده که خونهای مومنان برابر است یعنی در قصاص و دیت
 موسی می کند بذر ایشان اولی مومن و ایشان دست یکدیگر انداخته و کشته نمیشود مومن
 عوض کل فرزند و عهد در عهد خود و دختر سرا یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند و او را
 پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر کیس یهودی کردند اشاره بکرد
 که آری او را گرفتار آوردند و او را قرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
 جزاء سبب سبب مثلها و لکن آخر آنقدر قتل برشته شیر بوده لا غیر یکی غلام مردم که گوش
 غلام مردم تو مگر بریده بود و آنرا نزد آنحضرت آوردند از دیت پیغمبر بمانید و این دلیل است بر آنکه
 بر عاقبت آنرا هیچ و اجب نیست مردی دیگر که راز او خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت
 مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقل فی پس قصاص گرفت از وی
 باز آمد و گفت لنگ شد فرمود ترا نمی کردم مگر تا فرمائی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا
 و باطل شد لنگی تو بعد نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مسئل
 دوزن از قبیله بنیل با هم قاتل کردند یکی سنگ بر دیگری انداخت وی و آنچه در شکم او بود
 کشته شد خصوصت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچو بخور عید بایک و لید هست و دیت زن

بر عاتق او نهاد و اولاد او را دو کمانی را که با آنها بود و موارث آن زن گردانید درین میان حل
بن نابغه نعلی گفت اے رسول خدا! یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا
استهیل فمثل ذلك یطیل یعنی بدیت طفل که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف زده و نه آواز
کرده یعنی چه بلکه همچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود آنها هذا من اخوان الکھن
یعنی این کسلی زبرداران کا همان است و این بنا بر بیع بندے او ارشاد کرد و در لفظ و گیر چنین
آمده که عمر فاروق پرسید که کس است که قضا آنحضرت صلوات الله علیه را در باره چنین حاضر شد و
حل بن نابغه برخاست و گفت من بوم و ریان آن دوزن که میگے و دیگرے را بز و بیع و غیر
عمرانس بن مالک دندان پیشین دختر کی از انصار شکست عفو خواستند انصار انکار نمودند
ارش عرض کردند نیزیر نقد نزد آنحضرت صلوات الله علیه آمد و قصاصی استند امر بقصاص فرمود
آن بن نصر گفت ای رسول خدا! اگر تیرہ ربع شکسته شود سو گند یک سیکه ترا بخت فرستاد و نا انش
شکسته نشود فرمود اے انس کتاب خدا همین قصاص است درین میان قوم رضا بیغوا و آنحضرت
فرمود ان عباد الله من لوی قسم علی الله لا یبره و بر مقتول در عیال یا مرئی بجز با سوط اعصاب
عقل خطاست و در قتل عمد قود باشد و یک سیکه جائل شود میان این قود لعنت خداست
و اگر دے مردے و دیگر انگا داشت و گرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و
مسک محبوس گردد و آنحضرت صلوات الله علیه مسلمان را در قصاص معاقل قتل کرد و گفت من ولی ترم
بودا و نه او و حد میث مثل است و اسناد و صلش و اسنہ کو دی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت
اگر تیر یک می شد ناهل صفا در وی همه را عوض او می کشتم و این مذہب و سیت رضی الله عنه
و بعض سلف موافق او نبود درین حکم و این موقوف در بخاری است و در مرفوع آمده که یک سیکه کشته
اورا قتیله بعد ازین مقاتل من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیر یا بکشند -

باب و ر بیان دیات

آنحضرت صلوات الله علیه بسوی اہل ین نوشت در وی این است کہ ہر کہ خونری را بی جنایت کشت

ویده و دانسته دی خود دست یعنی گشته شود مگر آنکه اولیا بقول رعدا دهن یعنی بدیت یا بعه و در
 کشتن نفس دیت صد شتر باشد و درینی اگر از پنج بریده شود تمام دیت مذکور است همچنین در
 زبان و در هر دلب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک
 پاسه نیمه دیت و در مامومه که پوست مغز رسد ثلث دیت و در جالفه که درون شکم رسد
 ثلث دیت و در تنقاک که استخوان را بیجا کند یا نژده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسه
 ده شتر و در دغان پنج شتر و در ضخه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل است و مرد
 مقتول می شود عوض زن و بر اهل طایفه از دینار است و این حدیث مرسل است و دیت
 خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول تو
 و قفش اصح است از رفع و در روایت دیگر سه جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش
 در لبون آنها باشد و ارد شده و جابرترین کان بر خدا سه کس اند یکی که شنده
 کس در رحم دوم قاتل غیر قاتل خود سیم قاتل بنا بر دخل جا لیت یعنی بطور شار طلب
 مکافات و خطا شبعه است که به تازیانه یا چوب دستی بود و شش صد شتر است از آنکه
 چهل حامل باشند و خصوصاً بهرام برابر اند در دیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسانند
 در آن و همچنین برابر اند انداد دیت و دغان بیشین و کرسه همه یکسانند و در لفظ
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر دیت است و هر که طیب
 شد بکلف و معروف نیست بطب و از دی نقصان جانے یا مادون آن شند و سه
 ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی است از وصل و در مواضع
 پنج پنج شتر است و همه انگشتان برابر اند ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اگر
 نصف عقل سلیمان است و در لفظ دیگر دیت معابد نصف دیت حر آمده و عقل زن
 مثل عقل رجل است تا آنکه ثلث دیت خود برسد و عقل شنبه معطل است مثل عقل عدد و

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان بچمد و میان مردم خونریز میاشود و بغیر حدایت
و بغیر حل سلاح مردمی در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بروی دیت و دوازده
هزار درهم بنهاد و آب و ریش با پس خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من است
گواه شو فرمود آگاه باش که دسے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بروی **ع**
گفت بود مرد مستمگاره را بد چه تاوان زن و طفل بیچاره را بد و این موافق قرآن است
لا تزر وازها الذی و ازها اخری

باب در بیان دعوی خون قیامت

عبدالله بن سهل و محیصه بن سعد و بنابر حدیثی که بایشان رسیده بود بخبر رفتند محیصه آمد و گفت
که ابن سهل را کشته در حثبه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والد شما او را کشته اید آنها انکار کردند
و گفتن والد ما او را کشته ایم محیصه باراد خود حلیصه و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و
خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن قدم کن پس اول حلیصه
سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما دهند یا جنگ برخیزند و درین باب
خطباتها نوشت یهود نوشته که والد ما او را کشته ایم این بر سره را فرمود شما سوگند بخوید
و مستحق خون صاحب خودی شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها سلمان بنند
آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد را کضتی عنهما **ع**
جماع یعنی ناقه سرخی از انجمله ملت زد و این حدیث متفق علیه است و باجماع آنحضرت صلعم قضا
را بر همان قاعده جا بایت مقرر داشت و میان انصاریان درباره قتل که دعویش بر یهود میکرد
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند است که اذ اهل محله بتانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه **ع**
لا تزر وازها الذی و ازها اخری

باب در بیان قتال اهل یعنی

آنحضرت صلوات فرمود هر که برداشت براسلاح وی ازنا نیست و هر که برون شد از فرمانبر
و جدا شد از جماعت و مردش مردن جالبیت است و فرمود بکت حمار بن یا سرگاز و
و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه و لکن این بغی باغی را از اسلام برون نمی برد بلکه و سه
خاطمی عاصی و طاغی است و این جنگ خالی از شائبه عصیبت و حیت جالبیت نبود و گویا
کف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر اهل هدی از صحابه و اسد اعلم
و فرمودی دانی ای بن اعم حبیبیت حکم خدا را بگو کی که باغی شد ازین است و گفست
خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را بکشند و بار بار طلبند و فی
بخش نمایند و صحیح وقف است بر علی و وی رضی الله عنه اصل است و احکام این باب
و برویت اعتماد در مسائل فنی و کارروائی آن و مرفوع درین باب اقل قلیلی نیست
بلکه موجودیت آنحضرت فرمود صلوات بر که بیا پیش شما و کار شما فراهم است و می خواهم که جماعت
شمارا پراکنده کند و ارا بکشید

باب در بیان کشتن جانی و قتل

هر کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید است یعنی بن سیه با مردی جنگید
یک دست و دیگر سبک زد و وی دست خود از و نهش بر کشید و زمان پیشین او بیضا و خصوصیت
پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست برادر خود همچو شتر نرمی گزید بر او که ترا دیت نیست
حدیث دلیل است بر آنکه جنایتی که بر محبی علیه سبب او واقع شود و از براس دفع ضرر بود و دست
دران قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مردی بر تو بغیر از آن را سنگریزه زنی پیغم
او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه است و در لفظ آمده که نیست دیت و نه قصاص
و این نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود است و تاویل دران فرع تکذیب باشد و اسد اعلم و حکم کرد
آنحضرت صلوات بر آنکه حفظ حائط در روز بابل حائط است و حفظ ماشیه در شب ابل ماشیه ضمان

از مسلمانان و مسیحی نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده‌ام آنحضرت از وی
 روگردانید آن مرد رو بر آورد و گفت من زنا کرده‌ام با ناعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
 چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون است
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محض شد گفت آری فرمود ببرید او را و سنگسارش کنید
 و این کرا را قرا از طرف زانی بطو خود بود و بطلب آنحضرت پیش حجت نبود بلکه اقرا یک بار
 کافی شود و همچنین ماعربن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس فرمود برجم و اینجا همین یک
 اقراست پس بس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبیه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
 و بروی کتاب فرود آورد و در آن آییه جم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و برجم فرمود
 آنحضرت صلوات برجم کردیم با بعد از وی علیه الصلوٰۃ والسلام وی ترسم که اگر راز شود مردم را زان
 قائلی بگویند که ما برجم در کتاب خدا نمی‌یابیم و گمراه شوند تبرک فریضه خدا بی شک برجم ثابت است
 در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام مینه یا وجو و جنبل یا اعتراف
 متفق علیه و اگر ظاهر شود که وادیکه زنا کرده است پس از حد زند و سوزنش نکند باز اگر زنا کند
 همان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کثرت سوم وی را بفرود شد اگر چه بر سنی از موسی
 باشد و هذا لفظ سلم و فرمود بر پا سازید حد و در برابر مالیک خود زنی از جمینه که باردار از زانی بود
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیدم حد را بر پا کن حد بر من آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
 با و سه احسان کن و چون بار نند نزد من بیا و سه همچنان کرد حکم برجم او داد وی جاها
 خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلوات بر وی نماز گزارا و عمر گفت تو بروی نماز میکنی
 و دوسه زنا کرده بود فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مدینه
 قسمت کنند همه را بگنجند آیا یافته فاضل تر سه زناکار که جان خود را در راه خدا باختند رواه سلم
 همچنین جسم کرد مردی را از سلم و مردی از یهود زنی را که همین غامدیه است و قصه برجم هر دو

در هیچکس آمده مسجد بن سعد گوید در خانه‌های مامور کی تا توان بود بادا سپه از اهالی خانه پلید
 کرد با آنحضرت صلواتم ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تر از آنست که حد زده شود فرمود
 شانه کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرد و یک بار بزنند همچنین کرد و اسناد این حدیث
 حسن است اگر چه در وصل و ارسال اختلاف کرده اند و فرمود هر که رایا بید که کار قوم لوط می کند
 فاعل و مفعول به هر دو را بکشید و هر گویا بید که بر سیمه بنفشه او را قتل مانید و هم آن سیمه را بکشید
 ابن عمر گویند آنحضرت حد زده و بر کرد و هم ابو بکر و در رفع و قفش خلاف است و گفت کرد
 مختار را از مردان و مرداران را از زنان و فرمود بکشید اینان را از خانه‌های خود و در کف
 حد و در آماجای و در کردن یا بید و ستمش ضعیف است و در روایتی دیگر چنین آمده و در حد
 حد و در از مسلمانان تا بتوانید و این نیز ضعیف است و لفظ علی مرتضی آنست که دو کف حد و
 را بشهات و در مرفوع است که پیر هیزد این نجاسته را که او تعالی ازان نمی فرموده و کسیکه فرود
 بگناه باید که پوشد آن را بر پوشیدن خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هر که مارا گناه خود ظاهر کند
 بروی اقامت کتاب خدا انعم الله علی من روعا تنانک علی ما تشاء قل

باب در بیان حد قذف

و میکیه عزرائمه رضی الله عنهما فرود آمد آنحضرت صلواتم بر شما است و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
 خواند چون فرود آمد و مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول همان که در اسلام بود
 آنست که شریک بن سحار را مال بن ایهیه قذف کرد و زن خود آنحضرت صلواتم فرمود گواه بیار
 یا حد را بر پشت خود پذیرا کن ابن عامر بن ربیع گوید ابو بکر و عمر و عثمان و من بعد ایشان را در قیام
 ندیدم که ملوک را در قذف بزنند مگر جلیل نمازی یعنی حد عبد بنیه حد حرست و هر که قذف کند ملوک
 خود را روز قیامت بر او حد زنند مگر آنکه بچنان باشد که وی گفته است

باب در بیان حد سرقه

دست و زانو برنگرد چپام و بنار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود و در پنج وینا نفعاً
 دوزخ و احدی این لفظ است بریده در پنج وینا و بریده در کمتر از آن و جرید آنحضرت صلعم در سپهر
 که بهای آن سه دهم بود آن ربع وینا است و فرمود لعنت کن خدا سارق را که می دزد و بیضه را
 پس بریده می شود دست او می دزد و درین را و قطع می گرد و دیا و و مراد مقدار سه دهم است در شش
 و آن ساربن زید را گفت شفاعت می کنی در جدی از حد و خدا برخواست و خطبه خواند و گفت ای
 مردم پاک نشوید که ساربن پیش از شما بودند که بسبب آنکه چون شریعی در آنها دزدی می کرد او را میگذارد
 و چون ضعیفی می دزدید بروی حد برپای نمودند زنی بود در خر و م متاع مردم بعارت میگرفت
 و آنکاری نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع یافرمود و گفت نیست برخائ و نه بر غارتگر و نه بختلس قطع
 و نه در سیوه بر درخت و نه در پیوه خرماء و دزدی را که مقر بود و دزدی پیش آنحضرت صلعم آورد و نزد او
 متاع خود فرمود گمان نمیکرد ز دیده باشی گفت آری دزدیده ام بروی همان سخن را و او بار بار
 اعاده فرمود و هر بار اقرار می کرد بر سر قه ناچار کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند نزد
 آمرزش خواه از خدا و توبه کن میوه او می گفت استغفر الله و اقرب الیه فرمود اللهم تب
 علیه سه بار و در روایتی آمده که بریده او را و بریده دست او و داغ و هدیه آن را و گنه فرمود
 تا او از نزد سارق را بعد از اقامت حد برود و سنده قطع و قیل منکر آنحضرت صلعم از سیوه
 او بخت بر خست پرسیدند گفت هر که رسید آن را بدین خود از حاکمندان و بکنار نگرفت برود
 هیچ نیست و هر که بچیز از آن بیرون آمد برود تا او ان و عقوبت است یعنی قیمت آن اگر
 بعد از جای داد و آن خرمین بدر بر و دشمن محسن رسید بر کوه بریدن دست سست سبک چاه و صفوان
 بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم بقطع یافرمود که در صفوان شفاعت کرد و گفت عفو فرما
 فرمود چو پیش از آوردن من عفو نمودی سارق دیگر آوردند فرمود بکشید گفتند و ز دست
 فرمود دست او برید چنانچه دستش بریند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار
 سوم آورد و شد باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردند شامی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

باب در بیان حد شراب بیان مسک

مردی شرابخوار را نزد آنحضرت آوردند بدو شاخ خرما قریب پیل بار بزداد و بکر نیز همچنان کرد
چون عمر خلیفه شد از مردم مشهور جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حد و نه تا از نایب است
ایش عمر بهمان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تا زبانه زد آنحضرت صلوات الله علیه پیل بار و بکر پیل بار و عمر
هشتاد بار و همه سنت است و این احب است بسوی من مردی شهادت داد بر سبکی که وی او را
دید که قتی می کند خمر را عثمان گفت وی قتی نکند تا آنکه شراب خورد و آره که فرمود و در باره شراب فرمود که
تا زبانه زنیاد و او چون باز نوشید باز حمله کنی چون بار سوم نوشید باز تا زبانه زنیاد چون بار چهارم
خورد و گذارش بزنیاد و ذکر کرد که در نزد من آنچه دال است بر نسخ قتل در کربت چهارم و او داد و آنرا صریحا
از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روی او پیریزد و قتل
کرده نشود حد و در مساجد آنس گوید فرمود آمد تحمیم خمر نیست و درین شرابی مگر از تحمیم گفته خمر از
چیز چیز است اگر و تحمیم غسل و گندم وجود خمر آنست که عقل را بپوشد زبانه و حجت اگر نیست
این نه پس که ترا بومی زد و سوسه عقل بخیر دارد و آنحضرت صلوات الله علیه هر مسک خمر است و هر مسک حرام
و هر چه بسیار داشتند آنرا و اندکش حرام است و ساخت می شد بنید از برای آنحضرت صلوات الله علیه
پس امر دزد و دزدان را پس فردای آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانیاد
آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت و ولادرض من کاس الکراه نصیب و فرمود
نهاده است خدا شفا می شمارد آنچه بر شما حرام ساخته است طارق بن سواد گفت خمر برای
دو باب از من فرمود آن دو آنست و لکن مدام است

باب در بیان تغزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تا از این نیت یاد بدارید و هرگاه در حدی از حد و خدا واقع نگید و می ایستات و از غیر شما
 آنجا که بود و تنگ مرگفت گوید بر پا حکم با حدی حدی پس میرود و در نفس خود چیزی است از ان بایم
 که شارب شرک اگر اتفاقا بمیرد و پیش بد هم و نیز که مقتول شده نزد مال خود و ستمیدست و فرمود
 باشند گفتن بایس باش در ان بنده خالشته شده و سباهش کشنده در حدی دلیل است بر ترک
 مقاتله چرم و چوب مدافع از نفس مال نزد طور فتن و تحذیر است از دخول از انرا گویم این
 زمان حق است باقتضای این امر فرمود اگر مطلع شد یکی در خانه تو و تو او را از ان نداده پس
 سنگریزه زدی او را بر تو گناهی نیست و در روایت دیگر آمده که نیست دیت و نه قصاص تا آنکه
 بیاورد و جان مری در آمد و تبااهش ساخت آنحضرت صلوات الله علیه بر اهل اموال حکم بحفظ آن در روز
 و بر اهل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و غرا کند و در حدیث کرد بدان نفس خود را و سبب از اتفاق میرود و فرمود جهاد کنید
 مشرکان را بمال و جان و زبانهای خود خالشته برسید که بر زبان جهاد هست فرمود آرسه
 جهادی هست که در ان قتال نیست و ان حج و عمره است مردی آمد دستوری خواست و در جهاد
 فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آرسه فرمود درین هر دو جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
 بجای آر و در روایتی آمده برگرد و از ان خواه از آنها اگر از ان دهند ترا فدا و نه نیکی کن با آنها و فرمود
 سن بنی ارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجع ارسال اوست و فرمود نیست هجرت کنید
 فتح مکه یعنی بسوی مدینه و لکن جهاد نیست است و فرمود هر که قتال کند تا کلمه خدا بلند گردد و آیت
 قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود و هجرت ما و ای که قتال کرده شود دشمنان را و این کلمه
 بر ثبوت هجرت و بقا و تا یوم القیامه و لکن دانی نیست بر وجوب و ضرورت که مهاجر با من باشد و نه
 کجاء و دو چیز را و دو چیز کند آنحضرت صلوات الله علیه بر اهل اموال حکم بحفظ آن در روز و بر اهل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

مقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بکشد و این دلیل است بر جواز استرقاق عرب و یهود که چون
 امیر می کرد کت را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بقوی خدا و با مسلمانان که همراه او نید
 بخیر و می گفت غز ان کنید بنام خدا و راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکند و نمک
 ننماید و شمشیر نکند و طفل را نکشد و چون دشمن خود را از شرکان ملاقی شوے بسوی یکے از سته
 خصال دعوت نما هر خصلت را که بپسند قبول کن از انما و با زمان از ایشان بر جوان ایشان را
 بسوے اسلام اگر اجابت نکنند پس بر باز جوان ایشان را بسوی تحول از خود بسوی دار مجاری
 و ایشان راست آنچه معا جریں راست و بر ایشان ست آنچه بر انما ست پس اگر با نماند
 از تحول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
 که جاری میشود بر نومنان و هیچ حق ایشان و غنیمت و فی خود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
 اگر ازین هم انکار نمایند جزیره خواه از ایشان اگر اجابت کنند پذیر و با زمان و اگر انکار نمایند
 کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کلام قلعه را محاصره کنے و خواهند که ایشان را ز سته
 خدا و رسول دست پس مده و لکن زده خود و یاران خود بدیده چپ اگر ز سته خود اصحاب خود بشکست آسان است
 از آنکه ز سته خدا و رسول بشکست و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری کن بلکه بر حکم خود فرود آ
 چینی دانی که حکم خدا را در باره ایشان بر سه یا نه و چون اراده غزو فرمودے تو ریه بغیر آن کردے
 و چون در اول روز قتال نکردے قتال را تا زمانه مس و وزیرین با دلم و نزول نصر تا خیره نمودے
 و سے را صلح از جنون زدن بشرکان پس میدند که در آن زمان و کو دکان هم ضلع می روند فرمود
 هم منہم یکے در روز بدر همراه آنحضرت صلح شد فرمود برگرد که من بشرک مد نمی جویم و در
 بعض مغازی ز سته راکشته دید پس انکار کرد قتل و صبیان را و فرمود که بشیوخ و مشرکان را
 و باقی دارم کو دکان ایشان را همچو مبارزه کردند و در باب ابوب گفت این آیه و لا
 تعلقوا بایک الی التملکة در حق ما عاشره انصاف فرود آده و این را بطریق رد گفت که یکے
 انکار کرد و یکے جمله آورد و جف روم و در انهار آمد و آنحضرت صلح مغل بنی نضیر را برید و بخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غول نارد عارست بر اسحاب خود در دنیا و آخرت و کتابت
 و این عبد الرحمن بن عوف گوید و جوان که مبادرت کردند و قتل ابوجبل آنحضرت صلوات الله علیه را
 بقتل او فرمود که کدام یک از شما او را کشته است هر یک گفت من گشتم ام فرمود سیف خود را از
 خون او پاک کرده ای گفتند در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب دست
 بجای بن عمرو داد و بر اهل طائف بخیانت نهاد و روزیکه در یک داخل شد بر سر مبارکش بفرمود
 چون آن را بکشیدم وی آمد و گفت عبداللہ بن خطلہ پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
 او را و شش کس را روز بدر بطریق صبر کشت یعنی بآب و دان گذاشت تا آنکه بمردند و آنگاه کرد و
 مرد سلمان را بیک مرد شرک و فرمود قوم چون سلمان شود ماء و اموال خود را نگاه دارد این
 دلیل است بر تحريم دم و مال کافر کسی که سلمان شد و در باره اسارای بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
 زنده بودی و در باره این پلیدان و گندگان سخن نمودے از برای خاطر عاشرش ایشان را
 رامی کردم و این موافق آیه قرآنی است فاما صابعدا و اما فداءه روز او طاس بندان
 یافتند که شوهران داشتند پس تخرج کردند حق تعالی این آیه فرمود فرستاد و المخصنات من النساء
 الا ما ملکت ایماناً و این دلیل است بر فتح خیال بتبیه استثناء و رویه مقتضی است و نیز ذال است
 بر جواز وطنی پیش از اسلام آنحضرت صلوات الله علیه بسوی نجد گسیل کرده بود شران بسیار عارت
 کردند هر یک را دو ازده و ازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر و تفیل داده شدند و در
 خیبر اسپا دو هم و بریده را یک سهم داد و در لفظ آمده که مرد را با اسپا و حصه بخشی یک سوار
 دو و اسپ را دو فرمود دست نفل مگر بعد از خمس فرمود بایت غزو تفیل ربع و بعد از حجت تفیل ثلث
 فرمود و این نفل بعضی سوار را اخلاصه می داد و جز قسمت عامه بمیش و صحابا عیسی و عتب رومی خود
 و بر بنی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد و در خیبر طعام بدست آمد هر که آدمی بمقدار گفت
 گرفته و برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بزد اپنی سوار نشود تا آنکه لا عرش
 ساخته باز گردانند و نه جائه از غنیمت مسلمانان پورش تا آنکه گرانیده باز پس نماید و آن می

برسد بان بعض ایشان و در لفظ آمده که کترین ایشان یعنی مجوزان و غلام و در روی دیگرست
 که و همه مسلمانان یکسیت متولی می شود بدان اذناسی ایشان و در روایت دیگرست یحیی علیه السلام قصاص
 یعنی آنکه و در نوزن ایشان مست و حاصل همه الفاظ یکسیت و آتم بانی را فرمود قد اجزنا ص
 اجرت یعنی امان و اویم هر که را تو امان دادی و فرمود بدو که یهود و نصاری را از جزیره عرب
 تا آنکه نگرارم مگر مسلمان را و تو و اموال بنی نصیر از وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمان
 بران اسپ و شترند و اندیدند پس خاص بود با حضرت اهل خود را از ان نفقه یک سال می داد و
 باقی را حده فی سبیل الله در گراغ و سلاح می نهاد و در آن صرف می کرد مگر در کراغ و اب سست
 و سلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روسا که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست
 دارند و آن را حیب خاص خوانند از همین جا است السلام در غزو خیبر گو سفندان و غنیمت است
 طائفه را از اهل غزای بخشید باقی را و غنیمت نهاد و این حدیث یک از اذات تفصیل است و فرمود
 من عمدنی شکتم و قاصدان را باندنی نمایم و هر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی تلاش
 نمالی نمودید سهم ششاد روی است و هر قریه که عصبیان خدا و رسول کرد و خمس آن خدا و رسول است
 پسر شما را یعنی بعد از خمس

باب در بیان جزیه و هدیه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیه از مجوس هجرستانند و در سندی قطع است و از مجوس آتش پرستان
 چون خالین و لید و لکید و و مه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلعم خودش و بر جزیه مصاحبه فرمود
 و معا و از بنین فرستاد و امر کرد که از هر عالم دینار سه یا برابر آن جائه معافری در جزیه بگیرد و فرمود
 اسلام بالاست یعنی بهر که در میان در هر امر و بالا کرده میشود یعنی بی هیچ دین و هیچ امر بر و فرمود ابتدا لکنید یهود
 نصاری را بسلام و اگر کی را از انما در راست پیش آید او را لیبی راست تنگ مضطر سازید و حدیریه ص
 فرمود و وضع حرب تا ده سال تمام و من شوند و بعضی از بعض باز ماند و در آن مصاحبه این هم بود که هر که

از شما آید و را بر شما باد و نگردد انیم و هر که از ما رود او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود
 هر که از ما رفت خدا او را دوزخ کند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالی زود فرجی و دوزخ برسد و
 و هر که معاهد را کشت وی بوی جنت نشد با آنکه را نوحه او از جیل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رومی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از صفیات ثنیه الوداع و فاصله میان این دو جایز پنج یا
 شش میل است و همچنین بدو اندیا اسپان غیر لاغر از ثنیه تا مسجد بنی زریق ابن عمر درین سابقا
 بود و فصل میان این هر دو جایز یک میل است و تسبیح کرد در اسپان و مرج یعنی پنج ساله را فضیلت
 داد و رعایت و فرمود نیست سبق اگر دخت یا نصل یا حافضی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که اسب
 خود میان دو اسب در او رود و او سبق گردید نشمامون نیست مضایقه ندارد و اگر امانت
 پس تمار باشد و سندان ضعیف است و بالایی نبود تفسیر آیه و اعداء الله ما استطاعتم
 صنفه ارشاد کرد و الا ان الفقه الرافعی این را سه با گفت یعنی نرا و بقوه درین کریمه تیر اندازی

کتاب در بیان طعام

حرام است اکل هر ذی ناب از سباع یعنی دنده و دهن ذی نمک یا زطریعنه هر خداوند چنگال و ذی کرد
 از کبک و حمر الیه روز خیر و در لحم خیل اذن داد و در لفظ خصص داد صحابه در غزوات جراد و خیر
 ابوطی سرن خرگوشه فرستاد و بود بیزیرفت و از قتل چار و این منع فرمود و موجب و مگس شد و بیه
 و صرد یعنی لثو را در تحریم قتل است یا اکل و کلتا یعنی بچورا صید قرار داد و تار پشت یعنی ساری
 جنبشی از خباثت فرمود و سندان ضعیف است و از گاو و مزار خوار و شیر او نمی خورد و گوشت گوسفند
 را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و درینه اسپ را سحر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود
 و بر آنکه وی صلوات بر او فرستاد و منع نکرد و اگر کشتن غوک بنا بر دوا نمی فرمود

باب در بیان صید و ذبح

هر که گرفت گس را جزنگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجزا و هر روز یک قیاط و چون
 گس را بگذارد یعنی بر شکم بسم الله گوید بروی پس اگر گس آن را نگذارد و صید زنده دریا
 پنج کند و اگر کشته یافت و گس از آن نخورده است تا بهم بخورد و اگر گس گیرد با او دو کشته شد
 پس بخورد و چنانکه کلام یک از آن هر دو او را کشته است و همچنین چون تیر اندازد یعنی بر شکم
 بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و در آن جزا تیر خود دنیا یافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب
 یا بخورد و آنحضرت صلوات الله علیه معارض پرسیدند یعنی تیر زنی پر که آن را از خوانند فرمود اگر
 بخورد سید بخورد اگر بعض رسیده کشته است و قید است نباید خورد و تا دام که مر می بهم غائب
 شده بود نکرده است در خورد اکل است عاقل گشت ای رسول خدا اتومی اگر گشت می آرزو نیست
 که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گوید و بخورد و راه البحاری و این دلیل است
 حلت و بی غیر مسلم و از آن ختن نگریزه بدو گشت که آنرا خذ خوانند نمی کرد و فرمود که صید
 میکند و نه شمشیر را خسته میسازد و لکن دندان می شکند و دیده را کوی کند و فرمود چه چیز جاندار
 را نشانه نباید گرفت زنی که سفندی را بنگی گلو بریده بود وی را با اکل آن کرد و این دلالت
 بر صحت تذکیر زن و هم بر صحت ذبح کبچ چون رگها بر د و خون را روان سازد و کند از فرمود هر چه
 آنها در دم کند و نام خدا بر د و برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان آنخوان است
 و ناخن کار و جسته باشد و هیچ دانه را بصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شئی احسان نوشته است
 پس چون بکشید نیکو بکشید و چون ذبح نمایید نیک ذبح کنید کار دین را بد کرد و زیجه را رحمت باید
 ذکاة بنشین همان ذکاة مادر است مسلمان را نامش کافی است اگر تسمیه ذبح فراموش کرد
 نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و دوسندش ضعیف است و کبند جدید زیجه مسلمان حلال است ذکر
 کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت و زیجه و استقبال و زیجه شرط نیست -

باب در بیان اضافی

جناب نبوت صلوات بر او و گو سفند ز فر بر یا قیمتی سیاهی بسفیدی آسمت شاد را رانج ^{میکرد}
 و تسمیه و تکبیر نمود یعنی بسم الله الله اکبری گفت و پای مبارک خود بر پهلوس دی می نهاد و بیت
 شریف خویش پنج می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود آو و دن چق قاری شاد را که در سیاه
 می رفت و در سیاهی نمی سپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار و تیز کن و گو سفند را
 بر پهلویا بنید و پنج نمود و گفت بسم الله الله الرحمن الرحیم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد
 صلوات و آرشاد کرد که هر که سعت دارد و ضحیه می کند و بی صلاسه مانزد یک نشود و راجع و وقت
 اوست بر ابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید پنج کرده باشد و بجای آن گو سفند دیگر
 پنج کند و هر که پنج نکرده است وی بر نام خدا پنج نماید و فرمود جائز نیست و ضحی یا چهار نوع
 کور و بیمار و تنگ و کلان لاغر که نغز ندارد و این علیها و ران نمایان است و پنج نکند که منته
 یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس چند عه از پیش پنج باید نمود یعنی شش ماه و زیاده و علی
 را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و گو چشم در برید گوش را از پیش یا پس گوش شکافت
 را دراز باشد یا نشد بر قربانی نکند و گوشت و پوست و چل را بر ساکین قسمت نماید و جزا را
 را در مزد هیچ از آن نهد و صحابه همراه آنحضرت صلوات در حدیسه بدنه و بقدره را از طرف بهفت کس
 بکشد و ندیش این جائز است و الله اعلم

باب در بیان عمیق

آنحضرت صلوات از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک بش و در عمیق پنج کرد و در نجی و یک
 بصحت عمیق از غیر اب با وجود پیر با ز صی با را فرمود و آنکه از طرف پسر و گو سفند برابر
 از طرف دختر یک گو سفند پنج نمایند و فرمود هر کد که دست بعمیق خود در و ز مقم از جانب

بیج نمایند و موی سرش برآشند و نام نهند و بوزن موسی سر او را بیسم صدقه کنند و نزد ولایت
اذان در گوش راست وی بگویند و در سیری اقامت خوانند و این مستحب است و الله اعلم

کتاب در بیان سوگند ها و نذر ها

عمر فاروق سوگند بید کرد و آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نمی می کند شمار از آنکه
سوگند کنید بید را هر که حالف باشد حلف کند بخداوند خاموش باز و فرمود حلف آباء و امهات
و اندر آن کنید و سوگند بخداوند بخورید مگر آنکه راست گوئید و سوگندت بر همان است که یا تو بر آن
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمن بر نیت حلف است و چون بر یمنی حلف کرد و دیگر
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفار و بدو همان که بهتر از دست بجاء آورد و در لفظ آمده فأت
الذی هو خبی و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینک ثم أت الذی هو خبی
انسانش صحیح است و هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و بگوید یمن نبوت
باین لفظ لا و صقلب القلب و یمن غموس را در کبار شمرده و آن سوگند دروغی است که بدان
مسلمانی را بگیرد و آن یمنین که در کتاب خداست و بران موافقه نیست گفتن مرد است لا والله
و بلی والله و آتالی را نود و نه نام است هر که احصایش کند دخل شود و بخت و این اسما را نزدی
و این جهان سوت کرده اند و تحقیق آنست که سر د آن ادر است از بعضی روایات و بسط این باب
از کتاب ابحوال و الصلوات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و در محسن
را جناتك الله خیا گفت پس مبالغه کرد و در شمار و آن نزد نبی فرمود و گفت خیری نمی آرد و یمن است
که از بخیل مال می ستانند و کفار و بدو همان کفار یمن است یعنی در مطلق نذر بی تسمیه و همچنین
کفار و نذر معصیت و نذر یک بران طاقت ندارد و یمن کفار یمن است و راجع وقف این خبر است
بر این عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند و در لفظی مذمت و نذر برای
و معصیت خود را عقوبت بن عام نذر کرده بود که تا خاکه کعبه برهنه پارود و فرمود که برود و سوار شود

و خدا بشقا و اخت تو کاری ندارد و را لیکه خمار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیر و یعنی در کفار
این نذر متعین عباد گفته بر ما درم نذر و پیش از قضای آن بمرز فرمود از وی قضای آن
مردی نذر نمود که شتری در بوانه بخرد آنحضرت صلا م ا پر سید فرمود اینجا بی هست که آنرا می پزند
گفت نذر فرمود اینجا عیدری هست از اعیان ایشان گفت نذر فرمود نذر خود و فاکن که نیست و فاک
نذر داری را که در معصیت خداست و نذر قطع رحم و نذر آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی
دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا که را بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز بگویم فرمود
همین جا بگو را باز گفت باز فرمود صل همنا باز سوال کرد فرمود شاکت اذ ن یعنی تودانے
و کار تو و فرمود لا تشد الراحال الا الى ثلاثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الانقصی و مسجد
متفق علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید اخدری گویم در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی
ثلاثة مساجد و باجملة و فاء نذر نماز و رین هر سه مسجد ثابت بلکه مختصرت و حدیث مشیر است
بمنع سفر از بایست غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور و تحب بلکه مسنون است
اگر چه غیر مسلمان باشند و سلسله از کمال و خروج شتمند این همه زلازل و قلاقل نبود که در زمن قدیم
و حدیث بر سرش رفته و از سوزنم علماء و سوزنوبت تضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
حاکوهه الله عمر فاروقی در جالبیت نذر کرده بود که شبی در مسجد احرام اعتکاف کند آنحضرت
فرمود و فاکن نذر خود وی شبی در اینجا اعتکاف بسر برد و در حاشیه ام گفته بلغ کا تب
عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا سمعه و ولد ه محمد و الشیخ شمس الدین محمد
و الشیخ عبد الله الابشیطی و الشیخ شاکب الدین بن العطاس و الشیخ محمد بن محمد الحلی
و احجاز و ابیته و لله الحمد ایراد این عبارت در اینجا بنا بر آنست تا بعدانی که این ترجمه از نسخ
منقول از نسخ حافظ ابن حجر است رحمہ الله

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند و در دوزخ و یکی در بهشت مرقومی که حق شناخت و بدان حکم کرد و سه
 در حنبت است و مرقومی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جز نمود و حکم و سه در نارست و در
 که حق را شناخت و قضا نمود در مردم بجهل وی در آتش دوزخ است از اینجا است که بسیار
 از بزرگان دین از اختیار قضا در مسلمین بگریخته اند و باین رنگ را افتخار دیده و تکلیفها برداشته
 جسم الله تعالی منهم اما هم الا عظم ابو حنیفه رضی الله عنه و درین حدیث تعنی سخت
 بر قاضیان و عقیان مقلد که حق را از باطل باز نشناختند و فتوی می دهند بجهل از حق و قضا
 می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه راجعون فدا الصبر هم علی الناس آنحضرت صلعم فرمود
 هر که متولی شد قضا را وی مذبح شد بنیر سکین و نزدیک است که شمار حرص کنید بر امارت و آن
 ندامت باشد روز قیامت چه نیکو است شیر و بنده و چه بدست باز و درانده رواه البخاری یعنی
 اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش بنماید **س** امین مشو غشوه دنیا که این عجز و بکار
 می نشیند و محاله می رود حاکم چون حکم کرد و در آن اجتهاد نمود و صواب آورد و ادا و اجرا باشد و اگر خطا
 کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم بجهت باید نه مقلد پس قضا
 مقلد و افتا است و او شک نیست که او را از قضا ناری گرداند اجر و هم علی الفتی ای جرم هم علی المنا
 بعین معنی دارد و الله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منعی عنه است و لهذا جناب مرتضی
 را فرمود که چون قضیه از نزد او کس پس قضا کن برای او تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود بپای
 که چه حکمی باید کرد و علی گفته نماز لیت قاضیا بعد یعنی بعد از هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم
 ماندم و فرمود شما خصوصت می آید بسوی من و بعضی شما سخن نمی باشد از بعضی در محبت خود و من
 قضای کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چنین است از حق برادرش بدیم آن پاره از آتش دوزخ
 که از برای او بریدیم و دادیم و چه قسم پاک شود آتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
 قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از سختی حساب بیند که تمنا کند که دس میان دو کس
 در تمام عمر خود کاش قضای کرد و در کفایت آمده که در داد از ضرر حاکم نمی نمود و فرمود هرگز سنگا نیندازد

قومی که کار و باز خود بزین و ادنی ولایت زن غیر صحیح است و هر که را و تعالی و الی ما مرے از او مسلمین
کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از حاجت او و کنت فرمود بر او
یعنی رشوت ده و بر مرثی یعنی رشوتستان و حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بستانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاهانم شمارا بهترین شود آنگاه گواهی مید بپیش از خواستن و بهترین زن شمارا زن من است یعنی
عهد صحیح بپس زن کسانیکه نزدیکند ایشان یعنی زن با عین پسر آنگاه نزدیک ایشان یعنی تیج بعین
باز قومی باشد که گواهی دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت نمایند و نذر کنند و وفای سازند و ظاهر شود
در ایشان فروبی و آیین دلیل است بخلقه شریع بعد از قرون مشهور لها بنجر و دران و فروبی
و جائز نیست گواهی خائن و خانه و خداوند کینه بر برادر مسلمانش و نه گواهی قانع از برادر
صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه اگر قاری شدند مردم در
عهد نبوی بروی و اکنون وحی نمایند پس گرفتار کنیم شمارا بر اعمال ظاهر و شما و آنحضرت صلعم گواهی
در روع را و اگر کبریا شمرده و قروی را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر مانند شمس
گواهی ده یا ترک کن و سندش ضعیف است و حکم فرمود بعین و یک شاهد و اسنادش جید است
و اخذ بران بنین ۵ قاضی شهر حاشقان باید که یک شاهد را قضا کنند

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بحد دعوی خود نشان داده شوند بسیار مردم دعوی خود نماد و اما مرے مردم کنند و کن
و جب است سوگند بر مدعا علیه و در لفظ آمده بینه یعنی گواه بر دعوی است و بعین بر کنار آنحضرت صلعم
بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در باره بعین تا کدام یک حلف
کند حدیث دلیل است بر شریعت قرعه و همچو امور که جدا کرد و برید حق مردی و برید حق مردی و برید حق مردی و برید حق مردی

و احب کرد او تعالی بروی نار و حرام ساخت بروی جنت را مردی گفت اگر چه اندک چیز بود من
 اگر چه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر زمین تا بدان مال مردی مسلمان جدا کند و و
 در آن زمین فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را و حالیکه او سجد بر روی خشتناک باشد و در
 در یک دایره حنومت کرد و در هیچ کی را گواه نبود میان هر دو حکم نصف نصف فرمود و گفت هر که
 حلف کرد برین منبر من همین آتش وی گرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس از من
 نکند و نگاه نفر باید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا را و قیامت و باشد ابرار
 آنها عذاب الیم تکیه آن کس که بر آب زائد و رخت است و مسافر را از آن منع می کند و دوم مردی
 که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بخدا که و آن را بکند و کذا
 گرفته و خریده است و خریدار و بیار استگو پنداشت حالا که چنان نیست بلکه وی در و عکوست
 سوم مردی که حجت نکرد با ما مگر از براس و نیای پس اگر امام از آن چیزی باو بخشد و فاکر و اگر نداد
 و فاکر و دوم در خصوصیت شد در کینا قه هر کی گفت نزد من زاییده است و هر دو بدین آفرین
 آن حضرت صلح یکس و او که در دست او بود و این دلیل است بر آنکه قبض دلیل ملک باشد و ایشان
 این مسائل بین را رد کرد و بر طالب حق یعنی بر مدعی نزح حلف نکردن و عاقلیه عائشه گوید در آمد
 رسول خدا صلح و زوی بر من شادان می فرستید خطا می روی مبارک او و گفت ندیدی که خبر
 مدعی نظر کرد این دم بسوی زمین حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقلام بعضی من
 بعض و این دلیل است بر اعتبار قیافه و ثبوت نسبت حدیث متفق علیه است

کتاب القیق

هر مسلمانی که آزاد کند مسلمان را بر باند خدا به عضو می از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ
 و هر مسلمانی که آزاد کند و زن مسلم را باشد آن هر دو فکاک و خاصل و از نار و هر زن مسلمان
 که آزاد کند زن مسلم را باشد فکاک او از نار آلوده آن حضرت صلح را پرسید کدام عمل فاضلتر

فرمود ایان بجدا و جدا در راه او گفت کدام رقبه افضل است فرمود گران بهار و نفیس تر
 نزد اهل خود هر که حصه خود در غلامی آزاد کرد و اگر مالے داد که ثمن آن عبد می رسد پس بنده
 را قیمت بعد کند و شرکا را حصه دهنده و بنده آزاد کرد و در نه آنچه از دوسے آزاد شد شد
 و حصه شرکا و هنوز در بندگی است و در دوسے آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت کند و از دوسے
 بلا منتی تکلیف بروی سعایت و در دادش خواهند گفت اندک ذکر سعایت درین خبر مبرج است
 و پاداش نبی و پیاسچ پسر پسر را ملکه او را ملوک یا بدو آزادش کند و هر که مالک شد خداوند
 هم حرم را دوسے آزاد است و راجع و قف او است بر عمره بن جنبد قف دوسے رانش ملوک بود
 موت بگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت مالیک اطلبه شته حصه کرد
 و میان آنها قمر عا نشت و دوسے را آزاد و چهار را رقیق گردانید و از سخت و درشت فرمود این حد
 دلیل است بر آنکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت است که اولث نفاذ می یابد نه از زیاده و همگیست
 بصحت اثبات حکم بقصره تنقید غلام ام سلمه بود وی او را آزاد کرد و باین شرط که نازده است
 خدمت رسول خدا کند و نیست و لا لک کسے را که آزاد کرد یعنی نه کسے را که فروخت و فرمود و لا یست
 هیچ کس نسبت به فروخت رود و نه در بهی شود

باب در بیان مدبر و مکاتب و ام ولد

مروے از انصار غلامی را از پس نشت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر آنحضرت صلعم
 رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبد الله او را بهشت صد در هم خرید کرد و در
 لفظ آمده که محتاج حش نعیم و بروی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفرخت آنحضرت صلعم
 بهشت صد در هم با داد و گفت که قرض خود بدو و مکاتب بنده است مادام که بروی از کت است
 و در باقی است و هر زن که او را مکاتب است و نزد مکاتب مالی است که ادای تواند کرد زن
 باید که از دوسے در پرده نشود و دیت مکاتب بقدریکه از وی آزاد نشده است بحساب خر است و بقدریکه

رق موافق دیت عبد حکم دین حارث برادر چویریہ ام المؤمنین گفتہ نگذاشت رسول خدا صلعم نزد
 مرگ خود وینارے و در ہی دن غلام و نہ کنیز و نہ هیچ چیز مگر بغلہ بیضا و سلاح و زمینیں کہ آن را
 صدقہ کردہ بود و درینجا دلیل ست برترتہ جناب مقدس او صلعم از دنیا و از انا سر اعراض او
 علوی قلب غالب شریف وی از برای اشتغال با حضرت و ہر کنیز کہ بچہ آوہ از رسید خود وی آزادست
 بعد از موت سید و سندش ضعیف ست و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کردہ اند و ہر کہ بدو در حجاب ہی
 در راہ خدا یا قرض داری را در عسرت وی یا رکاتہ را در آزادی گردن او سایہ و ہوا و اخلاقیہا
 روزیکہ مسیح سایہ جز سایہ اوسہا نہ نباشد اللهم اجعلنا منہم

کتاب الجامع

دین کتاب ذکر ادب و پر و صلہ و زہد و ورع و ترہیب زسا و سہ اخلاق و ترغیب مکاتبات

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز است چون او را بیند سلام کند و چون ویرا دعوت کند پندیرد
 و چون از وی نصیحت خواہد اندوز فرماید و چون عطشہ زندہ احوالہ گوید در جوابش برحک استخواند
 و چون بیمار شود او را بپرستد و چون بید ہماہ جنازہ او برود و قریب بود کہ را بینید کہ فرود ترست
 از شما یعنی در دنیا و نہ بینید بسوی کسی کہ فوق شماست یعنی در دنیا چہ این در خور ترست بآنکہ
 خدا را خواہد شمرید چہ خوشحالی است و اتم آنکہ دسینہ خلہ و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون
 سکن باشند و کس با ہم سرگوشہ نماند بدون آن سہم آنکہ مردم با ہم بیامیزند کہ این گوی
 مخزون می سازد او را و برتر نیز اند مردے مردے دیگر از مجلس تا خودش را بجا بنشیند و لکن فراخی
 و گنجایش کند و چون طعانی خود دست ناید تا آنکہ خودش بلبید یا دیگرے را بلبساند خود
 سلام کند بر بزرگ و گزینہ بر نشسته و اندک بر لب یار و سوار بر پیادہ و کفاتی ست سلام یکے از

جماع و جماع کی از جماع و یهود و نصاری ایست لیسلم کند و اگر در راهی پیش آید بجا رسد
ایشان را بسوی راه تنگ و این حدیث پیشتر هم از شت لکن این شریعت از عمری دراز بمو
منسوخ گشته هر که طهر نماید که محمد ص گوید و برادر مسلمانش او را بر حمله الله فراموش
در جوابش بچند یکم الله و یصلح تا لکه گوید و فرمود آب را استاده نوشید و درین پوشیدن
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
و تفل و آخر بود و در نزع و در یک پا پیش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند از هر هر که جائز بود
براه کبری کشد خدا بوسه افونی نگردد و هر کی از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و پیش و حق
کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان برز و صله

هر که دوست دارد فرخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او و یا باید که بصله جسم
پرواز و چه قاطع جسم بخت نمی در آید و خدا احرام کرده است تا فرانی مادران را و زنده و گوشت
و حتران و بخل و گدائی نمودن را و مکرده و از قیل و قال و کثرت سوال و اضاغت مال را و
خوشنودی خدا و خوشنودی والدین است و بخط خدا و خط و ناخوشنودی مادر و پدر و فرمود
والذی نفسی بینة ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر سلطان خود
آنچه دوست می دارد و از برای جان خود گویم دیر است که این شرع در میان اهل اسلام بمو گشته
فاما باینکه این سعاد رسول خدا را بر سید که ام گناه بزرگتر است فرمود آنکه خدا را استا گردانے
حالا که دی ترا آفریده است گفت باز که ام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشته بخوف آنکه با تو
بخورد گفت باز فرمود آنکه دتا کنه بازن همسایه خود و از کبار است و شتام دادن مرد والدین خود را
و آن چنان است که مادر پدر کس را دشنام بدیشی مادر پدر این کس را دشنام گوید

دین خویش بدشنام میا لاصائب بدکین زر قلب بهر کس که دسب باز دهم و تو مرمو و حال نیست
 مسلمان را که جهاد دارد برادر خود را زیاد بر سر شب ملاقی شوند یکدیگر در و گردانند این و آن و بتر
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کنند و هر کار نیک صدقه است و هیچ نیک را حقیر نباید گرفت
 اگر چه برادر مسلمان را بر وی کشته ملاقات کند و چون شور باز دآتش بفرماید تا خبر همایگان
 گیرد و هر که در و کرد و کدام سختی از مسلمان دو کند سختی را از دوسه خدا روز قیامت و هر که آسان کرد
 بر نگذشتی آسان کند بروی خدا و دنیا و آخرت و هر که پوشید پرده مسلمان در دنیا پوشید پرده او خدا و دنیا
 آخرت و خدا و مرد و بنده است اما دم که بنده در و برادر خود دست و هر که راسه بر نیک نموده و راجه باشد مثل
 فاعل او و هر که پناه جوید بپند ۱۱ و راپناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی باینست بدید هر که احسان
 مکان فاش بایکد اگر هیچ نیابد او را همین دعا بایکد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا میان هر دو چیز با است که مانند است بیکدیگر
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس هر که بهر میز که در شب است
 را و س دین و آبرو و س خود را بری نمود و هر که در آن بیفادوی در حرام افتاد چنانکه شبان
 اگر در حرام محفوظ می چنانکه نزدیک است که در آن ببقیه آگاه باشد که هر پادشاه را کیسه حمی است
 و حامی خدا می نامد است و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد به تن نیک گردید و اگر تبا
 شد به تن تبا گردید آگاه باشد که آن دل است غرض که در اصلاح و فلاح به تن و بدن در ظاهر
 و باطن حضرت دل سلمه الله تعالی است قرآن میگوید الا من اتى الله بقلوب سليم و فرمود ملائک و بنده دنیا
 بنده در هم بنده جاگرداده شد خوش است و در ناخوش آنحضرت هر دو درش این عکس گرفت و فرمود باش در دنیا
 چنانکه گویا تو سافری یا رانده ای و تو دوی غنای غنمه که میگفت چون شام کنی غنم صبح شود چون صبح کنی گران
 شام باش و غافل از خیا و نفس یک نفس باش شاید بهر نفس نفس و پسین بود و گفت بگیر از صحت خود بکار خیر

و از زندگی خویش از برای مرگ خود **۵** برگ عیشی بگو و عیش فرست به کس نیار در پس تویش فرست
 تا بقومی از آن قوم است ابن عباس و زنی در پس آن حضرت بود و فرمود ای سلام خدا را
 نگاه دار تا نترانگاه و از او چون او را نگاه داره و بروی خودش یابی و چون سوال کنی
 از خدا کن و چون یاری خواسته از وی تعالی بخواه **۶** از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا
 که نیم بنده و گیرنده خداست و اگرست نه یاد آمد که وقتی پادشاه دشت بجهاد برآمده بود نزد نقاب
 عدو و یاکالین الی لیک گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه در آن عمر که تشریف داشت و
 مشغول بود بغزو با ملک زد که چمی گوئی بگو ای ملک بعد و ای ملک نستعین وی بچنین گفت حق
 دشمن را نه بریت و سلطان را فتح داد و شد احمد مدوی آمد و گفت اے رسول خدا مرا کار سے فرما
 که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود در هر کس در دنیا دوست گیر و ترا خدا و در هر کس
 نزد مردم است و دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا و دوست میداد بنده تقی غنی رضی الله عنه از
 که بر هر کار و تو گو و گوشه گیر است از خلق **۷** و دیار زیرک از باده کمن و دوشی نه فرار غنی
 و کتاب بے گوشه چسبیده من این مقام بنیاد آخرت ندیم **۸** اگر چه در پیم افند خلق انجمنی **۹**
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک دادن او کار بیفایده را و بر نکرد این آدم هیچ آوند
 بدتر از شکم **۱۰** این شکم بے هنر پیچ پیچ **۱۱** صبر نزار که بسازد هیچ **۱۲** همه بنی آدم خطاکار و
 قصور و اراند و بهترین ایشان تو بکنند گانند و حسندش تو بیست اللهم تب علی ع توبه
 کنیم و بشکنیم توبه و بے و بشکنیم **۱۳** خاوشی حکمت است و فاعل آن کمتر اند و این موقوف است بر
 لقمان حکیم **۱۴** بخاطر هیچ مضمون به زلب بستان نمی آید و خنوشی بینی داد که در گفتن نمی آید

باب در ترسانیدن از خوبیهای بزرگ

و در دارید خود را از حسد که وی می خورد و نیکیها چنانکه ناز که هنرم را می خورد و نیست بهلوان
 آنکه مردم را بر زمین می گانند بهلوان کسی است که مالک جان خود است و نزد غضب و خشم ظلم تا یکم است

روز قیامت فرمود پس بپایان رسانیدم کردن و بخل نمودن که همین پنج پیشینیان را ہلاک ساختہ است
 و انبیا شاک ترین چیز ہے برین است شرک اصغر است یعنی ریاسہ کلید در دوزخ است آن
 نماز کہ در چشم مردم گزارے دراز ہوا و دخل ریاء در ہر عبادت برابر است جز صوم و نشان
 سہ چیز است دروغ گفتن و خلاف وعدہ نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
 بمسلمان منقہ است قتال و کفر و در داری خود را از گمان کہ دروغ ترین غنما همین گمان بدست
 و فرمود سچ بندہ نیست کہ خدا یا تعالی زوی شبانی رعیت خواستہ و بر روی روز یکہ ہر دو کو
 خائن رعیت بود مگر آنکہ حرام کہ خدا بر وی جنت را آنحضرت صلا فرمود ای خدا ہر کہ والی
 چیزے شد از است من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و آئین دعاست بر والی ظالم
 و فرمود چون مقابلہ کند کیے از شما باید کہ اجتناب کند از زدن بر روی کیے و وصیت خواست
 از جناب نبوت ہر بار ہمین فرمود کہ ختم کن و فرمود مردمانے کہ خوش می کنند در مال خدا بخیث
 ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و انجناب باری تعالی روایت فرمودہ کہ اسے
 بندگان من حرام کرد من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم از میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
 و این حدیث را شرجی دراز است در کتاب ریاض المراضی غیبت آنست کہ ذکر برادر مسلمان
 بچہ نیست کہ کہ او را ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بہتان است
 یعنی بدتر از وے است و فرمود جسد نکنید و بہا چیزے نفرا یید و با ہم دشمنی ننمایید غیبت نکنید
 در پس پشت یکدیگر و بیع نمایند بعضی شارب بعضی باغی نمکنند بعضی بعضی بایں بندگان خدا برادران یکدیگر
 مسلمان برادر مسلمان است ستم نمیکند او را و خواری نمی سازد او را و فرزند نمی شمارد او را و اتقوی اینچہ
 و اشارہ کرد بسوی سینہ سہ بار یعنی جای تقوی دل است کہ در سینہ بودہ است ۵ شہر نجیب
 ہمارا دل ہے ۶ عرش وہ ہے ۷ یرتری منزل ہے ۸ از بدی این قدر بس است کہ یکہ برادر
 مسلمان خود را حقیر دارد و بہ چیز مسلمان بر مسلمان حرام است خون او و مال او و آبروی او و
 او و عیہ نبوت اللہ و جنبی صکرات الاخلاق و الاعمال و الالهواء و الالادواء و معنی

واضح است و فرموده خصوصیت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و پیمان وعده مکن با او را
 که خلاف آن بکنی و در جماعت است که جمعی نمی شود در مومن بخل و بخلق دواست که یک دیگر را
 دشنام دهند و بالش بر بادی است تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده است و هر که گزند رساند بکسی
 یعنی نه بهمت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا بقتل
 و خدا دشمن می دارد و پیوسته گوید زبان را آویخته باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
 بذریع و فرمود مردگان را بدنگویید که رسیدند بآنچه پیش فرستادند و نمی در آید و بهشت چنین
 و هر که بکند غضب خود را باز دارد و خدا از وی عذاب خود را و فرمود داخل نشود بهشت را و پیوسته
 و بخیل نه بخلق و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها از وی ناخوش اند بریزد خدا بر او هر دو گوش را و
 روز قیامت آنکس یعنی رخصا و فرمود خوشحالی با کسی را که باز داشت او را عیب او را
 عیبها را مردم گویم و در مثل است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ شد
 در نفس خود و کبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا او را و بر وی خشمناک باشد و در
 شتابکاری نمودن از طرف شیطان است و دوست بخلق است و کبیا لعنت کنندگان
 روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی هر که سرزنش کند و عار چپاند برادر خود را بگناه
 نمیرد تا آنکه خودش بجا آرد و سندی منقطع است و اسی بر کسی که سخن دروغ میگوید تا قوم بدان
 بخندد و او ایست او را و ایست او را کفاره غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندی
 ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصوصیت کننده است

باب در بیان ترغیب به خوبای نیک بزرگ

آنحضرت صلا فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی با دوستی
 بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
 نزد خدا صلیق یعنی بسیار راستگود و در این خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی نجات

و فرمود بر ایمی نماید بسوی مار و همیشه مرد دروغ می گوید و تخری دروغ می نماید تا آنکه نوشته بشود
 نزد خدا کتاب یعنی بسیار دروغ و در این خود را از گمان بگذرانانند بکذب حدیث است و نشیند در راه گفتند
 چاره ناپایم از مجلس خود که در این سخن را نفهم نمود پس اگر باز نمی شنید و نمی شنید باری حق را و انکه گفتند حق چیست
 فرمود پوشیدن چشم و بازداشتن اذی و رد سلام و ام معروف و نهی از منکر و هر که خدا با او میخیزد
 او افضیه و نهیم می گرداند و درین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت است لا غیر نیست چیزیست درین
 گران تر از حسن خلق و حیا و شاشی و شعیب است از ایمان و آنچه در یافته اند مردم از سخن نبوت او
 از انجمله این است که چون شرم ندارد هر چه خواهد که بکن و دوشمن قوی دوست ترست بسوی خدا
 از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر است یعنی خواهد قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
 ترافع دهد و مدد جو از خدا عاجز نشود و اگر برسد ترا چیزیست یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
 کردی چنین شدی و لکن مگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف تو می کشد
 علی شیطا را و تو می گرد او تعالی بجناب نبوت صلوات الله علیه تواضع کنند مردم تا آنکه بگویند هیچ کس
 بر هیچ کس و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که رو کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
 رو کند خدا را از روی او و ز قیامت نقصان نکند هیچ حد و در مال و نیکو و بد و عفو
 از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکند و احدی مگر آنکه بلند تر بکشد و در اخلاص تعالی و دیگران
 خاکساری است عالی مقام است و چون چون بلند هم بودی پستی نظری بی و فرمود ای مردم
 فاش گردانید اسلام گفتن را و بخورانید طعام را و بر پیوندید رهم را و نماز گزارید و شب و مردم
 خفته باشند در آید بخت سلامت از عذاب و بدین دیده شب زنده داخویشتم و که
 تلخ کرد بر استخوان ششیرین را و لکن حال ما این است که همه دل مرده اگر است که کجا
 تو کیا بد چشم پیدا تو هستی پر دل بیدار نیستی و الله غفور افرمود دین نصیحت و خیر خواهی نیست
 و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و الله مسلمانان
 و عامه ایشان نصیحت گوش کن جانان که از جان دست نزنند و جوانان و عاقلان و پیران

مردم و بیا ترین چیز است که در آرزو دینست است رسیدن از خدا و حسن خلق است و چون
 نمی تواند که همه مردم را با اموال خود گنجید بارے باید که از شتاب و جد و حسن خلق آنهارا بگنجد و چون
 آینه ببرد و من خود دست و من و مخالف با مردم و صابر برانای آنها بهتر است از منی که ^{لط} فضا
 مردم است و نه تشکیک برانای آنها و فرمود الله احسن خلقی فحسن خلقی یعنی چنانکه صورت
 من خوب ساخته همچنان سیرت من نیکو و خوب بسازد و چون خویشتن نیکو سازد خوی خویشتن را

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرمایند: باینده خود می‌تابان می‌کند و هر دولتش بیک کس می‌چند و هیچ عمل بیک دینی
که نجات دهند تر باشد و از انقباض خدا بهتر از ذکر خدا و نشست قومی در محاسبی که در آن خدا
کنند مگر آنکه گرد آرد می‌گردند فرشتگان ایشان **س** آسمان سجده کند به زمین که در و بیک کس
یک دو نفس به بخوابند و می‌پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می‌کنند ایشان را و در آن حالت
که نزد او بنشیند قومی در جانی که ذکر خدا کنند و در و نفرستند نبی صلوات الله علیه که حسرت
باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله و احد لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
که چار جان از اولاد اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله و بحمد الله صد بار انداخته
از وی خطا باشد او اگر چشمل کف دریا باشد و جوهر پیرا گفت که بعد از تو چار کلمه گفت که اگر از آنرا
با گفتن ثواب روز و زن کنند برابرش آید سبحان الله و بحمد الله و عد خلقه و رضای نفس
و زنا عی شش صحتی رحمت و صلوات الله علیه و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله و خیر النائی
و احب کلام نزد خدا چار کلمه است بهر کدام که شروع کنی زیانت نکند سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله و خیر النائی
ترا برتری از آن روز و لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که و لا حول و لا قوة الا بالله

ص الله الا اليه وقربو دو عا بهین عبادت مست و در لفظی آمده که دعا مغرب عبادت است و هیچ
 شی برگزین بر خدا از دعا نیست و دعا ای که میان اذان و اقامت کنند مردود نمیشود و رت
 شرنماک و جوادست شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالص برگزاند
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو نهدی آورد آنها را تا آنکه روی خود
 بآن هر دو دست بسودس و مسح نمودس مجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که ندش حسن است
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان بارسول خدا صلعم روز قیامت کس است که بسیار
 درود خوانست بروی علیه السلام گوئیم صدق ترین مردم درین شیوه زمره اهل حدیث است
 که ترا^{ذلیف} الله سواد هم و رفع عماد هم و اهلك من عا^{ذلیف} ا هم که هر دم و در هر درس و تالیف درود
 و خلیفه ایشانست و در زبان و مونس جانست نام یار یک و م نمیرد که گم نمی شود
 و قمر و سید الاستغفار که بنده آن را گوئیم اینست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
 وانا عبدک وانا علی عهدک و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شئ ما صنعت ابوء
 لک بنعمتک علی و ابوء لک بذنوبی فاعف عني فانک لا یغفر الذنوب الا انت و ین
 در بخاریست و بورد که ترک نمیفمود این کلمات را یگانه و یگانه اللهم انی اسألك العافیة
 فی دینی و دنیا و اهل و صالی اللهم استر عیاتی و امن و دعا قی و احفظ من بین
 یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال
 من تحتی و می گفت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و تحویل عافیتک و نجاة
 نعمتک و جمیع سخطک اخرجه سلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بک من غلبة الدین و غلبة
 العدو و شتائ^{ذلیف} الاعداء و مردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انک
 انت الله لا اله الا انت احد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کف و احد
 قمر و خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرد و بشود بد و چون بدان دعا نموده آید پیروز
 و به کام جمیع چنین می گفت اللهم بک اصبحنا و بک اصیینا و بک نجینا و بک نموت و الیک

النشور يشل أن شب بزكاهم نيزي گفت كن بجای الیك النشور الیك المصيرت فرمود
 واكثر دعاء روى مسلم بن بزر بن ابی اتنا فی الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
 الناس رواه ابو عبيد بن جابر باریک است مسلم بن دعاء اللهم اغفر لی خطيئتي وجهلي واسراني
 فی امری وما انت اعلم به مني اللهم اغفر لی جدتي وهنلي وخطائي وعمدي وكل ذلك
 عندي اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما أسررت وما اعلمت وما انت اعلم
 به مني انت المقدم وانت المؤخر وانت على كل شئ قدير تتقن نبيه وحی گفت اللهم اصلح
 لی ديني الذي هو عصمة امری واصلم لی دنياي التي فيها معاشي واصلم لی اخرتي
 التي اليها معادي واجعل الحياة مني زيادة لي من كل خير واجعل الموت مني راحة لي من كل
 شر اخرجه مسلم عن ابی هريرة رضي الله عنه وحی گفت اللهم انفضي عاقلتي وعلني ما ينفعني و
 اسرني عما ينفعني وقرر روايتي وبارك الله له وحی گفت و سردي في علم الحيل لله على
 كل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار وعاشه رضي الله عنها راين وعايا روست اللهم
 اني اسألك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر
 كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم اني اسألك من خير ما سألك عبدك
 ونبيك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبيك اللهم اني اسألك الجنة
 وما قرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب اليها من قول او عمل واسألك
 ان تجعل كل قضاء قضيت له خيرا اخرجه ابن ماجه عن عائشة ومحمدا بن حبان وشيخين از
 ابی هريرة رضي الله عنه روايت کرده اند که گفت سرور رسول خدا صلي الله عليه وسلم وكلته اندك محبوب اند
 بسوى رحمن سبك يستند بر زبان گران اند و ريزان وآن دو كلكه اين ست سبحان الله
 وبحمده سبحان الله العلي العظيم **قال** في الآخر آخر الكتاب قال مصنفه الشيخ
 العالم العامل العلامة قاضي القضاة شيخ الاسلام ائتم الله بوجده الانام فرغ
 منه ملخصه احمد بن علي بن محمد بن حجر في حادي عشر من شهر ربيع الاول سنة

تفان وعشرين وثمائة حامدا لله تعالى ومصليا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم
 ومكرما وصيلا ومعتظا وكان الفراغ من تعليق الكتاب المبارك صليحة يوم الاحد
 المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع وخمسين وثمانمائة غفر الله لكاتبه ولوالديه
 ولاهله واقاربه ولكل المسلمين آمين وحسبنا الله ونعم الوكيل وصل الله على سيدنا
 محمد وآله وصحبه وسلم انتهى بحروفه واقول قد طبع هذه الام في هذه الايام ثمانية
 الهجرية ببلدة بهوپال المحمية فان شئت ان تقف على ادلة ما في هذا المختصر بأسرها رواية
 ونفخا في افراجها فانيها ما يشفيك ويكفيك وبالله التوفيق وببذل هذه ازمة التحقيق

خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كل باب

مسئله علوم اهل اسلام را عمل نمودن بر طوا هر کتاب و حدیث خیر الانام صلاهم اگر چه علوم خمس جهاد
 نبی دانند جائز است و این چنان می تواند شد که از عالم بحديث حکم خدا و رسول در حادثه پیش
 پرسند فاسألوا اهل الذکر ان کتفم لا تعلین همین معنی دارد و عامه اصحاب جناب نبوت واجب بر قرون
 شلخته مشهور لما بانچه همین را می رفتند این قیودنا مسعود که یاران را بر اے اقتدا و اسوة حسنه
 کتاب عزیز و سنت مطهره تراشیده اند را حیف سوخته پیش میست هرگز را بخانه ازان در دو این اسلام
 استشمام نمیتوان کردن **۵** سرور خاطر اجاب زائر از رای است پس و قفج باغ محمدان
 تنها و دیگر راجع آنست که افت و قضاء بقدر نهی خاص از نهی اسلام جائز نیست و هر که
 عارف کتاب و سنت و بالغ مبلغ اجتهاد و در مسائل دین است او را قضا جائز باشد و هیچ زمانه از
 قائم بکج الله خالی نیست لا اقل از مؤلفات متعه نافعه ایشان **۵** فلی لا کرماع فذا الهوی
 ولی لا الهوی ماع فذا کرمو یحجر اعراب باو نشین که خبر مجرب و تکلم بشهادت علمی از اعمال اسلام
 و فريضه از فرائض دین بجای نمی آرند حکم ایشان حکم کفارست لهم ما لهم و علیهم ما علیهم
 و تطویل سخن درین شان و اشتغال بنقل بر بیان از باب الضیاح و اضع و تبیین بین باشد

دیگر جمعی گفته که جلال بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگر چه عصا باشد مغفورانه و قوی
 دیگر که انقضاست از براسه اوله و نصوب حکم کرده که مطیع ایشان مغفور است انشاء الله تعالی
 و عاصی پیچیده دیگر عصا است و رفع عقوبت از بندگان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
 بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت و لیلی ندارد بلکه دلیل قائمست برخلاف آن یا
 نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لهما العذاب ضعفین و یا
 فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیءاً **صلح** بندگان باید پذیرا و گوی منقذ است
 و دیگر مختار و در باره مشاجرات صحابه و اختلاف و جز آن عدم خوض و اختیار سکوت است
 و این قدر را بسندست که ایشان اخیر قرون و افضل ناس و معدل بتجلیل نبوت اعتقاد
 کنیم و دانیم که علی مرتضی جرح بود و مخالف و سب بر باطل و لکن نبی مخرج باغی از دایره اسلام
 و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تشبهوا اصحابی فلان احدکم
 انفق مثلی احد ذهاباً بلغ مداحی و لا نصیفة پس بامروم که بعد از سیزده سال آریم چه رسد
 و چون سباب آحاد مسلمین فسق است و قتالش کفر پس از صحابه چمی توان گفت الله الله فی
 اصحابی لا تقنضوهم من بعدی غرضاً فمن اجمعهم فیمضی اجمعهم و من ابغضهم فیمبغض
 ابغضهم و دیگر اجتماع و رسابد و بیعت از برای تلاوت قرآن و تدوین حدیث و کتابت علم بین
 و قرات قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اخلاف جاریه و سازار تفاقات ممنوع نیست اگر خدای
 از عاصی دین و سلیم است از مناکب شرعی اقرؤا علی حقنا که یس و نحو آن ثابت است بعد از
 احوط آنست که قصر بر ماورد بالشرع نمایند و در محفل نو ایجاد و مجلسی تمار و بنیاد که محتوی بر بنا ^{شست}
 بهجات باشد نشینند و تاوانند از آن بگریزند که در امتیان بهجات امید عقاب است نه رجاء
 ثواب **هـ** اگر ترا تماشا ساعید خود طلبند به خلیل و از جوابی بگو که بیام ^۶ و دیگر حلف بفر خدا
 همچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک است اگر زبان کیه بان سادرت
 کرده است زود باستغفار و لا اله الا الله گفتن نذاکشی می باید نمود و دیگر سنت تقیه کرمی است

بر سر پادشاه و اردو چنانکه سید الله داشت اگر چه تراشیدن همه موی سر روی جواز دارد و لا سیار
 حج که خلق افضل از قصر است در حق مردان در هر ی نبوی گفته لم یخلق النبی صلعم راسه الشریف
 الا اربع مرات انتی و تخلیق سیاهنوار است و هم کلاب الناس و توسط نجبه باخذ از طول و چین
 سنون است گوار سال هم روا بش **صلی** حبیب و له کحیه + طی لها عدا ابلا فائده + کافها
 بعض لیالی الشتاء + طویلة مظلمة باسرا ده + و قص شارب آن نجاست که اطراف لب
 نمایان گرد و نه آنکه او را از پنج و بن تراشد و جواز خلق مرجوح است و مگر تادیب رعایا و برابرا بل
 نزد وقوع جنایت و عصبیان و مانند آن مقصود است بر موارد خود و قیس علی نیست و ادله آن مواضع
 همچو مقصود عموم است از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم و این مواضع در ظفر اللاشع
 و جز آن کجا ذکر یافت فراجه و مگر در مال جز زکوة حق دیگر نیست مگر آنچه اولی خاصه در آن آمده مثل
 و جوب ضیانت و سد مرتی محرم الدم و قوله نقال و اتوا حقهم و م حصا ده و قوله بجان جاهد
 باصول الکفر و انفسکم و نحو آن **و** مگر عمار حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیم و ربوت زیه
 بر قدر احتیاج مستحدث است باتفاق مسلمین اجماع متبعین فخر بن برقوق در صد نهم از
 هجرت احداث چهار صلی کرده و رفع منار مقصدی صالح دارد که شنو انیدن اذان است
 کسان بمید پس اگر که امضه معاضل و نشود جائز باشد و از تشید بنیان و رفع آن فوق جتا
 نمی آید **و** مگر استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمیدند استصحابا باللبا اة الاصلية و
 تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در نباتات بسببکه از سماک طلت فلفله بین است چه
 اصل در همه اشیاء باحت و طلت باشد آنکه دلیل بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تخیر ذلک
 نظری گفته تنباکو چیزی است که عاشقان آن را می کشند و مشوقان می نوشند و منکران را دور
 بینی در آرد **و** مگر خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق اوله و صحیح کتاب
 و سنت است این قدر رسب باشد که منزه از مسکن و زبان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است
 اعتقاد را موافق ظاهر آن درست سازد و یعالج التثبیه بحکمة اجمالية لیس کمتله شیء و حکم این

لعمري انما كان
 راسه و لا يلبس
 بنواش و در
 باشد و نه در

جمله صفات یکی است خواه استواء بر عرش باش یا اثبات بر عین و نحو آن بهر صفت از صفات
 وی سبحانه و تعالی در ابای موجودان است و با نگرانی مبتدیان و راحت رسانان متبعان
 تر فرق تا بقدم هر یکا که می گزیند و آن دل یکیش که جایب است و دیگر اختلاف علمای
 دین از طریقه همین تنایب بغیر و در نزد قرآن مشهور و اما با تمیز این علم است بود پس پس و این بیت
 در آغاز صد چهارم از هجرت نمودار گشته را در بسیاری از کسان نزد و انوسه کثیر را از گناه سخت
 و نزد وریان آیات کتاب و حدیث نبوت تا ب تعارضی و تباینی و خلافی نیست و لو کائنات چند
 غیر الله لوحده و افیه اختلاف فاکثیر این همه نیست و نوشت که می بینی و از این آیه است قاتل الله
 انی یقونون و دیگر آیه خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توفیقی است کم و بیش را در آن راه
 گذر نیست از اتحاد در آن بر حذر باید بود و قصر بر بود و در احوال اخیرات و نحو آن بعضی از الفاظ
 ترا شنیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند و باغ مراجع حاجت سر و صورت
 شمشاد خانه پرور را از که کمتر است و دیگر حدیث حفظ چهل حدیث بجمع طرق خود ضعیف است بحجت
 نمی آرد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیزی نیست
 زیرا که احکام اسلام همه متساوی الاقدام است و بر چهل حصر هر چه است است مامور است بر ساینده است
 اگر چه یک حدیث باشد بلغوا عنی ولو آیه نص است درین باب و دیگر عبارات بطع جنت و ثواب ترک
 معصیت بخوف نار و عقاب صمیم است کتاب و سنت بر آن دلالت دارد و بدین معنی خود خفا و
 طمعاً و اما من خاف مقام ربی و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و اگر شود و یکی
 از اصحاب باطن سقط این خیال افتد بد نیست لکن سخن در آنست که فناء و بقا مقصود بالذات نیست
 آنچه مطلوب است بهین استسلام با حکام ظاهر اسلام است و پس و دیگر حدیث الحسن و الحسین
 مسید اشباب اهل الجنة بر اطلاق خود دست بعد از استثنای انبیا و رسل و کبرای ممل و مهند و در آن
 دلالت نیست بر آنکه دیگر سینه جنتیان نبود چه حدیث خبر است نه صیغه حصر و دیگر عشق زنان و
 بے ریشانی را و سید و وصول بسوی خدا و حب او تعالی گردانیدن اگر ازی و نوعی از بیت پرستی است

بدایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بکلیتش پرداخته و توح آن در اسلام کی
 از کائنات شیطان جیم است چه در کتاب عزیز امراض بصران یکدیگر وارد شده و عدم غضب
 نظربازی و شاد بر پستی است و آن آفاذ اوست جزا و سجانه افرایت من اتخذ الله هوا
 ونخی الفت این فعل با توله تعالی والذین اصفا الله سبحانه از اوضح و اضمات باشد و دیگر
 حب الدنیا رأس کل خصلیة و تحقیق قول جناب بجلی است گوینا حسن تا حسن بصری و زوفا
 مرسل هم مروی شده اما مضیضش موافق احادیث وارده درین باب است مثل الدنیا صلیقة
 و صلوات فایضا الا ذکر الله او عالم او متعلم و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیان
 و جفا همین درویشی است و یوانگی رستی از بوی تومی خیزد و هر فتنه که می خیزد
 از کوی تو میخیزد و لا الحکماء و الخیرات الدنیا و دیگر کفار مخاطب اند افرود اسلام و معاقب اند
 بر ترک آن و ال است بر آن توله تعالی ما سئلکم فی سقر قالوا لم نلک من المصلین الایة و قوله تعالی
 و یل للشیکیین الذین لا یقون الزکوة و نحو آن و دیگر نفی توحید و صفات فی اجماع قول فلا سفد
 معتزل و جمیه و غیر ایشان است و اثبات اوجانه در جنت فوق مذہب کلابیه و اشعریه و کرامیه این
 و جمیع صوفیه و فقهاء مذاهب ربیع است الا ماشاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجع اند
 و در باب قدر جبریه و در صفات نوس از جهتم دارند و اقوی مذاهب درین باب مذہب محدثین
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق است بدون
 تعطیل و تاویل و الله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه بابتیالی بالفاظ مخویه
 مشکلی میکنند و در میان کسانی که آیه باطلا از صف و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
 که شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم فی
 خود خضعه یلعین و دیگر موداع لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عمرت و ذریت و احادیث
 و کلام علماء و فقهاء واحد است و مراد بدان کس است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
 نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را یکبیکه صدقه بردی حرام است از قربت و صلح

درین باب و دیگر در امیاد کفار در جزیره عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمہور برنہند
 کلا و ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بلبل آیه سیف دوم اہل کتاب اند و قتال با ایشان
 تا آنجاست کہ جزیرہ دہند و امر باخراج ایشان از جزیرہ عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی
 از حجاز وارد شدہ سوم مجوس و اہل صف اند و با ایشان همان سنت اہل کتاب استعمال باید کرد
 یعنی وجوب اجلا ما از جزیرہ عرب و آن عبارتست از آنچه بحر ہندو شام و جلد و فرات محیط است
 یا ما بین عدن تا اطراف شام طولاً و از نجد تا رفیع عراق عرضاً و اسد علم و دیگر عمل بر مذہب
 کہ برخلاف حدیث ثابتست حرامست و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع
 کردہ اند بر آنکہ مطاع ہمین خدا و رسولست پس ابرہ نیست طاعت از برای مخلوق و عصیت خالق
 نہ ہر چہا را نمی کردہ اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در بارہ تقلید خود یا تقلید غیر خود نکردہ
 و ہر کہ دعوی کند کہ نص کردہ اند تفضل نباید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد کہ دلیل بود بر اختیار
 تقلید وارد شدہ بلکہ دلیل قائمست برخلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بزم آن **س** اسکے
 ویدہ تحقیق وہ ہر یک مقلد را بچو عینک تا کہی ہر سو بچشم دیگران بیند و دیگر ہندوستان دارالاسلام
 بود وقتی کہ سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکہ بدست غیر اسلام وقت تصرف ایشان و کرام
 علماء اختلاف کردند و آنکہ دارالاسلامست یا دار حرب مذہب حنفیہ آنست کہ دارالاسلامست و
 مذہب محققین آنست کہ دار حربست و مسلماً از معارکست و اگر دار حربست پس ہجرت
 از آن بسوی دارالاسلام واجب باشد لکن ما بن کجا و اقامت جہاد و نفوس دار حرب محتاجست
 بسوی دلیل بین و دلیل نیست و دیگر موافقت رعایای سلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و
 جز آن موجب یکے بودن ایمان با آنانست و من یتولم منکم فانه منہم و من تشبہ بقوہ
 فهو منہم و ہر کاز دل بیزارست و اعتقاد عظمت این امور ندارد باقیست بر اسلام لکن فاسق و
 ترکیب کبیرہ است و ہر کہ از دل دوستدار و راضیست حکم وی ظاہرست و دیگر مروج کفار فاسق و
 حاصی و ترکیب کبیرہ است و این وقتیست کہ مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظہ کفہ کائن

در دوسه باشد باز اگر بنا بر سفت کفر است خود کفر است و حدیث شریف از مع مومنین فاسق نه
آمده تا مع طاعت و اهل آن چه رسد و دیگر هجرت از دین اسلام بشرط امن
چنانکه واجب است چنان عکس آن ممنوع و لکن آمدن در اینجا از برای تجارت بعدویت امان
جائز و در صورت عدم امان نهی عنسه و توطین بهیچ حال روا نیست بلکه در آن اندیشه ذایل بایست
و الله اعلم و دیگر تارک هجرت بعد از وجوب با وجو و عدم عذر و مانع آثم است و عاجز و کم و معذورانه
از شتاد الله تعالی و دیگر قیام بملک اسلام اگر چه حکام آنجا فاسق و ظالم باشند اولی است از
قیام بملک کفار هر چند در آن امن و امان باشد و آنچه معتبر است در اثبات هجرت وجود امن است
اشتمال با حکام اسلام و اولیس فلیس و دیگر اگر در جوار کفر مسلمان حاضر شود و بیکه دعوی اسلام
و دیگر دعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر نفیقه باشد و این سفیه بدلیل آنکه دوسه
بعلم خود منتفی نشده و این با وجود جبل کار دست بسته نموده و دیگر بیکه از دین هم حکم شریعت را نخواست
و آن دیگر حکم کفر می خواهد اگر این خوشتر بنا بر کراهت و استحقاق شرع است کافر است و نه فاسق
و حسب التقریر بیدیدن آن بختاکو الی الطاعت و قد اصر و ان یکره له و دیگر مصافحه برودت
در معرفی صحیح نیامده بلکه در اثره از آن اصحابه و ایشده و حاجت فیه بکار آنچنان ظاهر می شود آنست که
بیک دست بود و حرکت عینف و بطش کبیر که امر و زعامه می کنند نزد یک دست که هجرت باشد و دیگر
سعی که خالی از منکرات باشند حرام است و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت است و ما بخبر آن
صحیح ثابت و با فرائض حرام است اما احتراز اولی است زیرا که وقوع شرع بندت بوده و اشتغال بدان نیز بکار
غالب نفوس اماره دمی است بسوی سباجل ضلالت فوق النعم ما قبل س که کسانی که نزدان پستی کنند
بر آواز دولا بستی کنند و دیگر عبدالرباب نجدی عالمی بود از علماء حجاز و مدینه حنبلی داشت
ایجاد که مدینه بجدید نگاره مؤلفاتش در توحید و رد بدعت شرک بوده است جمعی که خود را معسوب
می کنند بسوی او این نسبت بدعت است مسعود امیر در عیبه تبعیت و سه بر اهل بد و اطراف ماک
احمرین شریفین غرور کرده بود و لکن این هنگامه در شش وعده و سه اجزای خاموش شد و ملک

از عین و اثرش چنانچه رسیده و گمان جمعی از اهل بدعت که معدن این روزگار در زهر قیاس و طبع
 بر جاوه او بسته اند کذب حدیث است چه بر هیچ سبکی از افراد است اسلام جز طاعت خدا و رسول
 اتباع احمدی از خطا و قول قدیما و حدیثا و ابتداء و قیاس نیست و اجاب نیست تا عبد الوهاب
 مسکین این مکتب بخیر رسد و دیگر جبار علی بن محمد و دوست نیست بلکه بر موت بر روت است و چون عود
 کند با سلام ثواب علمای سابقین از سبوی و ما نگردد و گناه روت محو شود و اسلام موجب صافیه
 و دیگر اجرای تصاص را دارا اسلام شرط نیست در دار حرب همه جائز است و ریاستهای اسلامی
 واقع دوشند و جهان دارا اسلام است اگر چه طبع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس
 و رتبه کار کرده و علم و دیگر اسامی ایام و مشهور و جاهلیت و دیگر بود و در اسلام همین است که اوف
 مستحق است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر است بعضی از به ط آدم
 علیه السلام گیرند و بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از حضرت
 رسول خداست معلوم و بدایت آن از عمر فاروق شده و نگنجان حساب با قباب کنند و اسلام
 با هتتاب و مقصودت جنت است و هر صورت ناز و دیگر قیام ایالی رمضان با حدیث صحیح ثابت شد
 لکن تجدید است که یزید و نیامه و خوشایع بر یازده کعت نیفزوده پس یادت ناجائز
 نیست بلکه چند آنکه نفل بیشتر ثواب اکثر آثار است و سنت بار دیگر دارد و دیگر سلف تنصیص کرده اند بر
 تحريم تعلم و تعلیم عالم سطق و فلسفه و احمد در آن مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث در عافیت بودند
 ازین علم و گن پسینیا چندان توفل کردند که این و سائل را حکم مقاصد او در و خط جعی غریب
 و عجیب علوم دینی را داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کاحول و لا
 قوه الا بالله علوم کتاب و سنت چک است که استخوان بوسیده هزار ساله یونان را چون سنگ بکنند
 و فروغ عالم افزون فنون شرعی را ترک داده و تاریکی ظلمات و بدعت افند ان لم یفهم اننا انزلنا
 علیک الکتاب این جرأت از کس آمده که غشاوه و غلب دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
 و دیگر هر سبیل در نماز و ترک جهردان هر دو ثابت شده و افضل قنوت است نزد وجود و انزل خوا

و نماز صبح باشد یا و پنجگانه بحسب اقتضای وقت و محنت کار و کموت و در ترمیم کردن آن
 عزائم است و افضل طول جلوه و مناسب ایاض است و در کثرت و کیفیت مفروا و در جماعت
 موافق حال مامومین و در است بر وضو افضل است از ترک آن همچنین قصر افضل است در سفر
 بعد از دست جمع و حالت سیر و قیام بعضی شب افضل است از قیام تمام شب مگر ایام ایام ایام ایام
 و افضل حیض است و در وضو و در اتصال منی عند و این خصائص نبویست
 اما احادیثی است که در آن تشکیک است علی الشراب و تلبیها عن الزاد و در اوست بر این سخن و اکل
 خشن از فضیلت چیزی نیست بلکه جرعه میسر که خوب است قل من حرم زینة الله التي اخرج
 لعباده والطيبات من الرزق و در هبک نية ابتدعوها ما کتبناها علیهم و ما انا
 من المتکلفین و این تکلف عام تر است از اجال و تخشین آری بیاذرت و بی تکلفی و بی سانسختگی
 در جامه و نان از طلاات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن و آداب است جز در وقت
 صبح و در وقت و در حالت نزول ترک حج و فعل و آداب حسن باشد و قطر و در وضو است و وضو
 بشرط توانائی جایز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوی و وضو هم روا باشد و اما تواند و رسیده
 بحالت جنابت نوم نکند اگر چه با وضو باشد و در است مستقیم نزد عدم یا بقدر استعمال یقین
 خوف و ضرر از شدت برد و نحو آن و تکلیف وضو است در جملة احوال و افضل در انعام هلال رمضان
 اکمال عادت شعبان است و وضو یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلوات و هر چه مؤمنیت کرده
 بران رسول خدا صلوات و در سبب احوال است را ملطبت بران هر دو همه حال سنت است بحسب اختلاف
 آن خاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و محل بر این است که آنها افضل است از احتیاط و عیبت
 و فرار از رحمت و گاهی فضیلت یک بر دیگر است باعتبار وقت و در وقت باشد چنانکه درین بنکام
 آفت فرجام و ترک سبب مع الحجب یا سبب بافرقه علی الاطلاق و در سائر اوقات نیست بلکه بحسب
 اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار حسن بر عرش و نزول و هر شب بسوی آسمان دنیا
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز نیست و تشبیه با بر نفی است بکار ایام ایام ایام ایام

و تاویل در آن و صرف آن از ظاهر فرع کذب و توطیل باشد و حق آنست که جمله کمالات کلمات
 نطل کمالات و نفوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و وقایق آن خاص حضرت
 الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست **عقل** در اثبات وحدت خیر و می گردد و چراغ انچه جز
 هستی است هیچ و انچه جز حق باطل است و دیگر حمد و صول ایمان و سوال مقبولین و توبه و استغفار
 و سید استغفار و دعا همه ثابت است و انکارش با حکما و منصوص فوت تلبیس بدان حرام است
 از مرتب کمال ایمان و تمام احسان و چکر رفیع سبابة و تشهد ما ثابت است بسنت صحیح و از
 اوضاع اصابع انسان نوزده صورت بازاء عقود اعداد وضع کرده اند و لکن انچه در رفع مسیحیت
 عقد پنجاه و سه است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد قول الاسد از شهادت می بایز
 مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست و هر که قائل و جوب قرائت فاتحه خلف امام است قائل است
 آن و هو الحق گو بهور مخالف آن باشند و بسمله آیت است از فاتحه و از دیگر سور جز سور ه برآ
 و دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض است بنص صحیح صریح حکم غیر متشایغ غیر منسوخ
 نیست نماز هر کس را که آنرا خوانده و استماع و انصات و غیر او است زیرا که این کریمه در باره
 با خصوص نیامده و حدیث مخصوص است اگر عاقل گیرند و احادیث و جوب قرائتش بحد تو اترسند
 آری سواست فاتحه چیز دیگر خواند که انان منع صریح آمده و او را منع مقتدر از خواندن فاتحه
 در پس امام همه و استهسته نیست و انی با ثبات مقصود و غالبش از محل نزاع چنانی افتاده و همه
 جواب شافی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجموع علی التقليد
 او الغصب الغیر السدید و دیگر اختلاف کرده اند و چندی که بهبوط آدم از آنجا شده و نزوح
 آن جنت در ارض بود پس از کفانی که بکفانی ویران افتاد و نزد دیگران همان جنت است
 که اسلامیان روز آخرت در آنجا در آیند و ادله هر دو فریق بسیار است اما بر مانی صحیح صریح که تلج
 صدر کند و عطش اضطراب برود و میان نیست پس اولی توقف است از خوض در اثبات این
 مسائل و اسد اعلم و دیگر بهبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده و از اینجا اولاد و ذریه او

باقی بماند دیگر شش تا نه متوطن گردیده و بعضی اخبار روایت نام دارد فضائل پند و اندیشه و لفظ پندی جز در این
 گشته و لکن این روایات خالی از شد و ذوق خراب است و بکار نکارت نیست که گزینست از بهشت نزل
 بوستان پند آید و از آن وقت جنت چنان گذشت و دیگر استفاذه از بهشت و تروی و غرق و
 حرق و فقر با حدیث صحیح ثابت شده اگر چه در بعضی آنها اجزائش ثابت نیست این صاحب
 این پیچی سر را خودش نخواهد و اگر بخواسته با وجود استعاذه و وفرا از موافق آن ابتلا رود و ماجر
 موعود و کثیر فواید مقرر است و دیگر صلوة ظهر را در فارسی نماز پیشین و عصر را نماز و کر و مغرب را
 نماز شام و عشاء را نماز خفتن و صبح را نماز بادا گویند و هر یک را ازین نماز با اول و اوسط و آخر
 و شش تاخت او قانش از شایع بروی آمده که در دریافت آن بروی و قروی و صبی و زن و پیر
 و بر ناهم یکسانند و حدیث اقسام و صیغ و شش تضعیف است و افضل ادا سه اوست برینقت
 و راول و تمت ان الصلوة كانت علی المؤمنین کما یا موقوتا و دیگر وجود کواکب ثابت و سیاه
 محقق است کتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه بل میست برین هر دو اصل افسه بوده اند
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتضای بر سر و طریق سلامت باشد در کتاب و سنت و ذکر
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و جود برق و جز آن آمده و
 سیوطی در حدیث سنیه مجمع آن پرخته و فیه الطب والیاکس و دیگر نیست سلمان حرام است
 در هر حال و بر هر حال مواضع استثنای مجموع است با کتاب و سنت و ضرورات را مخارج نشان
 داده اند فاسد تفع الاشکال و دیگر سبب شفعه شرک و خلط است نه مجرد سادگی جدا گانه نیست
 تقاض میان احادیث باب نماز و کبیکه عارف نیست بحقیقت استلال و توان نیست بر مدارک
 شرعی پس در هر چه شرکت ماند و بدوست خانه باشد یا چمن شفعه در آن ثابت است با حکما
 و هر چه نیست پذیرفته و طریقی مصروف گشته و حدودش محدود گردیده در آن شفعه را سائست
 و دیگر رنق و حرام است علی الاطلاق و امر بنسویه آن بصحت رسیده و قبر نبوی را که یک شب بلند کردند
 و دیدند فعل صحابست نه قول نبوت و بنا کردن بر گور وافر و حق چرخان بروی گچ و گل نمودن

فرموده تا آنکه آخر بتقلید مردی از گشتگان آتشدار نمود و اندو بعد از قرون شهود لها بانجیر
 زلزله و قتل بسیار و رعد و برق بیشمار در دانشنتان خزیده و نوبت خلافت و جلال
 تاجانیکه رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بطور مهدی و ترویج عیسی علیهما السلام
 مستوفیست ^س خوشنودی تست مطلب ما به یارب رحمی بیار ما به و دیگر انتساب
 بسوی نوبی از نه آیه بر وجهی که خروج را از ان مذہب کرده و منوع دانید بیت ضلالت است
 و سلطنت احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مانند اولی و ثانیه را اجتماع بر تقلید
 مذہب واحد بعینه نبود و همین دو گونه مردم بودند علما و عامه عامه در مسائل غیر متعلقه مشاغل
 و غسیل و احکام نماز و روزه و حرام آن اذابا و وظایف بلاد خودی آموخته و در وقت نماز
 با تمیز و نفی استغنامی نبودند و بجای آوردند و در علما جمعی بودی و من در متبع کتاب و سنت
 و منتصیل برای افتاد با دل این هر دو و گوییم در امور توقف فیہ با جهاد می بودی و سخت
 لکن بهایت ترک آن نزد تیسر و وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید نمی فرمود و بعد از
 دو صد سال هجرت مذہب اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذہب بمذہب بعینه
 کمتر بود و مجتهد گاه مستقل بود و گاهی فی المذہب و قصد چارم راه و رسم تقلید فی الجملة
 شیخ گرفت اما نمایان جمود و لذا که امروز دست این همه التزام و التیام نزد زوال دولت اسلام
 از خلفاء دار السلام صورت گرفته و کان احواله قدس اصف دل و باین بگذریم و همین شال
 شتا فتنه و چیزهای نو در دینت ایشان پیدا آمد و در زافرون شد مثل جبل و خلعت
 و رتبه و کلام و عقیده و همه بر غیر اساس است و سر پا و سوس و دیگر شرک در الوهیت و عبادات
 و در ربوبیت و شرک در نسبت و ارادت و تعطیل تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
 و بالعکس و توحید و الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت است با دل کتاب و سنت و چنانکه جمود
 اس جمله طاعات است چنان شرک سر جمله سنیات توحید کفر ذنوب شود دانشا و اند تعالی
 و شرک محبط جمله حسنات گردد بلا ارتیاب کتب و رسائل توحید بچو تجرید مفید و نحو آن کفیل بیان

این مسائل و احکام است و دیگر اتحاد انداد و اقتداد در بعضی عباد از اهل قبور و جز ایشان از احیاء
 بالحق علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصه بر دودگار است شرک است
 یا کفر جز خدا احدی معبود و سیمیه و مستعان و مستند به در هیچ زمان و مکان نیست **ع** غیر حق هر چه
 دلت را بر بود پس راه تو همان نخواهد بود و دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی مابین
 عرش و سمار سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر ما
 و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و محرقه و زلزله و جبال و بحار و انهار و بحر نبل و فرات و
 جیحون و سیحون آمده و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی شاد و بعضی غیر ثابت است پس آنچه در مرقعات
 صحیح آمده در خود قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق و قوی است
 بنا بر عدم دلیل و هر چه بهتر بقول فلاسفه است یا ما خود از اسرار بکالت غیر حری است بقبول بعضی
 از ان بیانات اهلی داشته باشد اما ما مونیم تصدیق و تکذیب آن و اقتضای بر آورد و عدم
 تفوه به او را سه آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن موی سر و ریش بچکان و سارالوان
 جز سواد مندوب بلکه مامور به است و سواد منی عنه است حادثی همچو درین باب وارد شده و در آن
 تنظیم شعر است از شش آیه که بران و مخالفت اهل کتاب است و خطاب دست و پای در رنگ
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارده در اباحتش همه واهی است و دیگر حلت زرد و حری
 از برای زنان است پس مردان را استعمال و تحلی بذهب حرام باشد و سیم و العلوها
 کیف ششم آری گل و شرب در آوند سیم مردان را هم منی عنه است و لکن حرمت سار استعمالش
 محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خود نوش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را همه
 الوان جائز است جز معصوم و در فرق میان بخت و خام و حله نبوی سرخ محض بودن معطوط و بخت
 صغیر نموده و زنان را زخمت است در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس چنان سالت قمیض عا
 و از ابرود و در سر اوایل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر جوشوب بطریق ناز و نغمت و عید نموده
 خرقه حلال است و حری حرام و لعل و زشتوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب و حجب و ازواج مطهرات

۱ که دفع مضرت مقدم است جلب منفعت و گیر صدقه و زکوة حرام است بر بنی هاشم و اهل ایشان و از
 بعض ایشان بر بعض نیز نارواست و حدیث دارد در باره صدقه بعض ایشان بر بعض غیبه
 ثابت است و بنی هاشم عبارت اند از آل علی عقیل و جعفر و عباس و حارث و بنو بعض صدقه تطوع
 جائز است و فرض و لکن احادیث و آله بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و گیر
 وقف در راه خدا منجمله قریباتی است که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او و مضرت
 اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند واحدی بدان سودمند نیگردد و در مصالح مسلمین جائز است و
 ازین وادی است آنچه در کتب مکرمه یا سنی نبوی یا بر قبر شریف و سعه مسلم نهاده اند تا با وقایف شایسته
 دیگر چه رسد و بگوید هیچ حدیثی مرفوع صحیح بهیچ باعلت او مسافر از برای زیارت قبول نیامده و مجوز
 حث بر زیارت افاده انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب هم بی سیف نکذب یا مضموع است
 و مسافر زیارت شامل جلد قبور است خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل است محبت نیست و نه قبول
 احدی جز شاع و دیگر تشدید مساجد غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زحرخت
 آن مجوز خرفت اهل کتاب منع نموده و مراد تشدید رفع بنا و تطویل است و زحرخت یعنی زیست
 پس تشدیدش داخل بعثت بود و بعثت ضلالت است و گیر ثواب قرب و صدقات همداه
 از احیاء با موت میرسد و لکن اقتصار بر صورت وارده احب است و ادنی بسنت ثابت و زیارت بر
 غیر ضروری است و صدقه از طرف ولد و غیره و ولد و نماز از ولد و صیام از و س و از غیر و ولد و عا از
 ۲ ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و بگوید زیارت قبور مردان را سنون است اما بدون شد
 و زبان را ممنوع و در زیارت دعای ناخواند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مرد را سلام
 بطریق صلوات حرام اما استغفار از برای وی نارواست و لغتی که بر زواریات قبور آمده مراد این
 کمالات زیارت اندوزن اگر جرع و فزع و بی تابانی و کار غیر معروف نکند امید است که مانور نشود
 و اسد علم و بگوید که شریعتی مختصر است در و چیزیکه کتاب غریز دیگر سنت صحیح و این هر دو دلالت
 دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بر لیل از قرآن و حدیث ثابت میشود و احادیث

این هر دو آن هر دوی یک باب شرع است و جمهور فقهاء اتفاق نموده اند بر ترجیح اوله و قائل علی
 ایشان که دلیل شرع چهارست مجروح است با دل ساطعه و مجاب است بکج نیر که در اصول نفت
 مذکور است و دیگر صد و یکبار از انبیا بعد از نبوت متعین است و قبل آن نزد جمهور غیر متعین
 و صد و رصفا در مختلف فیه است اکثر بخوار رفته اند و تشکیک نیست که نفسی قاطع درین باب
 در شرع نفیاً و اثباتاً موجود نیست و لکن ظواهر اوله قاضی است بوقوع لایبستنا از تنبیه بران فی الحال
 یا قبل از وفات و دیگر اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد و آئی لهم ذلک پس معتبر دران اجماع
 اهل آن فن است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء و در اصول قول صوابیان
 و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قس علی ذلک و تقدم عبرت باین فرق
 سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین راه گذر از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
 و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند و قیاس را انواع است و معتبر از ان همان نیاید
 جمعی است پس بس و قیاس حجت است در امور دنیوی و استحسان نوعی از بدعت باشد و دیگر
 قول فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصاً نزد مصنفین
 با دله قرآن و مقاومت با حدیث رسول الانس و اجماع و سبب که آنرا حجت گفته حتی تیره بران نیاید
 و معلوم است که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول فعل شنای و متابیع شرع ثابت
 می تواند شد و دیگر سه درایع ثابت است بسند صحیح و منع از ان ناجائز و مذموب مالک درین
 باب ارجح مذاهب است نظیر دلیل و این طریق نزد دیگر است بتقوی و طهارت و حافظ است
 از وقوع در حرامی و دیگر روایت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت است و نزد بعض حجت نیست و
 شتانی راجح است و کرمه کمال دین و انعام نعمت و جز آن دلیل است بران و هر چند ناموضابط
 باشد اما بروی و بغیر او حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتض نیست و چه غلام آتایم
 هم از آفتاب گویم به ششم نه شب پرتکم که حدیث خواب گویم به از اینجا است که چون بعضی از مردم
 مسرت آنحضرت صلعم را حقیقاً ببیند در خواب و دیدن او را بر مشایخ استنکار آن نمودند که حضرت

بر عین معنی چه آن خواب اجل بخلط سماع یا عدم فقید یا عکس القصدیه نموده و دیگر بینه که هستی که تنفر از وسع خود
در استحضار حال ظن بکلمه شرعی نموده و لابد است که قائل باشد و او را ملکه اقتدار بر استخراج احکام از الفاظ حاصل بود
و این را چند شرط است یکی علم بخصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث مجموع است انحصار ایشان در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بلند است همچنین در سنت تحدید بیاخذ حدیث قول عجیب است و صحیح همان
مقدار کفایت باشد و دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا برخلاف اجماع نزو و کمی که قائل
بحجیت اوست فتویٰ مذکور علم است بلفظ عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه
نزود و حفظ آن از نظر قلب شرط نیست ممکن بر استخراج از مؤلفات ائمه و مواضع آن کافی است
چهارم علم است باصول حدیث و فقه بر قدر را متسلط الیه احاجه و چند آنکه باع در آن طویل است
کار باسانی اگر این تجمیع آنکه عارف بود و بنا بر نسخ و منسوخ این هر دو اصل احویل و آیین بغایت سهل است
چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر از آن چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد بار
در لفظاتی می تواند ضبط کرد و توسیع دائره این باب که صنایع فقها و رای است چیزی نیست و
نقص در این مراتب خمس موجب نزول از ترتیب جهاد است و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگر است غیر این مختصر و دیگر تقلید و لغت انداختن قلاوه است در گردن غیر جمیع تقلید
بدی از ناطقه و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن است بقول کسی بغیر حجیت پس عمل بسنت
خارج است از این تعریف زیرا که از ادوی قبول روایت است نه قبول رای و عمل لفظ اعطاء است
اقتدا و اسنوه و اتباع و اعتقاد و تنسک و نحو آن بر تقلید دلیل مفاست استدلال است چه
بودن این الفاظ بمنتهی تقلید تحقیق لغوی است و تحقیق شفعیه بلکه مجاز اصطلاحی
نیز نیست **س** سائر مشرق و سراسر مغرب و شتک بیدن مشرق
مغرب و دیگر این تقلید و مسائل شرعی و فروعیه نزد بعضی جائز و نزد بعضی دیگر مندوب و
نزد بعضی آخر واجب و نزد جمعی از ائمه دین مکروه یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب

بران دلالت و نحو دارد و التزام مذکور به خاص بعت است بلا شک و شبیه و ایجابش ایجاب
 بعت و انکار این مقدار نمی کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد
 و قضای غیر مجتهد در احکام دین ممنوع است بنص القضاة ثلاثة و جردان و مجتهدان در مذمت
 از عمری و در از منقرض گشته اند و در شافعی و حنابلیه یا رکنه شده و انهم حدیث مثل اصحاب
 صحیح است و جز ایشان بالغ بود و ببلغ ایتها مطلق و همچنین جمیع کثیر و جبه غفیر از خدم و ششم سنت
 مطهر و قطربین و نحو آن و هنوز اثرش از آن در بعض افراد باقی است و لا یحلی زحان عن
 قائم الحجج الله لعباده و قصر اجتهاد مطلق بر چاکر کس از افاضل است و تجرد واسع است و هنوز
 آن ابر رحمت در نشان است و بی و سیما به نام و نشان است و دیگر جمعی گفته که اصل در
 است یا و اباحت است و نزد بعض منع و نزد بعض وقف و اول حق است و اول کتاب و سنت
 بران دلالت دارد و اگر آنکه مختصاتی به بر این منع و وقف را جوا بهای شایسته و بیایسته گفته اند
 که در اصل خود مذکور است و دیگر معنی تعادل اوله تساوی هر دو است در قوت و ضعف و قیاس
 مخالفت است در مفهوم هر دو و معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری است و مقصود بدان ایشان حق
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت و ظاهر باشد نه اول
 نفس الامر و آن ظاهر را علمای حدیث در رفع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشیده تعارضی نهائی
 که غیر مرفوع است در مؤلفات فقهاء است خصوصاً اهل آراء و وجوه ترجیح قریب حد وجه است که
 در ارشاد الفحول و حصول المامول بایه السائل مذکور است و دیگر قرآن شریف مشتمل است
 بر جرح و صوت بنص سنت و حدیث و باتفاق ائمه و سلف و مخالفین این سه محجوز اند و از آن
 بربوبت آن پوشیده بکلام غیر عاج است بلکه اجمالی آمده و در نفی ممالمت هیچ شی با و سجا نیست
 در اوصاف و نفوذ ذات مقدس لاهوت ایمان کامل آنست که هر بقول اشال این سائل
 فرو دارد و در عوض را در آن رواند که ما نور سیتیم بغوص و در کشف حقائق صفات
 بلکه واجب بر ماسک و سبیل صلیح است که از چو لا یغیبها در عافیت گذرشته اند و دیگر

سخن در کردیت عرش بنا بر انکار استوار حسن بالای آن هنجار حکما بی شین و زرقار فاسفه
یونانیین و شیوه تشکیلین مبتدعین است جز زبان ایمان سودی و گیرنی آرد اعتقاد و موافق ظواهر
کتاب و سنت کافی و منجی است و این قدر بحث و انماک و خوض در آیات ذات و صفات شیوه
غیر مرضیه جمیه و افراخ ایشان است و مهذا المحدث بر تقدیر کرمیت عرش نیز اثبات صفت
استوار و احاطه و قویست و علو و رفیع بکانت کرده اند و بعد از این سینه و اشباه و نظائر او را
منسوب بسوی جیل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکما پیشین نموده و قد تم الدست و دیگر قومی در ترک
او اماره و نواسه و عدم اتهام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته اند که امر قضا شده سینه و شکم سعید
و شقی و شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیده اهل کتاب است چه او که دارد اند بر اتیان او امر
ترک نواسه و عمل بارکان دغل است و مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مؤمن بعض و کافر
بعض غیر مؤمن است بخدا و رسول اگر چه متفوه باشد بشهادت و ظاهر و دیگر انبیاء و رسل اسط
میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان داده ایشان کرده و سس بنده محقر
خدا و ناجی روز جزا است و هر که بر خلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و محبوب از قرین
زواجیال است انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع مضار
و جلب منافع همچو حصول رزق و شفا و فریض و نحو آن شرک است این کار خداست کار بندگان
مصطفی نیست بنده بنده است گو بر آسمان پر و خدا خداست گو بر آسمان و نیافر و آید
العبد عبد و ان ترقی و والرب رب و ان تنزل و دیگر شفاعت مقید است باذن و توفیق
از کتاب و سنت هر دوست مگر هیچ یک نمیدانند که وی در ان شفاعت می در آید یا خیر و اگر
در آید در باره وی پذیرا میشود یا نه امید واری با عمل صالح نشان و انشندی است و یاس
باجو و عمل علامت کفر و غاوس و رجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری تشرکان که بجا
اوشان و اصنام کردند و می کنند اگر ایشان او واسطه و وسیله خود در نیجات و ترقی تلقینید نشود
چیت پس نا با ایشان و عمل و عقیده در حکم ایشان است ما شبهة اللیلة بالبالحة و دیگر

هر دو را در امان است چون داور او را رسید و در دم باذن خدا شفا دست بهم داد و قرآن شفا
 و رحمت است از برای اهل ایمان و دعا را در قضا و فتح عبادت است آرد او قلب و قالب را
 همین دو علاج است و دوا و دعا و مختلف شفا در حصول مدعا بمنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
 منفعل یا کدام نافع قوی و عائق خارجی باشد و تفویض در دوا افضل است و اعراض از دعا
 حرام و مردم در تادیب آداب و شروط دعا قصیری کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت مینمایند
 حال آنکه این تصور خود از طرف ایشان است نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق
 و اکل حلال است و آن کجا حدیث میدید که الی السماء یقول یا رب یا کرم و مطعمه حرام
 و مشربه حرام و ملبسه حرام و غدی یا کحرام کافی نیست بحال لذلک نص قاطع و بران
 ساطع است درین باب و نیست دعا و دوا منی لفت توکل بر خدا و دیگر جمعی مدار کار خود بر رجا
 نهاده است و مخصوص رحمت و غفو و مغفرت بهر دو دست خود آورده است و بر سبب رحمت غرض
 مست لای عقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نهاده نمیده اند که ایمان همین تصدیق بحد
 و عمل دران داخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان است و بعضی را صلاح آباء و
 اسلاف منتهی گردانیده و بعضی بر شفاعت انبیاء علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت
 جبل بسیط و قلت علم و فهم است و آن تعالی چنانکه نکته نواز است همچنان نکته گیر هم است ایمان یا
 خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پایه کار نمیدهد و از پایه بستمه چه آید و از دست شکسته چه
 کشاید صفت جمال با جلال همنان است و عفو با قهار هم و از ان کسب آنست که عمل می کند و
 بیشتر در گول آنکه نمیکند و امیدوار حسن ظن دیگر است و غرور و افتخار در یک کتاب و سنت
 کفیل مواضع خوف و رجا است و بر مزاو این هر دو هیچ امر مخفی نیست اللهم غفر او دیگر قبح در او
 حدیث بدعت فقی زریان می کند که داعی باشد بسوی آن و از الیس فلیس آری هر که شکرت را
 از شرع و معلوم از دین بالضرر و دوست رو آتشش مردود باشد و نه اصل عدالت در جزوات و
 رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق است پس بس و قیود دیگر مجموع است و صحیح متفق اند

بقبول روایات منساق التاویل پس تشیع و نصیب و اعتزال و مانند آن قانع و قریب بود
 نیست اگر دعوت و کذب نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بروایات اخبار است
 از هم می پاشد و بیکر سخن اقران و امثال که مخالف هم اند و رنزه بیه و عقیده و در خور قبول
 و حق یکدیگر نیست این تمذهب شوم باب عداوت و تعصب با بر بنانان کشوده و از مجلس
 انصاف بشت اعتقاد بیرون برده الا من عصمه الله تعالی و نقول اهل علم و ایمان حکم
 و توفیق این فتوی بسیار است و این جرح و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی و دشمنی
 با هم ببد جلال و قتال بسیار و در مسائل و احکام بسیار گردیده و توقع یکدیگر می جوید شرعی
 دینی و دعوت ضرورت دینی بنا بر جسد و بغضا و کسب نام در زمره سفار اول ذلیل است برتر
 اسلام و برزبول دین و واضح سمیل است از برای خند بیان اعدا و اسلام و جبر و دشمنان
 بر رعیان ایمان عصمت الله سبحانه عن ذلک و بیکر حفاظ حدیث را چند طبقه است یکجه
 دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث و افرود و محمدان سر بر آورده
 بعد کذب و فسق فاشی شده و کار و بار دین افتاد و چهارم طبقه اقران قاضی ابو یوسف
 حنفی است و درین وقت نیز عدد و حفاظ کثیر بود اما و طریقات اخری و قضا و قاطع حدیث
 روایی نماند و آنکه شده اند و عقل بجای نقل نشست و پیری نهفته رخ و دیو در که شمرده اند
 بسوخت عقل ز حیرت که این چه بود لعجبی است و اگر شمرده و قلیل در زمانه آخرین و انجیل الله علی
 کل حال و بیکر طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدبر حدیث مستطاب
 و مطالعه کلام علماء این هر دو علم شریف و در است علم لغت است و اما کتب علم کلام و فقه را می
 پس طلب حق است باطل و روش خطاست بصواب طالب دین و علم را که و کر بسیار و در درگو
 تقلید شوم انداخت از برکات و انوار قرآن و حدیث محروم می آرد و محال است سعدی که
 راه صفا بنه توان رفت جز در پی مصطفی هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان مع الزیاد
 والنقصان و بیکر صحیح است ایمان کسی که اقرار دارد بنوا هر اسلام اگر چه با حجت نیست از جمیع

و همین است حق بخت و جزو متعین بقوت اسلام بر معرفت حقانیت و وقایع عالم کلام که جزئی است
 در معارف علیه آنرا نمی توانم نقیض از باطل باطلات است شریعت سخته سخته پیشا که شب او چون
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و ملت صحاح از دریافت این زیادات و زوادی
 شکم در غایت گذشته ۵۰ بزرگ و در عکس و صدق و صفا و لکن میفرماید بر خطی نیست
 و دیگر توحیدی که کتاب نیست بلان و ارد شده نفی شرک است بانواع و اخلاص عبادت و توحید
 و الوهیت است باقسامه از برای او همانند چه هزاره انبیاء علیهم السلام باطل توحید فلا سفته و جمیع
 و قدریه و اتحادیه پودخته اند و نقل و نقل هر دو ال است بر طایان آن کل ما خطی ببالک
 فانه تعالی سوی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و خبری می اکل ترا تجربه نیست سبب
 و جان در میان نیست لبس و راء عبدان قرینه و لا عطل بعد دعوس و دیگر زاری بسبی تفرق
 در دین و باعث بر اختلاف اعظم و مسلمین و موجب تباین و شرح مبین همین و غول رای است
 و شریعت حق پس بس و رنه مردم پیش از ظهور این آرائی اجماع با هم متفق بودند و همان راعل
 بر خصوص کتاب و سنت و ادله قرآن و حدیث بود و توحیدی که نمون را سه ظاهر شد مردم فرق متفرقه
 و احزاب تخریر کردند الا من عصمه الله تعالی و این داعضال و اسلام از اهل کتاب غرض
 موسی علیه السلام توحید را تفسیر کردند و ناشن شناسانها و این تفسیر مرفوع بود و کس از یهود پدید آمد
 از آن خود دیشنا می گفتند و کم و بیش نمودند و سخنان از ان شرت گرفت از آنجمله یک تلو ز نام دارد
 اختلاف در دین بود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا که پیدا شد اهل مشنا بمنزله تبعان
 و ملت اسلام و تلو زیان بشنا به مقلدان اندر دین دین مبین سهرق الزجاج و وقت السحر +
 فتننا ایما فتننا کل الامر + فکا فکا فکا و لا حاء و لا حاء و لا فکا + و دیگر بزرگ
 از مبتدع معتقد آنست که وی بحق است و مخالف او بر باطل و خود را تابع نامه آسمانی و رسول ربا
 می پندارد و لکن فرقه ناجیه همانست که باشد بر کتاب و سنت و مقتدی سبب است مست پس
 چه میزان اعتدال سنت و بیعت و حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دوا و این پیشتر

سم ۱۵

۱۵

۱۵

لاثالث لها هر چه درین تر از و سره آمده سره است و هر چه ناسره آمده ناسره است این معیار از برای
 دریافت نیک و بد و صحیح و غلط جلا احکام ظاهر و باطن کافی و وافی و شافی است و ما آنرا علیله
 احوالی بدان سناده **س** کیش بدعت شده تاشیده یاران نواب بدعت نیست نبود چاره دیگر
 دل و دیگر محبت عزوجل از انظم فالقن است بر عباد و آیات و احادیث بسیار بران دلالت دارد
 و اثر این محبت ایشان کتاب است بر جمله کتب بعد از محبت پیغمبر صلوات الله علیه و این نیز فرض است
 بر امت و اثر این محبت تقدیم اتباع است بر تقلیدات بگمان پیغمبر محبت عباد و صلوات است
 از اهل حدیث بحسب مراتب قرب و بعد هر یک از اتباع و استماع و اثر این محبت اخذ است بقول
 کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول است و رد هر حکم که برخلاف است از هر که باشد و هر کجا که باشد
س دعای اکل قول عند قول یعنی آما آمین فی دینه که مختصر و دیگر دعای او تعالی نوی
 از انواع عبادت است بدلالة کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که
 بدست قدرت ابد تعالی است ما غیر الله است و نوشتن امیاء و رسل از برای همین اخلاص و توحید و
 افراد و سبانه عبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سوره فاتحه سی دلیل است برین اخلاص
 افراد و مانند خواندن آن در هر رکعت نماز خواهد تنها گزارد و یا در پس امام فرض است تا منجب باشد از
 تخرید عبادت از برای او سبحانه و استعانت از وی و دیگر رد شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت
 نه خاص بدعت نجدیه است بلکه همواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد و بسوی اخلاص در
 دین و تفسیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بجا این
 مقصود مبعوث گشته و هر کس ولو بدو بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر موجد متبع بالقاب است و مثل
 نجدی و وهابی ابدال احوال است از تصفیه ای عقل و نقل و دیگر تقیای اموات مردم را اگر پیوست
 و پیوست ساخته است و سبب انواع کفریات و ضلالت گشته و تفرقه عظیم در جماعت مسلمین
 انداخته اگر بگمانان قصر بر تمسک بجهل تنین کتاب و سنت مطهر جناب رسالت مآب می گردند
 فتور و تصور صورت نیگرفت و لو شاء لهداکم اجمعین و لکن المهدی من هداة الله

۲۰۹

۲۰۶

۲۰۸

۱۰۴

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه است و همه باطل چنان شرک شرکان نوعها دارد که است
 شرک در ذات کند و گاهی در صفات و گاهی در عبادات تعطیل اسماء و صفات از اشیاء
 انواع شرک است فرعون در همین عقیده گرفتار بود و جمیع آمدند و دست برداشتن او زنده الگفته
 واحدة و غالب بتکلیف اسلام بدولت ایشان جاوید تاویل سپردند و تفویض را که نهج اسلعت است
 بر کران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت است و دیگر
 علم بسط و کسب و علم اوفاق و استخراج اسماء لایزال و مفید از ان حادث است در دین و دلیل از
 کتاب و سنت بلکه از افعال و اقوال سلف امت بران معلوم نیست بلکه مقلدان آنست که این نوع
 سحرها خود از یهود باشد که اوفاق را معلق به تیرات می کردند و از دوا و الواح نحاس و زبر و سیمین
 و پوست آهوی نوشتند و مسک و زعفران و خون مرغ و نحو آن را در این سحر می ریختند و استعمال
 بخورات مینمودند و نقشهای نگاشتند و این همه مخالفت مین دارد با خلاص عبادت و موافق است
 بطریق سحر به هفتاد هزار کس که بحساب بخت روز جهان اند که اگر قرار است ترقا می کنند و اگر نه می مانند
 و دیگر در جبهه علی و ارفع عدم استرقا و ارقا است و کسان این منزلت بحساب بخت و آیین و عدد
 ایشان هفتاد هزار است با هر جمیع الف هفتاد هزار دیگر باشند و مرتبه صغری جواز رقی است آیتا
 و احادیث و پنج در زبان عربی باشد و مفهوم گرد و دوشنل بر که ام لفظ و معنی شرک نبود و ما و را آئی
 همه در خود کالای بدریش خاوند است ما انانی الله خیر ما اناکم بل انکم بهل بیت که تفریح
 و دیگر احادیث دارد و ثبوت عادی و در بعضی اشیا با وجود امر نفی را از خود و نحو آن قطع است
 بعموم حدیث که عدد وی و کلاطیة و نحو آن ای که عدد وی و کلاطیة و کلاطیة و در اصول معتبر
 شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد بهل بتیایخ و دیگر وجود جن و شیاطین ثابت است بخصوص کثیره
 طیبه از قرآن و حدیث و جاحدان جاحدا اسلام است بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این ملا
 و هر یک و هر یک که در مردم نمودار اند انکار از وجود شیاطین یعنی چه و دیگر اختلاف در دین و تفرق بر
 مذاهب مذموم است بر لسان شارع هفتاد و دولت از همین جهانشه شده و نجات و رفرقا و احاد

بهین جهت مختصر گردیده و قرآن کریم معلومست بزم اختلاف و تفرق همچنین حدیث شریف و این احادیث
 بعد تواتر رسیده و تواتر اختلاف اصق و حمة لاصل است نزد اکابر مجتهدین و اگر ثابت
 هم شود مفید اهل بدعت و تقلید نیست بلکه محبت است برایشان و دیگر خلوه اهل نادر و نادر معنی نما
 بلا انقطاع است و بعضی بکثرت طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیة رح و شیخ اکبر ابن عربی نموده اند و
 ظاهر قرآن و حدیث مخالفت تجویز ایشانست و دیگر بجهت از قتل و کفر و جبست در هر زمان
 مکان اگر با من است یا من آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بماند و علی رؤس الاشهاد کند و با و س
 تعرض نمود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایکای فاعبدون و درین باب چند حدیث
 آمده و مستضعف مغذ و درست و همچنین قادر غیر واحد مأن انشاء الله تعالی و دیگر قرآن نیست
 بقرآن منسوخ میشود و اولاش در اصول فقه مذکورست و در خبر موضع از کتاب نیست این معامله
 رو داده و دیگر در تفسیر امام غزالی رح لایسا احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست فاسدست فاسدست
 و ماده و کلامیه و ماده و تراثت و فیه و ماده و احادیث متنوعه اگر کتاب را ازین چه که پاک نمایند
 صحیفه مانده باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد فایلی فرغ منقسط انشاء الله تعالی معذرا علماء اسلام
 با اصلاح و تجربه این کتاب ازین مواد فاسد و بدوخته اند و در احمد و دیگر احادیث وارد و در زم
 سحر و قتل ساحر عام و علفن واقع شده و مقید و مختص بنوعی از انواع آن و غموش آنست که حکم
 جمله سحر بر علیه اختلاف الانواع یکیه است اما اهل علم و دران تفصیلا کرده اند پس احتمال و تعلم سحر
 هر دو حرامست مطلقا گو بعضی انواعش اخف باشد از بعضی در اثم است و دیگر قتل علم نجوم و کلام
 مصطلح حرامست بر اهل اسلام اگر چه برای معرفت اوقات مصلوة و شبته و روعات و دریافت ثبات و صفات رب الارض
 و السموات چنانکه بتدریج آسمان دنیا است و الا رجح شیطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائدیم ضیاء
 و منافع گویند و ثابت نمایند همه البطل باطلاست مست و دلیل قاطع و بر بانی ساطع بران و لالت یکند
 سحر و راجع فلک چه دانی چیست بچون نذانی که در سراسر ای تو کیست و دیگر حدیث خلق
 آنرا علی صورتی معانی بسیار دارد تا آنکه بلعنی رسانیده اند الصق اسباق و سیاق حدیث

معنی واحدست یعنی آفرینش و طول قامت بقدر از شصت گز شده شل دیگر سبب آدم
 که اول طفل میشوند باز شاب با شیخ و چمن را علامه شوکانی شرح ترجیح داده و حدیث دیگر میگوید او
 و دیگر منی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات مینة جاهلیة آنست که اگر کسی
 با وجود امام بی بیعت ابدیه و مردن او بچوپرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بیعت منی
 امام حرام و مکیده و هم در آن مفارقت جاهل اهل سلام است و این یکی از موجبات جاهلیت باشد
 و اگر امام وقت موجود نیست امید است که مصلحت این خبر نبوی و لکن نصب امام بر است و حسب است
 سبب ترک آن ترک واجب و امامت ائمه در اقطار متباعد صحیح و اطاعت اهل هر قطر از برای
 امام قطر خود ثابت و دخل یکی در قطر دیگر منعی نیست و دیگر خواندن قنوت و جز آن از ادعیه
 برای رفع طاعون و و با جابوست زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و با اعظم نوازل است و
 حقیقت طاعون در شرع و غیر جن و در جز و عذاب و دعوت نبی است نه فساد آب و هوا و دیگر خفیه را که
 در جمیع شمرده اند این را چرا اگر با یمینی است که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بر آن ترتب
 میشود پس بعضی سلف نیز برین عقیده گشته اند و اگر باین معنی است که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
 صحیح و مذموب قدریست و دیگر جان و مال کافر غیر ستان و در دارالاسلام معصوم است بنا بر بقا
 بر امان اول و بودن در حکم اهل ذمه و در دار الحرب عصمت آن نیست و دیگر رای در شریعت
 تحریف است و در قضا کسیت و همین است معنی قول بعضی اهل علم که تغیر و فتوی بحسب از منتهی
 و احوال باشد و کیفیت که مصالح دیگر است و شرع و دیگر و هر یک را اوله و تفاسیل است که در جمیع باله
 جز آن مذکور شده و دیگر احادیث درباره کفاره ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بحسن و صطبار
 بر آن بسیار آمده و هر فاده اجر بر ابتلا و بر صبری کند و خدا با صابران است و صابران را اجر عجیب است
 و هر آنکه اگر خاری میخند خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصرار خلق بر محض حضرت رسول
 فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل اللهم و تقنا و دیگر صفت بایدی و رخص با رجل و صمود و دو
 و تکرار و تقص و رفع و خفض همراه ذکر خدا میسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر نشید جرم و دعوت ستمیه

و برات شفیق و از جالبات سخط الهی است مسجد از برای این کازیت حیف است که بعضی ازین نوع
 در مسجد حرام بمسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند و دیگر شفاعت سید الشهدا صلعم
 روز قیامت از برای اهل کباثر است اسلام ثابت است با دلیلی می تواند بآذن و تخییر انکار
 انکار شرع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی با مخصوص برایمان میرود و در غور و شفاعت
 گرد و لایشفعون الا لمن اراد فی و ارتضا از هم است و اثر شفاعت حط عقوبت و زست
 و در حق گناه گاران و رفع منزلت است و در حق نیکو کاران و شفاعت را موطن باشد و از برای
 جلب او اسباب است اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جانی و اقسام
 برع در دین و ماندن میان خوف و رجاست و حج انبیاء و قرآن و حجرا سود و شهادت و علماء و صلح
 هم شفاعت یکدیگر کنند و گاهان اذن و حال اذن معلوم نیست و عتیار اگر خواهد و پیش یکدیگر
 و دیگر خلق افعال حسن و قبح و خیر و شر همه باید ارجع الی است اختیار عباد در اذن و دخل نیست و
 عقل کلیل است در دریافت آن و صفات خدا بر نظام خودست و تاویل آن صرف میجوید انکار
 صفات تعطیل متصل عابد هم است و مؤول عابد هم و شبه صاحب تجسیم است و متفرق بظاهر حساب
 قلب سلیم و هذا الحق لیس به خفاء + قد عنی من بنیات الطریق و دیگر در صبر و حلم
 باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو
 ظفت معد و دست در خصال خیر و شتمائل فاضله و بران ترتیب اجر غیر ممنون و محبوبیت خداست
 و صبر در جزا و اجر و ثواب اعظم است از حلم و یگر ادله استجرا در استنجا مطلق است نه مقید بفرج
 اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیلی تخصیصش با سفل معلوم نیست گویند جزا و تقطیر آب
 و فرج اعلی کافی باش و دیگر میان حدیث نبوی شفاعت از سیت باب و عصب و حدیث انما احرم
 من المینة الا کما تراض نیست چنانی عام است و اول خاص و اسحاق غیر میته بمیتة چیزی نیست
 و نه دلیلی بر نجاست میته جز خوک موجود پس اکل و بیع میته حرام است بدون فرق میان جمیع اجزا
 مگر اباب و عصب که مخصوص است ازین عام و دیگر خوب و غلات که نزد دوس دران بول و روش

می افتد نجس نیست چه اصل و چه شئی طهارت است در استحقاق این اصل واجب آنکه ناقص نیاید
و نقل کنند و مندا کشت کاران زرع و خرمن را تا اسکان از بول و روغن نگارانی می کنند پس
دوس و ذاب غیر با کون اللحم محکوم بالطهاره است و قول بخلات آن و موس و دیگر لحم دوم است
خفای و پاک است و همچنین خون آدمی و دلیل بر وضو ندی تحریم و نجاست او است و کلا دلیل
و ما را قیام بمقام منع کافی است و در مسفوح حرام است بنص قرآن نه نجس و دیگر کذب و نمیه و دیگر
ناقض و ضمیمه و اخباری که در باره نقض آمده همه بیایق از زیادت اجتماع است و دیگر
واجب در وضو غسل قدین است نه مسح و وجوب این غسل بعد از بیعت صحیح و فعل در سالت مسلم تمام
شده و قد جاء به من جاءنا بالقلان و اثبات غسل کتاب و انکار شربت مسح از ابن سنی
تقصبات و حمایت مذاهب است بلکه آنچه ثابت است هر دو قرائت نصب و حرمت و السلام
و دیگر مطلق مرض بنا بر حج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو بالاتر از زیادت مرض مفید تیم نیست
آری اگر گزند میرساند گو آب موجود است تیم در مرض جائز باشد و دیگر دایم احدث نماز در عجت
گزار و گو حدث میگردیده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل است بلکه حدث دائم در حکم
طهارت کامل است نه طهارت ناقص و دیگر ترک اکل و شرب اشیا حلال بر صاحب حدث بنا
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نمی آید و خوردن
زیادت علت بدون افضا و بسوی ضرر بین و خوف بپاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین انصی بر حرت
اکل تراب موجود نیست و منع از ان بنا بر ضرر است بحسب تجربه اطباء و دیگر جائز است امامت
صاحب علت و زو حدث از برای کامل الطهاره چه جماعت همین سنت مؤکده است نه فرض است
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مرد بی علت می کند و دیگر صاحب حدث ستر کرنا
در جماعت گزارده نمازش مجزئ است و حکم با عاده او ابتداء محض و شک فاسد و قطع کاست
لم یأت به الله و کلا رسول و صلوات و دیگر جنب و حائض قرآن بخوانند و بر منع مس صحف از برای
غیر طاهر دلیل بین نیست گوا احتیاط استحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند مجعول است و دیگر سجده

مسافر خانه گرفتار و سکن ساختن با کشف عورت است و اکثرت حیاحات و مثل دیگر مصیبتین و قتلوت سجد
 با و ران و اوساخ این مردم منوع است و ابقا در این قسم مردم نخواهد مسافر باشند یا مقیم در آن ناجائز
 بلکه تنزیه ساجد علی العموم در کمتر ازین امور کرده اما این مورد و ساجد فاضل چه رسد و دیگر مصیبت را
 طهارت جامه و اجسب است نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و او اگر دارد درین باب
 همین افاده و جوب می فرماید نه جزو بشرطیت اما فقهاء درین باب ساختن کردند و آنچه نمی باشد
 گفت بدان بجزم نموده و دیگر هر که نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح است اگر چه
 آنم غصب بر وی باقیست چه دلیلی بر نفی حقش در شرع نیامده و لا سبیل الی عمال دلیل علیه
 و دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور منوع است بدلائل احادیث صحیحیه بدون فرق میان قبر نبوش و غیر
 آن و میان آنکه در آنجا فرشته گسترده اند یا نه و آن قبر در مسجد است یا در خانه و علیه اسم سجد بر آن
 رافع است مقبره از وی نیست چه اساس را تأثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً بار اگر وثیقه
 یا منفعت نامند و باوه را اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و زنا یا محارم زنهار موجب تقوط
 حد نمیکرد و دیگر رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت است بقول فعل شارع علیه السلام بلا اختلاف و در
 مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچار صد غیر و اثر نیست دلیل بر منع یا نسخ
 یا ضعف آن برست مخالف و دیگر چهار و اخفا بسیار در نماز هر دو ثابت است بعضی دل را ترجیح داده اند
 و بعضی ثانی را و راجح آنست که احیاناً چنین کند و احیاناً چنان و جمود بر صورت واحد موجب
 اجمال دلیل دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوم در پیرام نام جز سوره فاتحه قرآن دیگر خواند قرآن و حدیث
 دلیل است بر آن فاستمعوا له و اذقوا فاضلوا و لا تفعلوا الا بقا فحة الكتاب و تخفیف
 و تطویل در قرائت نماز بحسب آثار از فعل نبوی است صلوات الله علیه فی اصلی و دیگر ترتیب سور
 واقعه در صحف بحسب تقدم و تاخر در تزلزل نیست که قرائت سوره متاخر در رکعت اول و مقدم در
 رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این قسم قرائت بحدیث صحیح فعل آن در عهد نبوت بدلیل صحیح بوده و
 مخالف درین سلسله از مره اهل علم و شعور نیست و دیگر هر که نماز فریضه در خانه گزارد باز در سجده آمد و

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافذست بکمال شارع علیه السلام فانها لکما نافله اگر چه
 احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود و دیگر حدیث من کان له امام فقراة الا
 لفقراة ضعیفست بنا بر تفرّد امام ابوحنیفه رحم حسن بن ثناء با سناد آن و اقطنی گفته و هم ضعیفا
 یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت هم محارض حدیث قرائت فاتح خلف الامام نیست که این عامست
 آن خاص و بنا بر عام برخاص ضابطه مقبول و معمولیهاست و دیگر بخاندن توجّه و استعاذه در پس امام
 نزد قرائت اولایاس بست و نبی متین از قرائت خلف امام تناول آن نیست چه مراد بدان قرائت
 قرآن است پس اس و رفع یدین در سجود ثابت نشده و دیگر بخود سجود بدون نماز یک عبادت مستقلست
 و بران اجر کثیر مرتب و نصوص این دعوی و کتب سنت معروفست و محل بعض آن به سجود کائن نماز
 یا بر نفس نماز مجازست و لابدست دران از علاقه و قرینه و دلیل و از سجده بی نماز یک سجده ثلاث
 دیگر سجده شکرست شکر است و کثرت سجود مقربست بسوی میبود و کثرتست در تنجابت و عاز و خدا
 امام شوکانی در آخر عمر مسجد با سه بسیار طول می کرد **د** و لوان نفس مذبحها ملک که بعضی
 عصیها فی سجده لقلیل و دیگر صلوٰه بر آن حضرت صلوات نماز نزد فقها واجبست و در غیر نماز
 غیر واجب و لکن دلالت اوله بر وجوب واضح نیست و اوله وجوب صلوٰه بر سامع ذکر شریف جنابت
 صلوات شفیع بشرعیت اوست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوٰه منجلا و اذا کرسست حدیث
 ان فی الصلوٰه شغلا مارض و نباشد و لیلی مخصوص مصلی از عموماً نیامده و دیگر صلوٰه ماثوره که
 اهل علم بران اتفاق کرده اند جهانست که در احادیث تعلیم طلقاً و مقیداً بنماز بطریق صحیح ثابت
 گشته و هر چه از ان اصحست احقست بایشان بر غیر خود و صیغه درود که در نماز می خوانند اصح
 صبیحست و دیگر جمع میان دو نماز بغیر عن در جائز نیست بلکه حرامست نزد جمهور و هو الحق و اوله بنماز
 آن همه مجروحست و لیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسبب وجوب
 و عدم اتیان بدان جز در تردد و رکعت صبیح ثابت شده و دیگر بر رفع الیدین در دعا بعد از کتوب چنانکه
 ائمّه مساجد می کنند با مخصوص آوردن شده لکن عموماً اولی شبهه قاضیست بجز از آن چه بر رفع سبک یاز

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفیع نمی فرمودیمین یک انگشت اشارت میکرد
و دعای نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس آنجا که وجود دعاست منع رفیع بدین دلیل
نیست جز عدم نقل و عدم نقل عدم نیست و نزد فقدان مخصوصات عمل بر عبادات متعدّد است
نزد اهل اصول و دیگر حدیث و والیدین در باره کلام در نماز و سجده صحیح معمولیست و دلیل
بر آنکه کلام ساهی و جابل بلکه عاید مثل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز است و نه دکاء
عابد بسوی خدا و فرشته اند و دیگر سجده سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و در وی ترغیم شیخ
ابن مرقه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا مستنون یا نه
آهم نقصان بر ترک آن صادق است و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست چنین است
سجده سهو باشد و دیگر امامت فاسق در نماز جائز است اگر چه در پس غیر فاسق افضل باشد چنانچه
و فسق تا صاحب خود را بر سجده کفر فرسانیده است از گزاردن نماز در پس او و خودین و بیگانه است
و اگر موجب بطلان بودی لابد شایع بران تنبیه میفرمود و از لیس فلیس و دیگر حدیث صحیح است
و کعبه من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة دلیل است بر آنکه هر که رکعتی از نماز دریافت
که در آن ام القرآن نخواهد است وی در رکعت نشاء چه تمام رکعت همان است که با فاتحه باشد
و مسئله نزد فقهاء از مضائق امام و مخالف اقامت و هر طریقی از سلف و خلف شتافتگی
حق از جمله کبر است و آن همین عدم اعتدال است بر کوع با امام نزد فوت فاتحه شگافی روح اول قائل
بود بقول فقهاء بعد از اهل شب بجانب قول بعدم اعتدال و هفت رساله درین باب رقم زد و دیگر تفریق
جماعت در سجده واحد درست نیست و اگر این افراد جمیع و حال قیام جماعت کبریست خود باشد
مکروه عظیم می باشد و هر چهار رصعه در سجده حرام بدعت شنیع است شاه عبدالغفریز دهلوی هم بران
تفسیر خیر و تنویر فرموده خدا رحمت کند بر کسی که این تفرقه را تالیف بخشد و این خرق را التیام دهد
و دیگر صلوّه تحمیت نزد آمدن سجده پیش از نشستن واجب است با دله صحیح گوهر و سجده در حالت
خطبه امام باش و توفیق از سه اوقات که است نماز نزد خوان سجده بنا بر توفیق میان این احادیث

مساک مستحسن است تا عمل بهر دو دلیل است بهم در جاهال که امام حجت معصوم است و دیگر نماز به شل
نمازهای پنجگانه فرض عین است جز خطبه که روز بیه سون است نه شرط است نماز و این همه قیود و شروط
که فقها از برای این نماز آفریده اند و از شکهای کلان خود باز ایستاده به بیان نشود و قول بهجوت
هرگز دلیلی صحیح از اول کتاب و سنت بران ولایت ندارد بلکه راجح از ان از شریعت حقه اسلام
استشمام نمیتوان کرد و بهر کس هم منعقد میشود و بجز دیگر نمازها و شود و در خطبه جمعه سنت است جواب
و ادوات بر فعل نفاذ و وجوبش نمی کند غایت آنکه سنت متوکل و باشد و دیگر تحدید سافت از برای
سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر است در آنقدر سافت و سیرت نماز بقصر
می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این تصریح است نه خصصت و ظاهر اول عدم فرق است میان
سفر طاعت و سفر معصیت و دیگر در قدیم مدت اقامت و سفر که در آن قصر نماز است اقوال
و سن بعد هم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام گزارد و با ترو
تا بست شب قصر نماید و دیگر سافر تا تواند تمام بقیه کند زیرا که خیالی از دو خط نیست یک خط با
اول و وجوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منع است و اگر نماز بر درین پنجه
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین و دیگر جمع میان دو نماز و در
مزدلفه با دو پنجه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر و سفر با حدیث صحیحین و غیره ثابت است و حج تقدیم
با دو سه در اعداد صحیحین ثبوت پیوسته و کذا لک جمع از برای مسطر و در جمع بغیر مسطر و عدل
را سخن است و حق عدم جواز است و بجز حدیث عدم نماز بر جنازه مدیون منسوخ است لفعلا نماز
بر روی نزد فتوح را حضرت صلوات و دیگر تشییع جنازه تا هلیل بر سبیل منادیه در زمن نبوت و در هر
قرن غیر ملکه در عصبها بعد این قرون و ایام سلف صالح بر حسب رسوم و اعیان معلوم نیست مگر
علامه شوکانی رح در فتح ربانی گفته که در آن حرج نیست بنا بر آنکه ذکر مندوب است در هر حال بدین
فرق میان شخص و شخص و وزن و وزن و مکان و مکان و حجر در رفع صوت بران موجب است
نیست اگر چه خلالت اولی است البته و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر سر و دیگر اختلاف کرده اند

ذکر کبر و استیلا بهین اخفای باید و هر طرفی رفت و غنی گفته و حق آنست که هر جا که در شرح
 ذکر کبر آمده آنجا هر چند و هر جا که بسرا سر آمده آنجا اسرار نماید و بدلتک میحصل التوفیق بین الأدلة
 و الخراج من المضائق المصنعة و ساجد اول است بذكر از سواض دیگر بلکه بنای ساجد غرض برای
 همین اغراض است و من اظلم من منع ساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی غریبها و دیگر در
 کتب حدیث در ساجد علی رؤس الاشهاد با وجود آسمانش بر احوال و صفات جالیست و بجز اینها
 و هم که عامه متعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امار بر ظاهر حمل بر تشبیحات خواهند نمود
 دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن افضل نبوت است و ما ذا بعد الحق
 الا الضلال و دیگر احتمال بولد و حالت معلوم نیست و حکم بعثت معایم و آسمانش از بعض
 اهل علم که بلا نقیصه تایید و راه باشد و خیالی از منکرات بود بدعت و غیرت سلف ازین جنس بیخ و رخت
 گذشته اند و ابتلا و خلف باین موجب نزول محن و شجن بر اسلام گردیده صفات ثابتة جناب نبوت
 و تذکرات حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتبره حدیث و آیات کتاب مضبوط و وار دست
 از برای درس و تدریس و تعلیم تبلیغ است حاضر و آتی چه کجی او که شان رفیعش محتاج بمثل این است
 مستحده و انعقاد است نه بجهت باشد هر که را اشتغال بتفصیل و تسلیم است وی هزار درجه بر تفضل باین
 بعثت شرف دارد و پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلفه صحاب این بزم نامی شناسخته
 سپهر خلقت ناخافه بر زم برخاستند و اثبات این بزم باقتضای او و تعلقه پیدا افتند و تسلیل و
 تسبیح یکدیگر را خطرات شیطانی مقتدر و انهمی الا حوالی مآلوی و نوحه که من سوس الغیر
 و دیگر اعتقاد نفع و ضرر بقدر و الباس آن و اذ وضع چراغ این و بطاعت نواز و بان و سجده برین
 بسوی آن همه شرک و معصیت کبری است و بر بعضی ازین چیز لعنت آمده و در کفر مقتدر سوخته
 زبان درین احجار و اموات خود شکسته نیست احاذنا الله منه ره تا چنانکه از چوب و گار از
 سنگ تراشی و بگذارد آنکه بعد رنگ تراشیده و دیگر هیچ آنست که نام خدا بر زبان ران
 خون جانور روان سازند پس در حق هر مسلم هر چند که با کمال دور و بر کمال است که بقیع چون ناله

بروی برده شد حلال است گوید وقوع تسبیه از مسلم و عاصم و وقوع آن نزد فح التباس و دود
 عاشره را نزد این التباس امر با عاده تسبیه و اکل ذمیمه فرموده پس تسبیه فرض است بر
 فح از وقوع و عاده آن نزد اکل بر مقرر و اقل تسبیه گفتن بسم الله است و بر تحريم ذمیمه
 کافر که انما ردیم و ذکر اسم الله کرده دلیل نیست آری اگر این پنج و سه از برای غیر الله است
 بشفیه حرام باشد اگر چه از مسلم چنانچه او همچنین اشتراط استقبال در دفع بے دلیل است
دیگر حکمت زکوٰۃ بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
 یا پنجاه درهم یا شش آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب است گو یک درهم ندارد و
 نزد بعض آنکه دو جسد غذا و عشا است و رایج قول ثانی است پس صدقه گرفتن بر مالک
 پنجاه درهم یا قیمت آن حرام است و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
 بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان و دیگر اموال مخصوصه باقی است بر ملک اهل او تا بناسا
 دفع کنند اگر معلوم اند و هر یک حق خود شناخته است تا نزد خطا بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر مالک تعدیل
 نیست و قریه معلوم است بمشغولی آن قریه یا عالم آنجا بدید تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
 نماید و اگر جمل کلی است مال خداست در بیت المال نهند و امام مسلمین باید که بجای او دست آرد
 محتاج ایشان صرف سازد اگر محتاج نباشند در مصالح غرض بدل نماید و اگر در آن اموال مال زکوٰۃ
 آرد از صرف زکوٰۃ خرج کند و دیگر تحريم زکوٰۃ بر آل محمد صلوات الله علیهم از قطعیات شریعت است و مخالف این
 حکم آنچه صحاح متشکک باشد نیاموده و تعلیل بعد حصول خمس علیل و بی دلیل است و عاصی و فاسق
 بودن غنی محول صرف زکوٰۃ از وی نیست بهر حال بدید و بستانند هر که زکوٰۃ بروی حرام است او را
 استحلال آن بنا بر عقوبت عصیان مزی که رفاهیت غرض که صرف زکوٰۃ فزکی از اهل معاصی به صارت
 شرعیست و حسب است و اخذ آن ظلم است نهی است و دیگر ناشی بهاشی زکوٰۃ ندید و هر که تجویزیش
 کرده متشکک در خروج و احتیاج نیاموده و مجرد اقوال علماء در اثبات جوازش نزد متعبد دلیل و تارک
 قال قیل بجوی نمی آرد و احادیث وارده بر عدم حکمت زکوٰۃ آل محمد صلوات الله علیهم شامل ما نحن فیه است

و دیگر در خضرات زکوة نیست و اوله عامه کتاب و نیت مخصوصست با دل و آورده درین باب و
 نیت است بدان هر چه از تنش موقوفست بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی و در وجوب
 زکوة شرطست پس بر مال طفل یتیم یا یتیم یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
 بر جاهل هر چه که باشد و نه بر اموال مشتغله تجارت و حق اخذ زکوة است از زمین و اخراج قیمت عین
 بفدر روان باشد و زکوة در محل مختلف نیست هر جانب جمعی نرسانیده و اوله وجوب عین
 گواحتیاط اولی با شش حصه در آن مخلصست از شتبهات و دیگر تخلی جوانان و کودکان بسیم
 جائزست و بزرع حرام صبی غیر مکلفست و شتاب غلط بحدیث العباد و کیف شتتم و شت
 استعمال نزد ویم در غیر اکل و شرب دلیل نیامده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و دیگر
 و استعمال زرع حرامست بر مردان کم باشد یا زیاده و منع ایشان از حلیه و استعمال فضله
 محتاج دلیلست و دلیل نیست بلکه دلیل قائمست بر خلاف آن و دیگر تدای با شت یا خمر
 و محرم حرامست با دل و صحیح این اوله عامست خاص بحالته از حالات نیست و سکر که ساختن با
 حرامست و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و خمر حرام قطعیست با نجاست و دات
 نه و آب و سکر تدای بسکرات خواه بعین بود یا تبیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا با نجاست دیگر
 و سکر و بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرامست هیچ وجه جائز نیست و آلوده انگیزی اگر کبر اسم
 حرام بر بوی مخلوطست که بعد از استعمال از عین و اثر او هیچ نموده است استعمالش جائز باشد و نجس
 از بلاد کفر مانع استعمالش نبود و اگر آئینش او بر بوی است که اسم و صفت او باقیست تدای بدان
 جائزست و اگر تفصیل در غیر سکر است و با سکر است خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم
 و افطار رمضان بر ویت هلال باشد یا شهادت ندل و احدا با کمال عده شعبان و صوم یوم
 عصیان ابو القاسمست مسلم اگر آنکه در روز و روزه یک بقیه و دیگر در معنی حدیث الصوم لی وانا
 اجزى به پنجاه قولست اتوای آنها شش قول باشد یکی آنکه هر چند ده چند تا هفت صد چند
 اگر صوم که ازین همه بیشترست و دوم آنکه خدا را و همه اعمال او بگیرند اگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاصست

عجب خدا بدان تشبیه نشده چهارم آنکه حرم صبرست و صاحبان را اجتناب و پندن آنکه غیر این
 عبادت اصلا اطلاع دست بهم نمید بر ششم آنکه در وی ریاضت و دیگر احادیث وارد و حرم
 حجب به تنقیب است اللهم لکن رجب از شهر حرم است و آمده که هم اشهر الحکم و لکن این خبر
 نیز ضعیف است و دیگر شک نیست که اجواطعت با مشقت بزرگتر از اجواطعتی است که در آن تکلیف
 نیست یا اکثر است خصوص کتاب و سنت و قول جماعی است تعاضد این دعای کند و دیگر حج قریب
 از نیست قریب در احادیث آمده لکن بعد از تأدیه حج خود و انجام از طرف جنبی پس با دلیل است
 و هر چه بران از مسأله اجرت و جز آن تنفر نموده اند و مجز و قال قیل است و دیگر زن مفقود را مدت
 ذکر کرده اند که بر هیچ یک از اینها اثری از علم نیست و آنهاض حجت بقول احدی از است گویا
 باشد معلوم و فرقت نزد اعدا از نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بتفرع و عدم نفقه اول آمده
 و نزد مزنی به یغیر و بسوی زوج اولی می تواند شد بنا بر طلاق نکاح بفسخ و در مفقود و دیگر زن را
 می رسد که اگر شوی کامین او نمید باردی می متنش گردد و بادی بها شتر نشود چه این مهرش بفسخ است
 و احتمال فرجش به همین صدق بوده احق ما یلزم الی فاء به صا استلتم به الفرج و حاکم را نیز
 که کامین زن از مال شوهر گرفته بپا و خواه قبول کند یا الکار نمایا چه این دین اهر دیون است
 همچنین اگر شوی نقییر است زن می تواند که از وی متنش شود تا آنکه کتاب نموده مهرش بدست او
 و عرف مردم در مطلق مری دلیل است اعراض مخالفه مناسج شرع بر احدی حجت نیست و دیگر طلاق
 یا فسخ بودن شفع اختلاف است هر طرف گرویده ما شایسته کرده آنکه علامه شوکانی رخ نیز هر دو
 شتافت و گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این دلیل است برست علم عبور و
 رضی العتبه و لکن فسخ بودن آن طلاق فی الکلمه رحمان دارد و اگر نوی بخام نزد بعضی شایسته
 و نزد بعضی یکجائی و ثانی اظهر است و چه مجسمه از برای ارشاد در اینجا موجود نیست و دیگر در نفقه
 نفقه واجب زن بر شوهر آن اختلاف کرده اند و به مذکوم پیش آن را پیچیده و حق است که تعدیه
 درین باب نیامده و آنچه مدست بهین کفایت است بقدر حد و عرف و بارجا است به نقییر

مقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواساتش کند و تصرف در او فواید قابل و شل آن بجز
 برگ تمبول و طیب و شانه و کحل و مانند آن مراعات نماید و این مختلف است باختلاف اشخاص و عادات
 و احوال و ازمان و اکنه و عسر و یسر و وجع و حر و خنک و جب و بنفق از برای ستحق النقعه بآنقدر است که گاهی
 باشد او را معرفت و ناگزیر است حصول مال از غیر راشدات بدلیل و لا ینفع فی السیفه کما احوالکم و در
 زمان هوشمندان کمتر اند و گویان بسیار و خود مختل را شدات ایشان نیز عقول رجال باشد تا بسنها
 اینان چه رسد و دیگر حدیث یکف و قد قیل دلیل است بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر ضعیف
 اوست و شهادت یک زن کافی است تا شهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
 کار بستند و بنا بر عدم مبالغت بدان در محرمات شرعیه افتاده و دیگر زمان در عهد نبوت تبریقات
 و متقنات و متلفعات بیرون خانهای برآمدند و بساجد نمازی کردند و مرا و بعدم ابد ازینست که در
 قرآن شریف واقع شده مواضع زینت است و دلیل بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم نیست و آنست
 حجاب خاص و درباره از واج مطهرات آمده نه در حق زنان است و قصه فضل و تشبیه در حجه الوداع در
 آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر با جنبه بدون شهوت حرام نیست نزد
 بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کفن دست و دست و در دلیل بر
 عدم جواز نظر بعض دیگر و آورنده آری امر بنقض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخطوبه ثابت
 شده و بر نظر طیب و حاکم و شاهد دلالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کند تا موضع حیات
 را از وی ببینند و دیگر امر بوضع جوارح که در بستان یا در ع و نحو آن برسد ثابت است در حدیث
 و شامل هر جائز باشد و بر دو طرف است و کما فی کل خلاف در آنست که از طرف
 آوی باشد مثل سرقه و اسفاد زرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزرع گو
 ممکن از راعه باشد و کما فی بیع و فایده بیع رجا و هر دو را صورت است که در جای خود ذکر یافته فراجمع و تا
 صنفها که مجاز و لم یجز و دیگر بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در
 اجناس متفق ذکر کشتن چیز آمده پس را منحصر باشد در همان اجناس است که در زرقیم و گندم و جو و

و قیاس بر آن خوب نیست بلکه خوف آنست که در بیعت افتد و بیک در اعراف متعارف واقع
در اعراس و خنای قدوم آئب از سفر حج و غیره و اجتماع اهل بیت در مسجد یا مسکن قول فصل
آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیست جائز و اگر مثلست بر آن ناجائز مثل
تغنی باصوات طرب یا فرامیر حضور با ده وادارت آن و در هر چه اشتباه رود و استیلا و ازان واجب
و بیکر تصویر جاندار کشیدن سخت حرامست بهر پنج که باشد اوله صحیحیه کثیره طیبیه در ثریه تحریش دارد
شده و بنی از تصویر کشی مختصست بچوات و حکم تصویر احواد است اگر چه صورت ین غیر با صلوات بیکر
انبار چرنا باشد و قرام نائشه دلیل بر تجویز صورت نیست بلکه تصویر بر صورت حرامست بهر حال و چه که
آنرا فراش کرد وی گویا انکار بر منکر کرد و با ستمانت وی پرداخت و بیکر آنکه گفته اند که تحریم مطلق
سمع با جماعست این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر خلاف آن قائمست و اخبار و آثار بسیار
در جوازش وارد شده و در حرمت معارف و آلات لهو و لعب خود بخنی نیست مهذا اتقی کستی
که اوقات خود صرف این کار نمی کند و نه انکاری کند خصوصاً درین زمین سیئات سمع سلف
مشتمل بر ایات ذکر حرب و ضرب و بدح صفات جود و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشبیب
بذکر دیار و مواضع و وصف انواع نعم می گردند قصائد سبیه و حلقه و نحو آن غالباً همین حالت را
و امر و زاشتمالش بر ذکر قدود و خدود و دلال و جمال و جبر و وصال و ضم و شرف بلکه تنگ و
کشف و معاشرت عقار و خلایع عذار و وقار باشد فاین هلا من ذاک و بیکر پوشیدن جامه
سرخ بخت مردان را حرام نیست حله حمراء از همین جنس بود و مخطوط چنانکه ابن تیمیج گمان برده بلکه
هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته و زنان را همه ملوین درستست و استعمال
خود از فعل نبوت ثابت شده آری سرخ که از عصفرا باشد حرامست بر مردان و بیکر هر حلیه که بکار
رساند خواه آن را در بیع و شرازشند یا و غیر آن حرامست مگر حلیه که شرع بدان وارد شده
مثل ضرب بقکال غرض که حلیه مقتضوست بر مورد و قیاس بر آن جائز نیست سماحت مردم در
حیل کار تا آنجا رسانیده که نبیره شریعت در نقه رای حیل گردیده و نفوذ بالله من جمیع ماکده الله

و دیگر هندوی حرام نیست چه ز زائد و در برابر اجرت ابلاغ است نه بر عین نقد و احتیال و در جوازش
غیر ضرر و خصوصاً درین عموم بلوی و کراست هندوی بهین جهت است که منفعتی باین قرض می کشد
یعنی آئینی از خطر راه و نزد اشترط این منفعت شبهه ریاست پس چرا شرط کند و دیگر بر با خواجلی باشد
یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از اوای سد ذرائع باشد و بیع حلیه بنفقه
ربانیتست بلکه اعمال عام است بر عمل او و دیگر بر حیه دران در شراعت حلیه باشد یا تعلیق یا وقت
یا وقت باطل است شرعاً با دلخا ص و عام نیست و بصیت از برای دارث بعد از نزول فرائض
شرعیست و در مسئله عول و قول است شوکانی روح بسوی هر دو رفته لکن آخر تبیین بجا نبوت
عول نموده و دیگر چهار شرطهاست اگر دست بهم داد جهاد است در نه فتنه باشد و جهاد فرض کفایت
بر اهل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با خلاص نیت و اعلای کلمه خدا و از کشتن زنان و
کو دکان و شیخ فغانه و امثال ایشان نمی آمده پیش از جهاد و دعوت بسوی سیکه از سه خصال
لازم است و آن قبول اسلام است یا جزیه یا سیف و دیگر رضاعی که اقتضای تحریم می کند پنج خصوصیت
نه کمتر از آن و مدت رضاع و وسال است پس پس و در ثبوت آن سخن زنی و احادیس می کند کیف
و قد قیل و دیگر آیات داروده در زیادت و نقصان عمر متغایض یکدیگر نیست هر یک را محل حکمت
و از اسباب و رازی عمر است صلح رحم و تضاد و گونه باشد سلق و برهم و دیگر اتصاف با ایمان
در حالت تمکین بشکر ثابت است لقول تعالی و حایو من اکثر هم بالله الا و هم مشمکون و این
دلیل است بر اجتماع شرک با ایمان و شرک کبر کبر است و غیر مغفور پس در اهل شرک می توان گفت که
حایو من اکثر هم بان الله هو الخالق المرازق الا و هم مشرک بالله بما یعبده من الاصلنام و غیرها
و اهل تفسیر را در آیه مذکوره و زاده تا و ایل است اینکه نوشتم ارجح اتوال است و اساعلم و دیگر سفت طبقه
بودن زمین مسلم است بنص کتاب سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات ادا دم و خواتم اند نشانی این طبقه
ظاهر پس جزا اثر این عباس که متر و دست میان صحت و ضعف سنا و متن دلیل و دیگر بران موجود
نیست و اثر صحابه در اثبات بچرا عیان اثر سه نژاد تا آنکه مرفوعی صحیح بیاید و رفع اشتباه فرمایند

در اشغال این مسائل از باب علم لا یضر باشد و دیگر حلال بین است و حرام بین و میان هر دو
 شبهات است و در تعیین مراد شبهات اقوال بل علم مختلف آمده و حسن بیان درین باب
 تقریر است که در دلیل الطالب مرقوم است مقام تنسیح ذکر آن نیست فراجع و دیگر است محدود اسلام
 را حدیث نفس مقهور است مادام که از زبان نبر آورده و بموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
 و خواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد و خواه کوتا بود یا دراز و خواه دیر یا ندر یا شتاب رود و خواه در
 آن بر نفس سیرج باشد یا بترخی غرض که این همه احادیث باقسامها و اختلاف انواعها معفو است و
 تفصیلی که درین باب کرده اند دلیل مساعدت آن نمی کند و دیگر بنا بر اسلام هیچ چیز بوده یعنی هیچ
 از اینها ستون دین است و ناچار همه با فراهم نباید اسلام تمام است پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزای
 بدون احتمال در صورت وجوب شرعی لازم است و هر که کرد و ناقص کرد وی گویا آن را نکرد و اگر جاهل
 از وجوب اتیان بر آن حسیه فنی دانند که آفتونش لازم است امید است که معذور افتد و نه تارک
 نماز عمد و مصلحت نقصان ارکان و نحو آن در حقیقت کافر و غیر آتی بما مور به است و الله اعلم و دیگر تفسیر
 نبوی از برای آیات و احادیث صفات همچو ————— قبض ارض و سما بیان
 سبابه و ابهام و کشف ساق و زحشر و قول جنم هل من هنزید و نحو آن همه حقیقت است نجاست
 سلف درین باب جادو ایمان باور و رد بقول بیض سپرده اند و خلف تبع ایشان در واز و تاویل کشاده
 و حق همانست که سلف بر آن گذشته اند و دلیل بر وجوب تاویل نیامده و اگر نیک بشکافی دریابی که تاویل
 نوعی از کذب است هر که را از تزییه باری تعالی آخسته همان این صفات را با ظاهرا ساخته تشبیه کار
 سفه است و تعطیل عرف اهل رای و اقرار با بیان و اقرار آن بر صورت مردی و داده سلیقه لایزال بیان
 و همه صفات را درین باب حکم واحد است دیگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
 کفار متعرض جان و مال آنها نیستند حکم مستان دارند آنها را اگر فتن مال شان بی رضای شان
 بغصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که تسلیم نهند و بیست چون آنها متعرض جان و مال مانیستند
 فتن حق بمکارم الا اخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد امان آمده مال شان بخصم یا سرقه برده آنها را اگر نقض سنه الله دار و جانوست از اینجا باید رفت
 اگر کسی بی بطریق قرض از کافری چیزیست بگیرد و بر وی ادای قرض واجب است تا بعد از اتمام نیاید
 و اگر قصد ادای قرض دارد لکن او را وسیله نشد و موقوفه و دست آخر نشو این حیل از برای گرفتن
 قرض سودی از کفار این دیاری تواند شد لکن از تکلیف آن اوقاف بیست و اندر اتم و دیگر
 لفظ مفروضه چنانکه بعضی فقرای کنند سنت صحیح بر آن دارند گشته بلکه نقل محفل دال است بر آنست
 آن جناب به بنام او کلامی در کمالی بر وجهی باید که جناب نبوت صلوات علیه است فرموده و تصدیق شد
 که نشانی ندارد و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلام است بعد از تکرار آن
 سنت گذشتن و دست بدست زدن یعنی چه و چون الله گفتن یا تونیست بود و حق حق
 سخنان سرزدن چه چشم جائز می تواند شد و ذکر بدون جمله مفیده عمل باشد و دیگر روز نشستن از بر سر
 در و شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است ساغنا و خلفا
 و لامضای قرضی اصطلاح همواره در خط و رسوم این خدین کرده اند و مقصود بر آن قصه اولی است
 پس بس غایت آنکه نزد مور و مور بر آن آنچه زخورد تکلم است بر آن تفقد نماید شلای زور و
 صلوات و حق و آن صلی الله علیه و آله سلم و رحمة الله و حق الله است بگوید مانی از این تلفظ
 در میان نیست و لکن باید که راست رفو ابتداء قصه با وجود حصول فهم مراد داشته و خود شال
 این کنایات در سنت صحیح ثابت است و دیگر نزدان زنده تقریظ است و ستایش مرده تا بین اگر این
 موج راست است جائز باشد هر چه که بود خواه بدسان یا بدینان چنانکه در او اخراجت می کنند و اگر
 ناراست و در تایید خلافت سنت است نهی عنه است و سلبی او را که از رجوع بآنجا این مختصر ظاهر
 میشود و درین عصر اگر این رسم را یکی از یامین از مردم بماند باشد از الله تعالی فریاد که طلب مفاسد
 بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفل و دیگر سرفات شرعیه در حقیقت همان است که بقصد و عمد
 و هر چه توار گشته و مضنون یکیه همایه مضنون دیگر و واقع شده ام سرقه بر آن صادق نیست و
 هیچ خندان ازین توار محفوظ نمانده است الا من عاهد الله لک بعبادته و ناسرکامل را بنا بر کثرت حفظ

و تداول مبانی و معانی این حالت بیشتر و انگیز میشود و قاصد و ناقص را کمتر دست بهمی دهد و بهر جهت
حال سرفات کلامیه و در هر دو صورت مجوده و مذمومه موجود است و ماخذ این نامه کفیل بیان اوست و
سخن خوانده نظم باشد یا شریک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و معصوم است بعصمت اسلام که
نمی رسد که دست تعدی دران بی طبیعت نفس بخورد و راز کند آری سخن و رفتار است بهر که خواهد
همه نماید و عطا کند یا نفعی ازان در نقل و عقل نیست و دیگر اقا صیص اولین و آخرین از انبیاء و رسل
و اعداء این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست
و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل دست بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی
در پیرایه کلمات ربانی است فارغ از شکل و صفا مطلع الهلال و دیگر در حدیث رفع
خطا و بیان از است اسلام مقال طویل است اما جمیع طرق و روایاتش قاضی است بآنکه حسن بغیر
باشد و این قسم حدیث محبت است در مانحن فیه پس بدلولش صحیح ثابست و این هر دو امر با اگر
فکر ازین است مرفوع باشد انشاء الله تعالی و دیگر در مقرر ارواح بعد از موت بهشت مذہب است
ارجح آنست که جانهاست مومنان در علیین است و جانهای کافران در جحیم و مواضع دیگر مختل و
شیاطین مستطع بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیل برین حکم در مرفوعی نیامده است و دیگر اسلام انقیاد و ظاهر
را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیه دل و تصفیه اندرون را اول را شریعت دانند و ثانی
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و حقیقت خوانند و کلیل سنت صحیح بر هر سه است
و محصول و تداول هر واحد معلوم پس هر چه از انها موافق ظاهر کتاب و سنت است از ان بندگان بایک
و هر چه فهم آن بدالاتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن التزام یا دلالت النص و اشاره النص و
اثور و قبول از سلف صالح نیست اتفاقا از ان بهتر است از انتهاض برای آن و کیف که معیا حمله
نظا و باطن اول سنت و خصوص کتاب است پس پس هر چه درین هر دو میزان سره آمده است
و هر چه کاس نمود کاس دست قائل احسان و سب اعلی و از انرا نازل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر

بوده اند و صد و کرکات از ایشان منصوص حدیث و قرآن است اما در اختیار ایشان نیست که شفا این
 جماعه و الهام این عصا به و منامات ایشان حجت شرعی نبود و دیگر مال کتب بزرگ و بزرگوارهای اخبار
 حرام است و اخبار زنگار را کمال باطل و وجود این حرمت و بطلان در اخذ این مختصر مذکور فراجعه بلکه اگر
 پرچه اخبار سراپا راست گفتار باشد تا هم خالی از کراهت شدیر نیست و اما یک باین وسیله نیست
 اگر علم قطعی نباشد باری در شکی بودن آن شکی بر بنا و قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا و کرم
 چنده دادن در مواضع اباحت و اجرائز است و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر طبیعت نفس
 بدون اکراه و اجبار باشد و رن اخذ آن بشدت و در ملاست بر تارک دی از وادی معاونت بر اثم و
 عدوان است و صحت آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طبیعت نفس و سه
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصائی یا سولگی چنان باشد از اکل اموال باطل نبی آمد و گوید
 زیدید و فرمود خفیه اند و در اصول معتزله و میل و از بد بسوی تفضیل و مانع اند از سب صحابه و پیغمبر
 اهل سنت و جماعت لب بکفر این هر دو نگشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح نموده اللهم
 آنکه ضروریات دین را انکار کنند ورنه مجرب و بعت زیدیت دلیل کفر و اوج نیست ملوک و ائمه زمین
 کبش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر و سید ابن اسیر و علامه شوکانی که این هر سه مشایخ
 سنت و مجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا و فروعاً در توالیف خود از پنج برگ نهاده و دین خالص اسلام
 را که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهر است و حجتی تنقیح و تصحیح و ترجیح فرموده که جاحدی را مجال انکار و
 مبتدعی را موقع فرار و دست نماند و الله یختص بر رحمته من یشاء ۵ اذ انضیت عینی کرام
 عشیری ۶ فلا زال غضباً ناصیاً لئامها و دیگر حدیث تفسیر در اسلام به است طریق مروی گشته
 و غالب طرق اضعیف بلکه کمتر از آن است اما مجموع طرق خود منتهض است از برای استدلال و
 حسن لغیره است و الفاظ مختلفه دارد و در آن ذکر چهل سال و چنجاه سال و شصت سال و هفتاد سال
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و رفع نقائص هر عدد مذکور شده
 تفصیل از ماخذ باید جست و دیگر موتی را در بر پنج چند حال است یک سوال منکر و کبیر از رب نبی

بودین دوم خداست یا نعیم بیان رفتن هر دو سوم هر جن امتناع جریا بر مانی چهارم عرض مقعد در
 صباح و مسا و جالان و این باب خیلی وسیع است تا کتب معتبره این فن از نظر مومن نگرد و وقت
 بر جمیع حالات اندک و کثرت است اما خلاصه این علم کنانند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت
 حالات عالم برنج و مسا و آلات آنجا بهمانه بزرگ را بنبه شکم ساخته و در خود نیا طلب انداخته از
 برکات اسلام محروم گردانیده است گویا خود بعد از این خانه فنا دار بقائی نیست و در مطای
 آن فی الجمله ضعف عقیدت است بعد از رجوع سینه سینه و علم و کبر و قوت فرست
 آنچه متحقق گشته همین قدر است که این صنعت منجی الباع محمد حرم است و صاحبش منعم و مودع شایعین
 می شود و در زوال بیان خود مجبور است و کمتر است که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
 دست بهم دهد و اصل این عمل متصل است بشیاطین و مد سلیمان علیه السلام و دیگر سرزمین را که
 یکی از دراک غیب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام است بر مسلمان و از اصناف
 مجرمه محسب است و هر چه بدان معلوم کنند مومنون و مظلون است گو در بعض احوال مطابق واقع
 باشد لایعلم الغیب الا الله و در کفر که معتقد محبت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و گوی
 در کثافت و بیضای و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سوره نوشته اند غالبش موضع و بی اصل است
 و اقل قلیل ثابت و بنا و ایرادش بر تسایل در اخبار فضائل اعمال است که چشم و گوش بند کرده
 بدان آویخته اند و نه معلوم است که احکام شرعییه بقای الاقامت است فرقی در میان واجب و
 محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن مجید
 اجر معهود است اگر چه معنی آن نمی نمایند و همراه هم معانی اجر مضاعف نقد و ثوابت باشد و هیچ عمل
 قیام برانید اسلام بزرگتر و افضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تا لی گویا به زبان است با صاحب کلام
 و بعد از آن کثرت در دست پس پس اینچنین است از دیگر ادکارا و دیگر معتقد و تفسیر
 کلام الله حقیقت شرعییه است پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغوییه است بعد تفسیر صحیح
 سپس شعر و سخن و گویا تادیب بهال که در عرفش جراتان مانند در مواضع خاصه از سنت مطهر

ثبات شده علی العموم پس حق درین باب اقتضایست بر ثابت از شارع و قیاس را در آن گنجایش
 نیست بلکه خود وقوع این تاویب ثابت را نیز خلاف قیاس و اولیای شرع گفته اند اما چون شارع
 علیه السلام بر خلاف عموماً نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را بدان ایمان آوردن
 و بران اقتضا فرمودن واجب است و دیگر مجموع آیات منسوخه پنج آیه است نزد اکثر و نزد بعض
 اند ازین هم کمتر و کل مجمل احادیث منسوخه ده حدیث است نزد اکثر و نزد بعض محققین ازین هم کمتر
 و مواضع متفق علیه اهل علم از راجحین است و در بیان آیات را تا با قصد و احادیث را تا بمباین رسانیده
 و کار بر عباد اسلام دشوار ساخته و این منسوخات مرقوم است و را خدا این مختصر و دیگر برقی بالفاظ
 کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلا شبهه و بشک ما دام که تشتمل بر الفاظ
 شرک و کفر نبوده و تا هم معنی غرض است و صند الا وفاق و تعلیق النفا و ید و اما استعمال جواهر
 از گانه و جز آن لمیس تعلیق و اکل پس اگر از برای معاجی بشهادت طبیب حاذق است حکم تداوی
 دارد و تداوی جائز است اگر چه تفویض انشلی است و اگر حکم نجوم بنا بر قمر اعداد و جلب منافع میوه
 پس زینهار گرد آن نباید گشت و روایات مروری در فضائل جواهر میوه و پادشاه است و ذات او همین
 طبیبان بیار باطن اند و احدی از عافیت شماران اهل حدیث و دیگر شعور و تقابل
 و حاصل نفعش و زائر و تسلیم خود و شنیدن آذن ایشان را ثابت است با در هیچیز نیست مگر و لکن این
 حالات مقصود را در بر موافق و خور و قیاس علی سبب دیگر نمی توانست بشد و تنها است و استقامت از
 نقاب برین سماع و شعور قیاس با الفارق و دلیل بی شعوری است از مدارک شرعی و کیفیت استدلال
 اسلامی و آمده که میت جواب سلام از برای گوید و دیگر زیارت قبول کردن است بلا شک و شبهه و بدان
 امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع الذنبین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلی
 و حق کسیکه موجود است در آن بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از برای این کار کرده و منافع و نسیه در
 زیارت بسیار است از هر دو دنیا و غربت و آخرت و دنیا از برای میت و اتعاطی بحال و غیرت
 بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

یا شادوست و غالب الفاطوی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن از برای آن
 و لهذا سلف این سفر اختیار کرده اند و متعذر فرمایند و بخوان ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا
 کجاست برسد بهینه شد وی غالب است. چنانچه از برای سجد شریف نموده و زیارت در آن سطوی است
 و باین طریق نزاع از میان بر میخیزد و روایات رطب یا بس این باب با هم متناقض و متطابق می گردد
 و الله اعلم و دیگر جناب نبوت مسلم قرن اخیریت ستوده و همین قرون سلف این است
 و رسوده و زمانه بعدش هر چند خالی از خبر نبوده اما شتر در آن غلبه داشت و این قرون را تحت
 نموده اند و در این قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بیست سال است و
 قرن تابعین از صد و یک تا هفتاد و سال و قرن تبع تابعین از هشتاد و صد و بیست سال است
 احوال تغیر شد و غربت اسلام آغاز شد آن گرفت و فلاسفه سراست خود برداشتن و اسلامیان نقل را
 با عقل آینه کنند و رشد آنچه شده و آنکه در بعضی روایات ذکر قرن را بجمع آورده سندی ضعیف است بحجت
 نمی آید بحجت تقلید و بخوان بعد از متعنه همین هر سه قرون مشهورها باخیر خلل اند از صرافت دین و
 محضت اسلام آمده و دیگر نقل نبوت را خواص منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن به خورش خاشاک
 رای و روایت آورده و حمل درین باب تبرک است آثار صاحبین و لکن این مسلم مقصود است بر
 ماورد بقیاس نمی آید و علی انحصار آن نقل نقل محض بوده اصل تخصیص نقل بی سود است بلکه
 ع نسبت هر چه بگذارد بر سبب باشد صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نقل
 دست بهم می دهد از خبر و بسیدان پادش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی آید چه در کار و بار ایمان
 نجات اخروی بر دین پرستی است نه بر اثر پرستی نقل باشد یا دستار تومی سر باشد یا رشته پیچیده
 تو تا که گو مردان را پرستی + بگرد کار مردان گردستی و دیگر احادیث محتج بهادرا حکام قرن
 هجاست که بصحت رسیده باز آنچه حسن است با اقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منع شده باز
 ضعیف بهتر از رای قولیت و چون احکام اسلامی مستلزمی الاقدام است اثباتا و نفیایس
 قبول منافع و فضائل اعمال مطلقا بدون کشف از حقائق اسانید موسانید بے دلیل و غیر مقبول است

و دیگر خفای که موجب ظلال عرش است و احادیث صحیح و حسن و ضعیف بدان وارد گشته و حفاظت آن
 بحکم و نقد آن پرداخته شود و در خصوص میرزا این خصال در مآخذ این مختصر اول و آخر مذکور است
 اجماع اینها بخت خصلت باشد امام عادل شایب ناشی در عبادت مردود است بمسجد و دستار
 یکدیگر محض براسه خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب و جمال ^{بخت} محض صدقه همین از
 شمال تا اگر خدا در خلا با یکا و در بعض احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده و دیگر خصال کفره
 ذنوب متقدمه و متاخره زیاده برسی خصلت است بعض در طهارت و بعض در نماز و بعض در تائین
 و بعض در نماز چاشت و بعض در قرائت بعد صلوة جمعه و بعض در نماز تسبیح و بعض در فضل صوم
 و قیام رمضان خصوصاً عشره اخیره و صوم یوم عرس و ابلال از ایلیا و ج خالص نماز در مقام
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوره شتر و تعلیم قرآن با واد و فضل تسبیح و تکبیر
 و تملیل و فضل غزو و رباط و ادب و قنود عی و سعی در حاجت مسلم و ترغیب در ازایثار از راه
 فضل مرض و غربت و فضل مصافحه و محقق لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از
 اتیان بارکان اسلام و استغنای عرام و مکروه و مشتبه و اجتناب از شتهات بنا بر حفظ از وقوع
 و حسی که عبارت از شتهات است ضروریست از ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل است
 و بعض در شرب و پاره در لباس و برخی در وطنی و دومی آن در مالا بهیسه کتاب التقوی را
 از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح است و دیگر طلب روزی حلال فرض است
 بعد از فراغ فیض و بهترین کسب کار دست خود است و او علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره
 می ساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی بنجار بود و دیگر غالب صحابه تجار بودند و انصاف
 گشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه می فروختند و روایات حدیث را نیز فرو می برد و واقع تجارت
 در اسلام غرض است نزد وجود اسباب و شروط آن هل اد لکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
 الیم و دیگر بر احرام است در بیع و قرض و کبیله البیت از کبار منکر متشکاف باشد و اخذ و جرآن
 محاربه است با خدا و رسول و ربا و گونه است یکدیگر را نسیم که تقدیر آن بهیسه فروشد دوم ربا فضل که

اندک را بسیار فروخت نمایند و دیگر شعر کلام موزونست حسن احوست قبیح اوقع جناب نبوت
 مثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاغت وقت در آن کرده باشد
 و شعر حکمت است و بعض بیان سحر بود و دیگر ریاضت معطل ثواب عبادت است و خفی است از
 سبب نخل ذائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی دریافت می تواند شد و دیگر
 غیبت یعنی غایب عیب کسی گفتن هر چند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت
 برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جزآن نیست
 نیست مگر گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بد گوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد و دیگر
 غیبه یعنی سخن یکی دیگر را رسانیدن که موجب ناخوشی با هم آمان باشد حرام است
 سخن چین را تو اعم چاره کرده که تا من خود نگویم او چه بیند ولی از مفتری نتوان برآمد
 که او از خود سخن می آفریند و دیگر کسی را دشنام دادن خود بزبان باشد یا اشاره سزا شیم
 یا ابر و یا دست یا مانند آن سخن است و دشنام مومن کفر و خندیدن بر روی کسی بر طریقی خوب
 یتک حرمت او باشد حرام است و سب و دشنام و دشنام زدن بر کسی که صبح باخت نفس
 در دو با خندیدن و آنحضرت صلوات الله علیه بر مرد و حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
 و کوبه گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت مسلمان از تو زیاده است اما مردم درین
 کار اطلاق عنان کرده اند گو یا این شریعت را نسخ پذیر داشته و دیگر دروغ علی الاطلاق حرام است
 و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای اضاغله
 اهل خود یا دفع ظالم رواست و تعریف بهتر است از کذب صریح و بی حاجت تعریف هم مکروه است
 و دیگر هر حکم موافق قرآن کند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد ارجاع
 آن بشرع واجب است شرع بهر چه حکم کند گو خلاف طبع باشد آن را طبیعت خاطر باید پذیرفت مکروه
 گرفتن آن کفر است بلکه مستلزم انکار شرع و رضا با حکام طاغوتیه و ولای امور که برخلاف شرع
 باشند نیز همین حکم دارد و دیگر عیب نگه کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیره را خفیه و استن

و داشتن حرام است اعتبار خاتم راست و خاتم معلوم نیست که چه خواهد بود و سعدی فرماید **س** مرا بپرس
 داناس مرشد شهاب پد و دانه ز رز فرمود بر روی آب بیایک آنکه بر خویش خود بین مباش و اگر
 آنکه بغیر بر بین مباش و دیگر تفاخر با نساب حرام است و همچنین تکاثر بآل و جاه عربی را بر عجمی
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی آن اگر صکه عند الله انفاق که نفس است در محل نزاع و بگری
 قضاة و اهل اقتدار و علماء و غزوات را رزق از بیت المال باید و او بعر و منی بقدر کفایت تأثیر
 تا اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نیاید و دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست
 و نزد فقها کنیز و ام ولد را جائز نیست و خوات با جنبیه حره باشد یا داده حرام است و دیگر غلام و کنیز را
 عذاب کردن و طلاق در گردان انداختن و زیاده از طاعت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی
 این بود الصلوٰۃ و ما ملکت ایمانکم و دیگر تراشیدن ریش که از تنبیه کم شود حرام است و اگر
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چیدن موی سفید از ریش و نخوت آن کوه و گذاشتن ریش و
 تراشیدن سبیل یعنی پست نمودن آن و ناخن زدن و موی نعل و موی نهانی سنت است و دیگر در آن
 بحام مردان و زنان را جائز نیست لکن با پرده و از ار و بدن کشف عورت و دیگر امر بعر و منی
 نبی از منکر واجب است بر هر فرد از افراد است بمقدار قدرت منکر باید است تغییر دهد اگر توانا از آن
 منع کند و اگر این هم نتواند یا سفید نماند یا لکه کرده دارد و گفته اند که اول کار امر است و دوم علم
 و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع الفقام الظالمین و اگر اینقدر
 هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت و دیگر حب فی السد و بغض فی السد فرض است
 اهل بیت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از دل دوستی آردی روز قیامت
 همراه دوست خود در دنیا باشند ان کان خیرا فخره و ان کان شررا فشره المرء مع من احب
 و دیگر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن تحب یا سنون یا واجب و انکاش و کفران نیست
 معصیت و حرام است هر که شکر بنده نکرد و شکر خدا نکرد و شکر صید مزید است و تید عبید و دیگر نشستن
 در مجلس علماء و صلحا و فضل است اگر میسر شود و در عیال بهتر است مرا و با علم و صحیح کسی است که تشنه

کتاب و سنت و جنت از هوی و عیت بود و دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا ص
مکرده است و کثرت تفسیر تحریف کثیر التعلیل حق مردم است بقرین جوت و اسعد ناس است بشفاعت است
درین شیوه اهل حدیث پیشرو طواف مردم اند و دیگر مردان را تشبیه زنان در صورت و سیرت و
زنان را تشبیه مردان و نیز تشبیه بفاق و کفار در مواسم و عیاد و مراسم و نحو آن حرام است و همچنین
و مست گرفتن اهل کتاب من تشبیه بقوم فحش منهم و من یق له و منکر فائده منهم و دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز است عبادت یعنی بیارپرسی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشبیه عاقل و نصیحت کردن و در حضور و نصیحت و آبرو سلام واجب است و دیگر کبر
راست و جبهه است یکی اگر کبر از آن کفر و شرک است بخدا و قریب آن تقاضای غلبه است درین امر بقادر و در قهر
شده اند و جنگ و قتال و دولت همه را عذر بسته چون ندیدند تحقیقت رده افسانه زدند و مردم را
حقوق خالصه عبادی نمی نمودن بجان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش
او تعالی حقوق خود ببخشد و حقوق بندگان نبخشد و سببش در پی آزار و هر چه خواسته کن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست و ستم حقوق مشترک که در احادیث آمده مثل عقوبت و کذب
و قتل نفس و سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محضه اکل مال یتیم و اکل ربوا و فرار از
ضعف و حجر کردن و فرزند کشیدن و زنا با زن هسای نمودن و زوری نمودن و راه زدن و بنی برانام عادل
کردن و دیگر مرج فاسق حرام است بخص حق تعالی بران خشناک شود و عرش عظیم بزر و از اینجا
قیاس مرج کافر میتوان کرد که در چه درج از حرمت و شناعة خواهد بود و دیگر هر که بر دیگر لعنت
کند اگر آن کس در غرور لعنت نیست بر گوینده باز گردد الا فنی فواره لعنت همین معنی دارد و ب
صاحب کرام حرام است و عیظ ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه همین شریعت است که در خدمت صلی است و شایع ملت رنگ دیگر سپیدی کند و تعبیر
از آن در شرح بلفظ احسان آمده و این قریب فوق مرتبایمان و اسلام است بخص حدیث چون
دل از او بیزش و آمیزش تن و علم که با سوسی الوداشت پاک شد و زوایل نفس را به بر طرف گردید

و از تو اسرار بائی یافت نفس مطهر گشت یا ایها النفس المطمئنة اسر جی الی ربك راضیه
 صرضیه **س** زاهدیاد و موت شهیدان عشق بین به کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد
 طوبی لک از ملائکه رحمت خور و گبوش به هر دم ندای ارحمی از آسمان رسد نه چون اخلاص
 دست بهم داد و شریعت و حق او با مغر گردید و جلالت ایمان و اسلام دریافت و بشاشت آن
 ساری در همه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید و رکعت او بهتر از رکعت
 دیگران شد همچنین صوم او و زکوة او و صدقه او و عباد اعمال خیر از مرتبت قرون ششمین مشهور اما بانجیر
 و فضیلت محشین براغیار بخت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است **س** تو کی بدولت
 ایشان رسی که توانی به جزین و در رکعت و آنهم بصبر پیشانی تو را باطن نبوت از رسمیه صافی
 صلی متبع سنت و شایخ صوفیه صافی ملت باید بست و سینه بی کینه خود را بدان کاشانه نور الهی
 بایکد تا هر خیر و شرف فراست صحیح در یافت شود ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
 اولیا و شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا بکار
 و محبت حق بفرایند و هر که متقی و منتظر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاءه الا الملتقون
 نص است در محل نزاع و دیگر گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که
 باجماع صحابه ثابت شده همچنین قذف عائشه صدیق رضی الله عنها و فضل مرتضی بر صدیق متبع
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال و چون کفر اینها ثابت شد بائیه
 معالاکفار باید کرد و کذا حکم انوارج والنواسب و هم کلاب النار و دیگر قافله حادثه منکران است
 که شهادت به برات و پاکدامنی او داده و حکم او حکم مرتد است در خورد قتل باشد و دیگر تقضیل چنین
 بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی در جهاد سیف و سنان و فن قضا و کثرت
 علم حدیث و شمیمت نسب و ختیت حسب و زوجیت بتول قطعی است و همچنین در تمام اسلام
 عمر بکلیه فضیلت ششمین در تشبه بنبی صلازم از جهت سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج
 احکام شرعیه و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نجات آنست که این هر دو بزرگ

در جمیع امور پیشقدم جمیع صحابه کبار اند و همین است مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم ابو بکر و عمر
بر علی مجمع علیه صحابه و جماعت است و درین باب دیگر تفصیل در گونه ست یکی آنکه مرتضی را بر
شیخین فضیلت نهند لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان و بحث مناقب و مناقع اینها و اتباع روش
و طریقه و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضاند بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشد
چنانکه اهل سنت با وجود تفصیل شیخین بر جناب مرتضی بوجهی که مذکور شد کمال تسبیح و تعظیم
و نهایت الفت و عظمت و اقتداء بقول و فعل و طریقه آنجناب دارند و این قسم از تفصیلیه دخل
سنیان اند و خلاف ایشان با جمیع اهل سنت در رنگ خلاف اشعریه یا ماتریدیست چنانکه
از قدام اهل سنت و صوئیه برین روش گذشته اند مثل عبدالرزاق محدث و سلمان فارسی
و حسان بن ثابت و بعض صحابه دیگر و در تفصیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع آنها
طریقه و کافی دانند و شیخین و دیگر صحابه را بدین گونه لکن با آنها سرکاری ندارند از قول او تبرأ
هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدعه اند در اهل سنت باین عقیده احدی نگذشته و دیگر علماء اهل سنت
در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء را و از انصار و متفشیان فقار حرکات و جنگ و جدال او را
با جناب مرتضی حل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بجمع روایات
صحیح و برافته اند که این حرکات و سکناات او خالی از شائبه نفعانیت و حمیت جاهلیت و تعصب
امویت نبود پس نهایت کارش آنست که از کتاب کبیره و بقیه کرده و فاسق بر قواعد اسلام
هرگز از اهل لعن نیست و شک نیست که وی صحابی است و در حق او بعض احادیث نیز وارد شده
بپس از عن و ساب وی رضی الله عنه بی شبهه دخل است در قیام صلوات الله علیه فی اصحابی لا یتخذون
غرضاً من جعل کفن احبهم فحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و چون وی صحابی است شفاعت
رسول و عفو صاحب حق در حق و سزایه بر دیگر فاسق متوقع و مرجوست و بالقطع معلوم است
که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه مرکب کبار شده اند و بعد از آن عزیزات منزایاب گردیده و مثل
اعرابی که در آن روز مرجوم شده و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه شرک گردید مگر آنحضرت صلوات

حکم بفرایشان و امن ایشان نفوذ و دیگر در تحصیل علم منطق هیچ پاک نیست زیرا که
از فنون آلیه است بجز صفت و نحو و آله هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چیست دارد که
فی آله است پس اگر کتاب این فن بنا بر تائید دین و روشنائی فین است لا باس بهت و اگر
بغرض دیگر است بسبب شک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد بلی کل حال آنها که
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزو علوم و دینیات کلام و نحو آن
طریقه ملت است و همین خیالات سلف مطلقا از ان منع کرده اند که من حاکم حلال الحی و متک
ان یقع فیہ و دیگر آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس با که
ندارد اگر نیست مباح باشد نه بغرض سد چه در حدیث صحیح آمده که زیرین ثابت رضی الله عنه حکم
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و لغت آنها بیا موخت تا از ضرورت جواب خط و آنها نظر
بناب نبوت بنویسد و اگر بجزو غوشاء آنها و اختلاط آنها تعلم این لغت می کند و این وسیله پیش
آنها تقریب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنکه ان الاله لهما حکم
ذی الاله و دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعضی کبیره که بسبب حد کفری رسانند پس اگر کفره این کس از برای اقامت رسوم صامه و مسر انجام
امور محموده مثل دفع درد ان و راه زمان و اقامه و قضا موافق شرع شریف و عدالت و بناء
قنایط و شعائر و مرست عمارت نافعه مثل همانسرای و پل و خوان استیجا کنند بی شبه این چاکرے
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصد یوسف علیہ السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود و داروغه
خزان مصر درخواست اقامت عدل و قسمت و بذل نمایند و بدلیل قصد والد موسی علیہ السلام
که نوکری فرعون بر ضاعت موسی قبول کردند و بدلیل امکنش حضرت امیر کرم الله وجهه برای یهود و اکابرین نوکری از برای
امور دیگر باشد و دران کار و بار اختلاط با کفره لازم آید و مشابیه رسوم و اوضاع منکره آنها را آنحضرت
اتفاق اقتدایا اعانت بر ظلم تحقق شود مثل منشی اگرے و خدمتگاری و سپاه اگرے یا تعظیم نظر
از برای آنها و تذلیل خود در نشستن و استادن ناگزیر یافت حرام باشد اگر گفته اند که صغیر است

و اگر از براتنقل مسلمانان بر هر کس که ریاست او و نزع ملک سلطان مسلمان و بحث مطاع بین
 و تالیف و در رد بر مسلمین و خوان است پس بی شبهه که یکه عظمی است و دیگر استماع غنا و خبر از فرات
 و طایفه صحیح آنست که جائز است و وقت هم جائز و اخبار و آثار صحیح میگوید این معنی است و به تالیف
 علی الاصح و یکم خنثی شکل را هر دو شمول در یک ترتیب معنی باشد بلکه غالب و مغلوب نبی باشد پس
 اگر شمول فوج غالب افتد و کاحش با مرد باید کرد و اگر شمول ذکر غالب است نکاح او با زن با پیوند
 و در اجرای شمول و دیگر او را صبر لازم است صبر است علاج دل بسیار تو واقف به انفس که
 کم داری و بسیار ضرر است و دیگر تعلیل منع از کشیدن قلیان بوی بد و آن دشبته بابل نیز
 و تبس بر آن که مینویسیست این طریق دفعه است و لذا حق کشی را کرده و تحریمی گفته اند و اهل بخارا
 را درین باب با التماس بود و اما بر طریق اهل حدیث که اهل در اشیا و اباحت را نشان داده اند و لایله
 بر منع استعمال تنگ موجود نیست و افزونه و طبله مردم در شرع است و حکم با تنبهاش آن متفاوت
 افتاده نوشیدن قلیان جائز است غایت مافی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشد
 و نه بسیا که از اشیا طیبه بحال هم بسبب بی احتیاطی و تباین طبایع بجا نبیند و بخوان کشید و دیگر قول فصل در
 تعریف دار اسلام و دار حرب آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از آن خلاص آن ملک
 متقاعد نشده اند و استیلا و کفار بجای نشده که هر چیز را از شفا دار اسلام که خواهند موقوف سازند
 و مسلمانان بی استیلا ایشان اقامت دارند و بر ملک خود بی اذن ایشان تصرف اند چنانکه
 احوال ریاستهای هند و خوان است آن ملک دار اسلام است و دار حرب نشده و تصرفات
 حاصل ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ
 برگردند متقاعد شوند گویند که جمیع اسبابی دل داشته باشند اما از قیامت در مانند و اقامت
 اهل اسلام با استیلا ایشان گردد و تصرف بر ملک خود باذن ایشان کنند و جریان شفا دار
 اسلام از راه بی نصیبی ایشان باشند از روی قوت مسلمانان آن ملک دار حرب می گردد
 و تصرفات ایشان جائز است و به استیلا ایشان جاری و این را بعضی که ارجح اقوال نوشته اند

واسه عالم و در اشکال این مثل خود هیچ شک نیست استغقت قلبك ولو افتاك المفقوت و دیگر
 در تعیین صلوٰه وسطی بهفت قول است بلکه زیاده و هر نماز را بعضی وسطی قرار داده اند از آن و اربع
 همین است که آن نماز عصر است و تقییدیش در نفس را نیست بلکه در حافظت آداب را زانده است همچو
 وقت مستحب و جماعت و مسجد و سباج و وضو و سواک و اذان و اقامت و مزید لطیفان و کثرت
 از کار و معرفت تاکید درین امور از قبیل معرفت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از چنانچه
 نماز باقی کمال تقیید آنگاه بر پنج چیز و در ثبوت این قدر تفاوت خود نشانیست و دیگر حقائق اشیا
 ظلال صفات آتشی و نور و طور آن در خارج مربوط بعلل اربعه است فاعلی و غائی و مادی و صوری
 و ظهور کمال این حقائق بر ترتیب آثار مخصوصه با آنها حصول ثمرات خاصه با آنهاست پس معرفت کمال
 هر چیز بالا جمال تجلی ذات حق است بر سالک در ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در حق
 در مقام سیر بالدرنی اشیا است بهم میدهد و بالتفصیل با حاطه مبادی و خواص دست از توان
 حکمیه تشخیص میدهد و تعیین مراتب تنزل از توان بین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بجواس نیز
 در تبیین معرفت ثبوت او در دل است و دیگر کفر ابلهین بعین کفر جهل و حجاب نیست بلکه کفر محمود و عنایت
 پیش از لعنت قوت ملکیه که بهرسانیده بود و تلقی از غیب می کرد و زائل نگردانده اند و سلب نموده تا از ازل
 قبض و فرط تعطش بقیار نگردد و قدم در راه توبه نهد بلکه همین راه را فرمود و سبحان و عقاب ندیده
 در کسوت الهانت و طرد بر پا داشته اند اما در جوهر سرخ او لطیفه مظلوم نگنجد اند که گاهی خود در استحقاق
 عفو حسنی و گاهی در لباس استغناء و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسما و کتب در شیا طین
 و مردم تصرف می کند و بان لطیفه خلق را بضلال و جهل و قسوت و بکرامات باطله و تخمین مینماید
 زين لهم الشيطان اعمالا لهم و نوحا باله سنه و دیگر از آیات و اشارات معانی میشود که چنانچه
 میثاق گرفته اند کی از عمره و او الفرم و م از سائر انبیاء سوم از علما و چهارم از عامه چنانچه از افعالی
 فرموده و از اخذ ناصح النبیین صیفاً قهیم و من نوح و ابراهیم و صی و عیسی و ابی بنی
 و اخذ ناصحهم صیفاً تا علیه ظواهر و دیگر از شاف فرموده و از اخذ ناصح صیفاً تا ان النبیین لما یتکم من کتاب

وحکمته ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ
 اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمنه وجای دیگر فرموده واذ اخذ
 ربك من بنى آدَمَ من ظهورهم وهم ذریتهم اشهدهم على انفسهم الست برکهم قالوا
 بلی وحيه درین موقوف مروی نیست مؤمنین که خاتم ایشان بر ایمان میشود جواب اقاربی تو
 دادند و کافران بتوقف اما بعض فقها می گویند که انبیاء و صحابه در ذرعه مؤمنین یک سبده و کافران
 سبده نکردند اما سنادین بن مسلم نم نیست و اسد اعلم باحوال عباد و دیگر در حالت بر شنگه کلام حرام
 نیست بلکه کرده است و این که است هم با یکدیگر است و مجزوف لفظ زبان حرام و حالت تنوط و بکوت
 و ذکر خدا در جای تنین و نجاست منع است نه در شغل جماع و بعد از اهل علم نوشته اند که ذکر اسد و بر شنگه
 و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن سنون است و دیگر مخدوم حدیث من
 رأی فی المناصر فقد رأی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفونه در روضه سنوره بحدیثه طیبه بنوده
 علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تمهید کرده اند بجمع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
 در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بود و اندک استیفاء آنست که دیدن آنجناب
 صلوات و در خواب بر چند قسم است یکی رویای آتی که اتصال آنجناب است دوم رویا نفسانی که
 ظهور صورت اعتقاد و یخود است که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تشبیه شیطان بصورت آنجناب
 و این تمنع منتفی است اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صورتی تمهید می کند و صورت
 می اندازد لهذا در شریعت غوا احکام خواب را جمیع نمیشمارند از اهل بدعت و هوی اگر احوال نادید
 آنجناب بصورت رسد غالباً ازین قبیل خواهد بود و اسد اعلم و دیگر سلطنت بنو امیه از ابتدای خلافت
 معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبدالرحمن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبدالملک
 است و ایافت از میان اسقاط باید نمود اما حساب قاسم بن فضل حدانی قافیه الف شهر لایزال
 درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یکبار بنو امیه رواه الترمذی و ابن جریر و احکام
 راست آید در جمیع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی حق الحدیث ان دولة بنی امیه

كانت على راس ثلثين سنة من وفاة النبي صلى الله عليه وآله في آخر سنة اربعين من الهجرة
 كان انقضاء ولهم على يد ابي مسلم الخراساني في سنة الثنتين وثلثين ومائة فيكون
 ذلك الثنتين وسعين سنة يسقط عنها مدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه
 وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فيبقى ثلث وثمانون سنة واربعه اشهر وهي الف شهر
 والاسم اعلم وبكيفية تقضيل اقسام اوصاف ابي بكر يجرى وقت تقضيل اثنى عشر
 ايام في ايامين او اثنى عشر اياما وتمام رسالت صلوات الله عليه انما تقضيل اثنى عشر اياما
 تقضى الاثنا عشر سنة بلكة تقضيل اثنى عشر اياما كس نصف واثنا عشر اياما كس نصف
 ليس تقضيل باعتبار ثواب ورجات آخرت موافق لعموم تقاضيه من ايام الناس ليست بلكة
 تقوى وورع يستوجب كبرياء مطلقه ان اكل صلاه عند الله اقل كبرياء من ايام
 شهور جميع الناس كاهل بني آدم وادم من تراب لا فضل لاحد على احد الا بدليل
 ودر تقضيل بدليل تقوى ممكن است كاولاد ارفال برابر اولاد اشرف تقضيل تحقق شود
 زعيمه دلال از بدليل حبيب از ربه نفاك كذا يقابل اين چهار وجهي است ودر تقضيل كذا
 مقرر است جميع تقضيل است پس پس ولكن در اینجا نوع تقضيل وچگونگی است كذا
 اعتبار آنها واقع شده كذا فافوت كذا ودرين حقی تمام قریش برابر اند وقریش كذا
 نيز اگر چه عرب باشند واما اعتبار شرف قرب انتساب بنجاب رسالت آيا صلوات الله عليه
 بر غير بني هاشم ثابت است وچنين است سهم ذوق القرني از خمس بر ایشان در وقت نمودن
 وركوة حرام گردید و باز بنوع عبد المطلب از غير ایشان شرافت وگيردست كذا در حديث آمده
 احد له يد على احد من ولد عبد المطلب الا انا انا كافي بچنين مافيا كذا پس در شرافت
 ایشان لا تقدم است بر ديگران بحدیث اول من اشفع له من اهل بيتي ثم الاقرب والاكثر
 من قریش واما هرست كذا در قرب نسبت چچ كس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس كذا فضل اولاد
 برابر اولاد عین كذا معین است اگر این معنی مراد میدارد پس هیچ البطلان است و اگر معنی دیگر دارد پس

نمایه محل نزاع متعین گردد و دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباء و اقربا باشد
 تا بهشت ایشیت شما شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مبرور یا از اولاد ملوک و امرا و کبار باشد و حقیقت
 نسب بزرگی و دودمان شخص است که در آباء و عیدیه باشد مثل سنی یا حسینی بودن یا ماشی یا مانوس
 و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
 کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم و بعضی حسب دارنده نسب مثل تیوری و راجه و بان
 و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضی حسب دارنده حسب مثل قدوائیان جاهل و سادات باره
 و متمایل لفظ نجابت و در عرت عام اکثر در مقام شرافت نسب است و دیگر خوارج و نوحه و سب یک
 دارند این رگه را بل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که با وصف تعدد و فرق ایشان همچنان
 بر انکار ایشان حضرت امیر رضی الله عنه و بنی بودن ایشان و سلب ایامت خلافت از ایشان
 متفق اند بخلاف شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر رجحان فضیلت رضی بنی و اولویت خلافت
 ایشان اکتفا می نمایند و بعضی ازین مرتبه ترقی نموده بر تحلیله بنی و احوال ایشان تصریح میکنند
 و برخی تفسیق و تبذیر ایشان جاد بودند و اندک جمعی از امامیه نسبت بتکفیر رسانیده اند اما علم
 و در حال ایشان اختلاف است بعضی علما بر مرتبه اولی از تشیع حکم کرده اند بعضی بر مرتبه دوم
 بعضی بر مرتبه سوم لکن متقی به و مرجع همین است که اینها نیز در رنگ خوارج و احکام اخروی کافرا
 و در احکام دنیوی جائز نیست که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی نجی المناکحة معصم
 و التواست بیهم و بین غیبه هم من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعه است نیز در
 احکام دنیویست نه در احکام اخروی فلما فارق بینا و الله اعلم و دیگر هر که گفت خلافت
 ثابت است بنص مرادش آنست که در نفس الامر مخصوص متواتره و دلالت می کند برین
 خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه در آن وقت هر
 کس بدلیل که او را سلفه حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع مخصوص از معادن آنها نیافت
 لفتیق الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت را شده

پیغمبر بلکه بموردی سال نزد نزول امام حسن تقضی اُشست نبود بلکه بنا بر تائید بیایا از دست ظالم
 بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که بنی و خرمی بر باد نهاده و
 اگر چه ظالم باشند نباید کرد پس در آن وقت که باد شاه ظالم بلامنازع و مزاحم تسلط تمام پیدا کرده باشد
 و هنوز اهل برین و اهل کوفه به تسلط بیزید پلید رضی نشسته بودند و قتل امام حسین ابن علی
 و ابن زبیر و ابن عمر بنیت نموده خرمی جناب وی علیه الزعمان از برای رفع تسلط او از برای
 رفع تسلط او سراپا چه واجب است و آنچه در حدیث ممنوع است خرمی است از برای رفع تسلط سلطان
 و آن جائز بود و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهر شد و دیگر اجماع منعقد است بر آنکه تکلیف فی المناخضه
 کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تناقض نیست
 و در آیه قرآنی ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر صا د و ن ذلک لمن یشک الله و ان یغفر صا د و ن
 نیست بلکه اودن و سفل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
 نیستند بلکه مساوی شرک اند بجهل علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شرک
 مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی است بر صحت این حکم مانند آنکه سندی اجماع چه خیر است و این اجماع
 معارض اشاره این آیه یعنی یغفر صا د و ن ذلک لمن یشک الله هم می تواند شد باید پس تحقیق آن
 در کتب مبسوطه است جمعی نوشته است که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و ستایم آن می گرد پس
 محل مغفرت نباشد بصل این آیه شلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو یا چنین اعتقاد دارند
 که حجرات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی است از برای تصدین پیغمبر فعلی او تعالی است پس اثبات
 قدرت خلق مجزیه غیر خدا را لازم عقیده اینها شد و همین لشک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
 کفر تکلفات نموده اند لکن در تحقیق دلیل این اجماع آیات کثیره و از کتب و از انچه آیهت خواهند
 و همه دلالت دارند بر آنکه کفر آیات است مطلقا مستلزم خلود و باید درناست خواه شرک باشد خواه
 غیر آن مثل قول تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی ناع جهنم خالدین فیها
 اولئک هم مشرک البریة و مثل قول تعالی ان الذین کفروا یا ایها تناسف نصلیهم نار اکمل انضحت

جلودهم بدلناهم جلودا غیر هاکلید و قال العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث ما و در
مقام محمّد که الا من حبس القرآن و ارشده صیح است لکن قرآن مختصر در آیت ان الله لا یغفر ان یشک
به نیست بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب المشرکین نیز داخل قرآن است و در حدیث شفا که
یقیناً جنمیان را بقول الهی خواهد بخشید و خواهد برآورد و همین مومنان اند که حمل ایمان قلیل دارند و با
بسیار عمل نموده اند چنانچه در همان حدیث واقع است لم یعمل الخیر قطه مراد از ان عمل جوارح است
در اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و اگر ما منتهی اصطلاحی شرعی لفظ
شرک گردانید پس معنی ان الله لا یغفر ان یشرک به درود ایشان ان الله لا یغفر ان یکفر به است
چنانکه فیما روی و تحت آیه ولا تتخلفوا عن المشرکات نوشته المشرکات تمام الکتابیات الان اهل الکتاب
مشرکون بقوله تعالی و قالت الیهود حنین بن ابی الله و قالت النصارى المسیح بن الله الی قوله تعالی
سبحانه عما یشرکون و لکنما خصصنا بها بقوله و المخصصات من الذین اوتوا الکتاب و بغیری و محال است
در همین آیه نوشته قلیل الآیه منسوخه فی حق الکتابیات بقوله تعالی و المخصصات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و مخبر رسول مصطلم و اجماع الامه عن جابر قال قال رسول الله صلعم
تزوجنا اهل الکتاب و لا یتزوجون لنا ذانان قلیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم یشک الا بوجه
محمّد صلعم قال ابو الحسن بن فارس ان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره است
و تحقیق همانست که ذکر یافت معنی آیات کثیره قرآنی در تخلید و تأکید کفار مطلقا و ارشده بلکه در حق
اهل کتاب نیز مخصوص است چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و ایتها
لن یسئلنا الله الا ما معدوده الی قوله و لئلا یحیوا الذکر هم فیها خالدون و جمیع اهل بیت
و هو که برع ایشان بکفر رسیده و ظل اندر آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت تسیم
شرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره باشند خواه صغیره و جمیع اهل بیت
و الله اعلم و بجز توقّف درین زیر ازان جهت است که روایات متعارضه و متخالفه ازان پلید و متضاد
شهادت حضرت امام رضی الله عنه و ارشده از بعضی آیات ضا و استبشار و اباحت اهل بیت و خاندان

رسول صلعم منعم می گرد و کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم لعن او نمودن چنانچه
 امام احمد بن حنبل و کیامهری و دیگر علما بکثیر و از بعض روایات است این امر بقیام بر این زیاد
 و جوان او و نه است برین کار که از دست نامحان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات
 نزد ایشان مرجع شده منع از لعن او نمودند همچو تجمیع الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و جماعه
 از علماء که نزد آنها هر دو روایات مستارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
 بنا بر احتیاط متوقف ماندند و همین است و حسب بر علماء و تحقیقین نزد تمام این ائمه و بر این آری دلالت
 و این زیاد که رضاء است بشمار ایشان باین عمل شنیع قطعیست من غیر معارض هیچ کس را توقف
 نیست و دیگر حکم جری که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
 قرآن خوانده را بعضی مبلغی که از دست کسی بفرشد این صورت محض اجل است باجماع اهل سنت
 آری نزد امامیه راجع و متعارف است بلکه ثواب روزی و حج و دیگر عبادات نیز میفرشد و دلیل
 بطلان آنست که حقیقت بیع مبادله مال به مال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حق است که با
 این شخص بحکم وعده الهی بابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواهد و نبوی باشد
 خواهد اخروی مثل حق و لا و حق ارث و جز آن جائز نیست و دوم آنکه شخص را براسه ختم نمودن قرآن
 مزد بگیرند و ثواب آن نعمت ماجر رسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی
 دارد و سوم آنکه شخصی سببه ثواب قرآن خوانده و کسی بجهت ثواب او خواندن آغاز و هرگز
 خیال معاوضه در خاطر و سبب خطور نکند و آنکس بطریق مکانات بعد از آن یاد دهنده خواندن آن
 بری چیزه بدید یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان می کند و این کس در
 مکانات آن قرآن یا کلمه تمکیل و تحوان براسه او خواند و ثوابش بوی بخت این صورت جائز است
 بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیک معروف فکما افقوا چه نام آنکه شخصی است طالب علم دینی یا طلب
 حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت و دیگر کلمات از راه نیکوئی و نقدان وجه معاش فرغت اشتغال باین امور را از
 دیگر صاحب مایه در وجه قوت او شود تا بفرغانه بال مشغول بطاعت گردد و در اینصورت هر دو را جبر کامل بر هر دو
 عمت

بحديث ازهم پاشيد قدما و دين كه بخود نذر و قفلان ايشان بنى شيعه مانور شيعه الاسلام بنى شيعه
 در رفع المايم عن الائمة الامام و جوه اين خدرياد و برست و جب و ذكر كرده و از اين ظاهر شد كطمان
 براين حديث كه امثال او بنا بر ترك عمل و قول بحديث سخت جايل است و آبروى دين خود باين طعن
 بروى رضى العدمه و بر علماء و ديگران سلف و خلف كه ماشى برين طريقه گذشته اند و عذر را
 صحيح پيرايون حال صدق مال ايشان است مى ريزد و نعوذ بانست و بگويد در مسائل فروعيه
 نيميد نسبت خلاف بسوى حديث كردن سخت بنى ادبى است اگر چه مراد او بنا بر آنكه مخالفت
 از طرفين است رعایت اين معنى است كه اين حديث با خصوص مخالفت مذموب حنفى است اگر چه
 مذموب حنفى مخالفت جميع احاديث نميست پس عمل بر احاديث متخالف ظاهر است كه مستغذرت
 لكن واجب آنست كه نص بر حديث راجع به تعيين است و از مخالفت مرجع بعد از ان پرواى نميست
 و نص بمارت و در آنچه مقامات آنست كه چنين گويند اين را بسبب مخالفت حديث است پس درود
 باشد كل عمل ليس عليه امرنا فهو رد نسبت خلاف بسوى حديث كردن شان مسلمان است
 كه جلالان است كه حلاوت ايمان و شاشت اسلام درون ايشان را فر گرفته و از دين جزاء
 و رسم خطي ديگر ندارند و بگويند قال لا اله الا الله دخل الجنة حديث صحيح است و در ريشه
 احاديث ديگر هم آمده مثل من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من كان
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر اين كلمه را وقت خاتمه گفتن نصيب كند شود
 اين غالب است كه همچنان ان تمام عمر او مغفور و معفو گردند و اميد هست و دم مرگ از لب نواب
 بر آيد اللهم ان لا اله الا الله و من مات و هان كذا تو حيد لب و كس نديست و گيتي سفره
 بهتر از اين و بگويد حديث ما اصر من استغفر و ان عا د في اليوم سبعين مرة يجمع است ابو داود
 و آيش از ابى بكر صديق رضى العنت كرده و غيبيش آنست كه هر گاه استغفار و تقارن نداست
 التجاى صادق بحق باشد كاري كند اگر چه بسبب غفلت آن گناه كمر چرخ اصاد و نشود اما اگر التماس و است
 ميست في تحقيق استغفار نباشد چنانكه را بصر بر گفته استغفار نا يحتاج الى استغفار كشي

دیگر شخصی است قراض بر بکارد و تسک اقرار بوعده ادا در بانوشتہ و ادبعا و انین قرض اگر سود
 نداد پس سبب اقرار و وعده بخود اگر چه غائبان مناسب است مگر شرط غرض و جزا عند السد بندا و ن
 انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیرا که حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام است و و نابین شرط نیز حرام
 و نه قرضخواه را سطل بده آن میرسد شرط و نه قاضی را حکم داد اے آن میرسد چه این شرط ناکد کسبوت
 و کل شطط لیس فی کتاب الله باطل و ان کان مائة شرط و دیگر در وقت احتضار خواه و مبین
 باشد خواه پیش از ان ایان و کفر معتبرست اما هر کس را این بلا میرسد که شیطان باغواء و مزب
 ایان او بر دیگر کسیکه شقی ازلی بود در حدیث شریف آری ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
 حتی ما یكون بینہ و بینہا الا ذراع فیسبق علیہ الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلہا
 و انما الاکمال بالخیالیم یحین و خلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الناس
 حتی ما یكون بینہ و بینہا الا ذراع فیسبق علیہ الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلہا
 رواہ البخاری و سلم و دیگر بگردان نماز جمعه فرض نظر ساقط میشود و جمع بیان هر دو خلاف شرع است
 و شرطی که از براسے این نماز تراشیده اند مثل وجود امام عظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
 مسلمین و نحو آن مہدی دلیل است بلکه حکم نماز پنجگانه است و فرضیت و شروط مگر خطبه که دین
 نماز سنون است نه غیر آن و دیگر العبدۃ انشد من الزنا حدیث صحیحست و غیش است که زنا
 غالباً از حقوق السدی باشد مغفرتش بدست غفور رحیمست و غیبت از حقوق العبادست که حق تعالی
 مغفرت او را سلق برضائے عبد داشته و تنگی حوصله بندگان و شدت نفسانیت ایشان معلومست
 لهذا غیبت از نمازها مشکل تر افتاده و دیگر بودن بجه بقدر قبضه در حاجتی دیدہ شد مگر باعث شدہ
 مردم است کہ حضرت عبد السدی عمر رضی اللہ عنہ را در نماز بجا نماندن ناوید نہایت مبالغه و زیاده
 یک قبضه از زیر و تن گرفته بآغوشی را سقراض می کرد و تا با نچه بجه طبعی جناب نبوت بود برابر شود و
 بخاری از وی آردہ کان یاخذ من طی لھا و عراضھا اما حدیث در سنن مسلمین لفظ اعفاء للحمی
 آردہ و ہم وارد شدہ اخفاء الشارب و فواللھی و یحیی بنین رضی اللہ عنہما سید را می پوشید پس این قبضه

مقرر زاده بود کسی که بطبعی او کم از خنده باشد چگونه بقبضه می تواند رسانید و خلق حمید بر تر از فخر
شدید است و قصر شدید بر تر از تفرد و هر قدر از اتباع سنت و در زرافته محل عتاب و خطاست
و دیگر حدیث و لد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد منقح این است که حق تعالی عمل هیچ مومن
صالح متقی را تکف نمیدارد پس او را بفعل ابوبن گرفتن جایاست علی الخصوص اولاد او را زیرا که از
اولاد و لمید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را ز نیم یعنی حرام زاد و فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی
بزرگ جلیل القدر لقب سیف الدین پیدا شده و امامت جمعی کثیر را بر روی جناب نبوت صلام و جانشین
و حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاده را که
ولد الزانی دانستند و ابن ابیه می نوشت تند امیر بصره و دیگر ملابذ کردند و در آن حالت همیشه است
می کرد اما یکبار بن عیب معروف باشد و در نظر مردم مخف و ثواب را از وی متفر باشد پس بن هر دو
منفی منافی است است اما است این قسم شخص مکرده است بکراهت تنزیه و کراهت امامت و لد الزنا
که در کتب نفقه مذکور است معمول بر همین قسم شخص است و امام علم و دیگر از خنثیان و خواجیه سرایان
فخری عوین و خواجیه ایشان هر که ایمان بخدا و در جزا دارد و طاعت الهی بجای آورد و از شبهات و
سکرات اعتنا دارد و بی شبهه متقی ثواب و جنت است چنانچه را خود هیچ تقصیر نیست این حالت محض
بتقدیر الهی است و توبه جماعه و توبه است چون شرک و کفر توبه ناپسند می گردد و الا سلام مجب با مقبل پس
و یکبار معاصی که در آن است چه حقیقت دارد که توبه ناپسند آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات را
و بهائم و حشرات بر زمین آفریده است و همچنین برای جن از زراعت تنخواه می شود و اینها چنانکه خود بنظر
نمی آید بر بدن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آدمیان است در دست ایشان می ماند
این است حقیقت برکت بر بدن جنات از جنس غلام که در عوام شهرت دارد و وجود جنات ثابت است
بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار تطیبات دین و ضروریات شرع مبین است و منکر کافر متفر
و دیگر جزا اعمال بدگانه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما اصحابکم من مصیبة فما کسبت
اید یکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقر می رسد یعنی بر باد شاه عادل و زنجانی

پروردگار و بر سلوکی با قربت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین است الا غفر او دیگر حق تعالی
 برای آگاه کردن بندگان غافل و معاصی و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه را حکم
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها با وند را از زمین و فل می کنند که بسبب توبه که
 آن بادرین در جنبش می آید این راز را ندانند و دیگر بخار با سه زمین و دریا طرف آسمان می روند
 حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید و اینها را اول فراجم آورده که شیف می سازد و
 نامش بعد از کثافت ابر میشود بعد از آن حکم میشود که حرکت از آسمان گرفته و درینا حلقه نماید تا
 بقوت آن اکثر غبار است آرد و چون آب شد حکم میشود که این بار بار ببارند از زمین و آسمان
 سوراخها که در ابر است پس آب شده بر زمین می ریزد و برای راندن ایشان چایک با سه آتشین
 نام آنها برقی است و آواز کیلا طرف آسمان شنیده میشود گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی
 امرونی از برای تابان خود و از برای غمام و گاهی بکم الهی بر شخصی یا بر زمین می زند از اصابه
 می گویند و دیگر درجه بنا بر تحقیق علم است باشد و یک حبه و خمس حبه است و هاشم عبارت از
 هشت حبه و حبه یک سرخ که از تری گویند و سرخ بوزن دو و بوست و حشقال چهار و نیم باشد
 و دینار نیز چهار و نیم باشد و قله و وزده باشد و در پیله سکوک شا بان هندیازده و نیم باشد
 گر و پیله بهادر شاه که دوازده باشد بود و لکن مرغ نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا
 بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده باشد است مگر اشرفی بهادر شاه که یازده و نیم باشد بود و آن نیز
 مرغ نیست این سن تحقیق اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است و ناست که
 از است شقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیرا که شقال چهار و نیم باشد است پس زن است شقال
 هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نو داشته میشود و است شقال نیز نو داشته است پس هفت و نیم توله
 است شقال باشد و واجب در آن ربع عشر که دو باشد است و دو حبه زیرا که عشر هفت و نیم توله باشد
 میشود و ربع نه باشد و دو باشد و حبه میشود و پنجاه عشر است شقال و شقال است که عبارت از است
 و ربع و شقال نیم شقال که همان دو باشد و حبه میشود و بحباب اشرفی سزای بهادر شاه است

اشرفی و دو ماشه نصاب طلای شود و چون خمس نصاب بر نصاب میفزاید که آن خمس بحساب تمام
 چهار شقال میشود و یکسبب تولد یک و نیم تولد طلای شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفزاید آن
 خمس سه جبهه و شش جبهه میشود که مجموع نصاب خمس آن بحساب شقال است و چهار شقال و یکسبب
 تولد تولد می شود و مجموع خمس زکوة نصاب باز کات نصاب دو ماشه و پنج جبهه و شش جبهه می شود
 و ما بین نصاب خمس و همچنین از خمس بر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفوست و نصاب نقره
 دو صد درم شرعی است که عبارت از پنجاه و دو نیم تولد است زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک جبهه یک
 خمس جبهه است پس دو صد درم شرعی اوزان ماشه شش صد و سی ماشه می شود که بمین پنجاه و دو نیم
 تولد است و یکسبب روپیه سوای بهادر شاه پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن
 دوازده آنه میشود و چرا که در دلی نقره خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دوازده ماشه میفرشند
 و واجب در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم است و ربع آن پنج درم است
 بحساب تولد یک تولد و سه ماشه و شش جبهه است زیرا که عشر پنجاه و دو نیم تولد که عبارت از شش صد
 سی ماشه است پنج تولد و سه ماشه میشود که بعد از ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه
 و شش جبهه است که همان یک تولد و سه ماشه و شش جبهه میشود و یکسبب روپیه یک روپیه و چهار ماشه
 و دو جبهه نقره است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم فلوس عالمگیر میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیه
 و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو جبهه است
 که معاف قیمت حال یک روپیه و هفت تنگه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
 نصاب میفزاید که آن خمس بحساب درم چهل درم است و بحساب تولد ده تولد و نیم تولد است و یکسبب
 روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفزاید و آن خمس بحساب
 اول یک درم و یکسبب دو ماشه و یک جبهه خمس جبهه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنگه
 عالمگیر میشود پس در دو صد چهل درم شش درم و شصت و سه تولد یک تولد و شش ماشه
 و هفت جبهه خمس جبهه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین خمس که

زیاده شود و هر بن طریق حساب باید کرد و ما بین نصاب جنس و نیز ما بین جنس و دیگر عفوست نزد
 امام عظم رحم و نزد ابو یوسف و محمد در امام شناسه رحم و حسب است در زائد بحساب آن اگر چه آن زائد یک
 درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم حبه و شش حبه و یک جز از دو صد و صد و چهل و هشت
 و علی بن ابی قیس و فتویٰ نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه است و معتبر در وزن در اهرم وزن سبعة یعنی در آن
 که در نصاب و وجوب زکوة معتبرند آن در اهرم که هر ده ازان بوزن هفت مثقال باشد و آن غلط است
 زیرا که ده درم باعتبار اشتهای شش و یک و نیم ماست می شود و هفت مثقال بحساب ماست همین قدر است
 پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و شش اهرم سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدا
 اسلام در اهرم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه
 ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هشتک پنج مثقال باشد و قسمی
 ازان سه خمس مثقال یعنی دو ماسته و پنج حبه و سه خمس حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
 پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود اهرم فرمود که از انواع ثلثه سه درم
 گرفته ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماسته و سه حبه
 و سه خمس حبه می شود و ثلث آن سه ماسته و یک حبه و خمس حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
 مثقال است چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و سیمی است بوزن سبعة و همین است مصول چنانچه
 بزرگ گفته ده درم شرعی ازین سبکین شش و ده آن و دوازده ماسته هفت و ماسته هفت و ماسته هفت و ماسته هفت
 همچنین فائق خان و وجد ملک بنی با بخطه ما نصه عرضت هذه الرسالة على حضرة
 الاستاذ خلكم بجهة ما فيها و یگر در حدیث ابن عمر است مرفوعاً للمکیال مکیال اهل المذنبه
 والوزن وزن اهل مكة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو ازان سکوت
 کرده اند و اخرجه ایضاً البزار و صححه ابن حبان و الدارقطنی و در روایت نزد ابی داود و یحیی
 ابن عمر بن عباس آمده و با جمله حدیث دلیل است بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال حدیث
 و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان که اما نقد را میزان مکیال بن حرم گفته بخت خایه البخت

عن كل من وثقت بتعيينه فوجدت كلا يقول ان دينار الذهب بركة وزنه اثنتان وثلاثون
 حبة وثلاثة اعشار حبة بالحجب من الشعير والدرهم سبعة اعشار للمثقال فوزن الدرهم
 سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر حبة فأرسل عامه ثمانية وعشرين
 درهما بالدرهم المذكور واما مكياك المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت
 لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلى الله عليه وسلم قال خمسة ارطال وثلاث بالعراق انا حذرته
 فقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب
 غضبا شديدا ثم قال اجلسا يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع جدك يا فلان
 هات صاع جدك قال اسحق فاجتمعت اجمع فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حديث
 ابي عن ابيه انه كان يري دى بهذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال هذا حديثي ابي عن اخيه
 كان يري دى بهذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال الاخر حديثي ابي عن امه انها حدث بهذا
 الى النبي صلى الله عليه وسلم قال مالك انا حذرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلاث ارواه الدارقطني
 وابن فضال مشهورست بهيقي نيزا بسند جيد ورواه ابن خزيمة وحاكم از طريق عروه از اسما بنت
 ابي بكر و تيش نووه و گفته انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمد
 يقات به اهل المدينة والبخاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكاة رمضان عند
 النبي صلى الله عليه وسلم بالمد الاول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقد روى عن لدن الصحابة الى
 هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلاث بالعراق وقال العراقيون منهم ابو حنيفة
 انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صبيحان الصحابة
 التي قررها النبي صلى الله عليه وسلم اربع ابي يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي حنيفة بعد هذه
 الواقعة الى قول مالك وترك قول ابي حنيفة كذا في النيل ويزجر زكاة الصاع اربعة امدا اجماعا
 انتهى در قاموس زكاة الصاع والصواع بالكسر بالضم الصوع ويضم الذي يكال به وتدور عليه حكم
 المسلمين وقرئ بهن وهو اربعة امدا كل مد رطل وثلاث قال المد بالضم مكياك هو رطل

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن است یشبهه بعضه بعضا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بعبادت مختلفه و
اسالیب متنوعه بیان فرموده اند استخ و درینجا حدیث خیر الناس قرنی فی الدین یلونهما
ثم الدین یلونهما ثم یشأف مرتباً ایما نهم شهاک نهم و شهاک نهم ایما نهم و شهاک نهم و شهاک نهم
ثم یفشلوا لکذب و حدیث ندر و روحی الا سلام محسن بولایتین سنده فان یهکوا الخ و قد
نکرو را بهریریه ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه محمده یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آن هر
درین بوده است و صدق تعیین درن خمس و ثلثین و تعیین خلافت در سینه یکی است و حدیث
ابی عبیده و عاز بن جبل ان هذا الاصل بدء نبوة و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة ثم یكون
صلی الله علیه و آله و سلم احادیث قرون ثلثه و حدیث روحی اسلام حدیث خلافت و در سینه و ملک بن عامر
بسج شک نزاریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همبگ است و عضو بافتنه هم تراز و با حجت
حدیفه لا تقم الساعة حتی تقفلوا اصاحم و تجتهدوا باسیا ذکر و برت دنیا که شرا که
بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کار نمی کشود و معنی متقی نشد از متقی معنی سنت خود را
معذور باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق هیچ بدست نخواهد آمد و در هیچ سلسله زیاده تر ازین سیر
نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم **ه** اذ لم تستطع امرافده + و جاوزة الی ما تستطیع
اتقی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفا و ثلثه است باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام با
و تدبیر اعمال خبر ظهور دولت اسلام و انجا ز موعود اهل ظهور و درین حق و کمال گفته که این معنی خلافت
را شده است پس خلافت این عزیزان خلافت را شده است و منتهی مفهوم مخالفت این عبارت است
که خلافت مقتضای خلافت را شده نیست بنا بر عدم تزیار اسلام در زمان ایشان و تناقص آن ظهور
فتن و شوکت و بخوان لکن این تخریر استفاده انکار خلافت وی ضعیفی است علیه علی الاطلاق نمیتوان
کرد و مؤید اوست ابرار صاحب از آنکه انخفا و تضرع فضائل و کمالات و کرامات مقتضای بسط لائق درین
کتاب و حدیث الحلافة بعدی ثلثون سنة دلیل است برین مدعا و در آن قید را شده است
تحدی بطلن خلافت است و غایتش نزول امام حسن عسکری علیه السلام است از برای معا و برین ابی سفیان

این حدیث در کتب معتبره
الذین یلونهما فی الدین
شأن لهم هم قوم
و بایست که در این
عده و در حدیث معتبر
بلفظ اگر امرافده
تجدید که در حدیث
یونم که ظاهر الکاتب رواه
الصفائی و رجال اسناد
رجال الصبیح الا بر این
کتاب که حدیث معتبر
الشیخان و مؤلفه ذکر کرده است
صفحه ۱۲

رضی الله عنهما و هر چند استدلال بیات قری بر برت نبوت از هجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما جمهور
 اهل علم ازین حدیث قرن چهارم به دوازده قلمی هم قرن البعین و از یونهم دیگر قرن تنق البعین فهمیدند و
 و خلاصه این ظاهر از حدیثی از سلف و خلف معلوم نیست که اجماع فی ذلک کتاب و شک نیست که تمام
 از مقلدین اقلیم و به بعضی آنها همست و حال این اشکال خالی از اشکال نباشد اما بیست و اگر چه جای
 صحیحی که مرفوعه وارده درین باب فراهم آید و اسان نظر در آن بکار برده شود که از کاشکاید این موضع
 و خود و مزید تعرض و تطبیق این سلسله است شرح این هجران و این خون جگر و این زمان
 تا وقت در گریه و دیگر تو با گر بندم و قطع از معصیت با هم غم آمیزه واقع شود بی شبهه مقبول است
 تا سبب محبوبی گناهی کرد و در تردد در قبول چنین توبه خلاف نص و خارق اتفاق علماء راست و
 و ترغیب توبه و انابت احادیث صحیحیه بسیار آمده و توبه کنیم و شک کنیم توبه بی شک کنیم و انس گفت
 حضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون اخرج الترمذی و ابن حبان
 و سنده قوی و رقم سپید و سیاه من یزین شکسته نگاه من و چه قدر گناه من من جمل نام
 غفور توبه قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
 الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و نه آخر المتصر و الحمد لله علی ذلک صلاته و سلامه علی رسولہ
 محمد و آل و صحبه و من ینالک

ت
 خاتمه طبع مع تاریخ ریخت خامه حکیم حافظ سید اعظم حسین صاحب
 سند بلوی نائب کتب مشهوره سلمه الله تعالی

میگذاستوده ستایشش موز را که زبان را سخن آموخت و روان را بدانش آفرخت بتا نشناستوا
 و نعت برگزیده گزیده گزین را که جن و بشر را بهدایت نوخت و سیاه اسپید بنورین منور است

بزرگین ادا ادا نمودید ان عالی بناب درودی با ساز و برگ اسغان فرستاده و میزد و در دست
 بروی خویش کشاده و بر آن و صجایش نزول حیت بن اندازده ان خواستیم بر آتشین بنی نرسد
 خود در پشت آراسته سپس نظر را فروده دیدار و خود را نوید دریافت که خود را بالغ تخطی بکشد و عادت
 فرزند فیصلت نبیا چشم و چراغ دیده روشن دلان روزگار جانشین و سوده آریان و آلا با غزه و
 اقبال فریغ دیده اجلال الباقی رسید علی حسن خان طابت الایام و الیال که غلام نشین
 خداجی بانا از مناجات دعا گوی اوین و دم کار آریان دولت پیوسته آرزوی خدمت و احو
 اثرش بکه فرغ نژادان و الانب رسم راه بزرگان را روز بازاری دهند و با آفرینش آبروی کرد
 و گفتار آیین نیاگان خویش نهند طبقه اشاعت سنت که برگرفت نیاگان اوست پیش گرفت
 و شیوه هدایت ملت که بجان پذیرفت بزرگان اوست بچنان پذیرفت هم برین شیوه کتابی ست موسوم
بالبنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص هانا از نامی و صحیفه ساقی بلوغ المرام
 من اوله الاحکام فراهم آورده علامه افادت گهر ولایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن خاکش
 باد و زبان پارس ترجمه پر خست و تنگ مانگان علم استعداد او را از زنده تناعی و کار روانیان خرسا
 فضل و کمال را فرخنده زاد را به میبایست دین زمان نیست آقران بفرمان افاضت عنوان کار
 ریاست شکوه افزای امارت لمت پناه طریقت رفقا سنت آگاه حقیقت آثار حوده مین روشن نگا
 خرد آئین خود و پناه قهر من سوز فتنه و فساد چهره افروز صلاح و سدا و جناب ستطاب علی القاب
 و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام الهی و التفاه که مر و لفت
 فرومیده منش گزیده روشن را پدر روشن اختر عالی گهر ست و شیوه حق پروری و پایش بخرشکوی بکثر
 بچمن حکمرانی فرمانروا ست نوشا جاده دارا شکوه کند بارگاه ماهیم ماه سپهر ارج و کمال قهر نیمه وز جهان
 جاده و جلال آونگ نرب کشور کار نگاری بالانشین مجلس شهرباری دولت در بان عدالت عنوان فرخ
 لقب و الاحلم جناب نواب شاه جهان بیگم غلام طرب بعالی خطاب بن حسین لا و اعظم طبقه اعلا
 ستاره هند و قاج هنر و ستان در میوه بهو پال او اهدا العدا لغز و الاقبال که فرمانفرما به نقیض نگین

فرشته قرین است و صورت آراسه این محیطه ایتمه اش بیا یزندی سعادت نشان آغوش نشین قیصر
 فرزانه روشن بهش فطانت کوش حکمت آیات فضیلت ملکات جامع مکارم سعید ابو الحسن سید
 ذوالفقار احمد شاه السد الاحد و شرکت نظر ثانی حاضر معارف معقول و منقول حاوی مزایا
 فروع و حصول نکات آموزانات مقال جناب محمد عبد الحق ایده الله المتعال و یگانہ نش
 خصال مظهر فضل و کمال دقایق آگاهہ حقائق دستگاہ حافظ مولوی محمد احمد عافہ الله الضمیر کتابت
 خوشنویس جادو رقم بانی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکنوی بقاہ الله القوی و اصلاح حجر از ماہر کار آگاهہ خط
 کرامت الله حفظہ و ادارت خان سیخ الشان دیانت پسند امانت پیوند محمد عبد المجید
 اعانہ المنان مرلین بحالہ نافعہ را در طبع شاہجہانی بریور طبع پرور نقد و با حسن اوقات بحسن اتمام
 کار کار تمنا سے زمانیان ساختند

قطعه تاریخ

آن ہی حکمت کہ روشن مغردان بایان	میر ابو النصر غرور راب اغر دیده ام
آنکہ گریبنے یگانہ ہے جلوہ گرد نظرش	گفتہ باشی در جل مہر نور دیده ام
آنکہ از نیروی جنبش براساس نتندہ	دستبرد و تقوی بر باب نصیر دیده ام
دودہ روشن ساز سادات بہان کرچی	ہر کیے را شہرہ آسودہ با بحر دیده ام
پای او در رزم از بہرام گامی پیشتر	جای او در رزم با خسرو برابر دیده ام
بر صبر پر خاندان کاو اسے داودی دہ	در ہر را از دوش و سر افکندہ محجور دیده ام
قطرہ اش گوہر باند از منزل غناندہ ام	از ترقی ذرہ اش ہمتاب اختر دیده ام
لطف در طبعش بہاران دگر گستان گفتہ ام	علم در دانش عطار در دو یکہ دیدہ ام
گاہ از نگین عبادت اش گل نشان فہم	گاہش از اشعار و دنگن مجر دیده ام
رد رقم بنیان مرصعوی کز بنیاد	زین سپیس محکم تر از سد سکندہ دیدہ ام
مرلینغ حافظ ابن حجر از خامہ اش	جلوہ آرا در لباس شرح دیگر دیده ام

لس

<p> کرد و تفریس خبر کارگران سرانگی کاروانی کش بدوق منزل علم حدیث ماه سیاهی جازی در لباس ناری هم چراغ خلوت روشد لانش گفته ام زین افانست کاین گران سرایز آن هر کار روشن نظر شد زین مرغ ایزد مرشام آشنایان را بدرک منیش در ادای اصل مطلب هر گاه ظاهر بعد ازین حرفیکه آرایند آرا جهان </p>	<p> زاد راه کاروان خضر شهر دیده ام هر زمان مرکب ز قطع راه لاخو دیده ام سحر صحرایه بند از لعل و گوهر دیده ام هم جوهر سر سبز چشم خود و دیده ام سالکان علم سنت را تو انگر دیده ام از سواد حرف غیرش دل مکده دیده ام از بیم سنبل خبت معطر دیده ام استخوان بندی بطرناکر دیده ام میباید پیدایه نقش ورم بر دیده ام </p>
--	---

داشتم در ادای انوشیروان راه

جاده شرح احادیث پیمر دیده ام

۹۹

قطعه حبیب مؤلف و مؤلف از افتخار الشرف حافظ خان صاحب متخلص بشیر سلیمان القمیر

<p> سیر علی ابن حسن خان آقا با وجوین زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال کجگاهه جزم دولت ماه برج اعتلا جودت طبعش نماید کمیت سربسته و نبی تکلف هر چه سازد هر چه بپزد از دولت در چنان عمر که جز بازی نیاید در خیال ابن نواب بمیر الملک والا جاده است </p>	<p> آنکه می نازد بفرق دولتش دست علم بخت فیروزه بحر طالع بیدار علم صدر رایون شریعت رونق در علم ناخن فکرش کثایع عقد دشتوار علم بک در دیوان آگاه بود بخت علم شغل و شغل هنر افتاد و کارش کمال علم آنکه در عالم بود مکر کار و مکر کار علم </p>
--	---

<p>ز دتسم بنیان مرصومیکه کند نامزم این گنجینه احسان که از انعام ماندگان گمره را میبرد در راه کام حرف حرفش و انشاید سزنگ آبی شمع بر کردند تا گرد و نور بزم دین آن رنگنان این حسن آباد میست آنکه آمد منحصربریل اونیل کمال صفحه صفحہ جزعزش را چه دتی درخت ماهی اوضاع عجت قانع بنیاهل بهت تفریس بلوغ حضرت ابن حجر آن میرسد سنت که از لطف آب یک جهان رنجور نمانست و مافوق جاگی خواران پیرخانه آتش است نغمه زد و در دعایش بلبل نطق شهیر</p>	<p>می کشد بر روی بایج فتن دیوار علم مالدار علم باشد نام هم نهاد از علم غافلان جالبی را می کند بشیاعلم نقطه نقطه باز گوید منته خردار علم باده آورده بر خیزد مگر میخوار علم یوسف با دار مصر و یوسف با دار علم آنکه موقوف است بر دیدار او دیار علم سطر سطرش لفظ لفظش میکند اثبات علم حادی احکام سنت جامع اسرار علم آنکه از بنیدگان مبتش مقدار علم بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم عالمی مخور دنیا نیست او خا علم جرعه آستانان هر میانه اش سرشار علم تازه تر باد از علی ابن حسن کلزار علم</p>
--	--

قصیده خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سلسونی سلمه الد تعالی

<p>آه اگر خاطر نالان بر آورم باجت می ستیزم و باروزگار هم دوران بد خلافت و فلک عری شود آتش زخم بعیش رقیبان روسیه طالع زبون سپهر عدویار سرگران</p>	<p>دو د از نهاد گبر و مسلمان بر آورم مقصود دل چگونه از آلمان بر آورم گر حرف دعا ز دل و جان بر آورم آهی جان شتم زول افغان بر آورم در روزگار سز کجیه عنوان بر آورم</p>
--	--

<p>یاری ز بخت خواهم خواری کشم از د آب آرد و کنم اگر از فرط تشنگی و گدازنی علاج ببالین من رسد ناچار چون روانی کارم ز دست فرخ اندر ملک که گوید زمان او نوشده داور کی به تشبیه یاه او یار بکیرم که بپه همنشینیش این دسترس کجا که نغانی ز جو چرخ خوشر بود جمیل که دست تظلم آن شاهزاده که رسد گر باد من هم اتقام جور بگیرم ز روزگار آیم درون بزم شکوه بلا تشش در دامن نیازان نو بهار علم از جوش شوق مطلع و کشش ز قلم</p>	<p>جای کمالی تر ببقصان بر آورم آتش بجای آب زحمان بر آورم گرد و منصرف ز دوران بر آورم روی نیاز بر در سلطان بر آورم آشفته ز زلف پریشان بر آورم نفقور و قیصر جسم و خاقان بر آورم اسکندر آدریم که نریمان بر آورم دربارگاه خسرو گیسو بر آورم در پیش شاهزاده ذیشان بر آورم گوئی سر صریف بچوگان بر آورم هم کجروی ز گنبد گردان بر آورم عرفت برون نشاتم و سبحان بر آورم گل راجه وقت مست ملکستان بر آورم هوی قلندر از زیستان بر آورم</p>
<p>نذری بپه علی حسن خان بر آورم با انفعال نقد دل و جان بر آورم</p>	
<p>فرخنده طالعیکه کبسم و در نام او گوید شمش گوهر و ز در جهان نماند دانشوریکه از پی کسب فطانتش زیبای سخنوریکه براسه تلمذش آن رهبریکه گر سخنه سر کنم از د</p>	<p>مناطی ز طلوع دوران بر آورم از بهر نعل بجر برم کان بر آورم دانشوران خطه یونان بر آورم از خاصکان گنجینه و شروان بر آورم بر راه راست آذر و کفغان بر آورم</p>

داد از زبان رازی و صفیان برآورد
 برهان آن ز سنت و قرآن برآورد
 یارب کر با عالم اسکان برآورد
 کو این تمییه که ز حران برآورد
 کز دس هزار صورت ایمان برآورد
 کز وی دقیق مسئله آسان برآورد
 تقلید را ز خاطر یاران برآورد
 اگر هست بو حقیقه لغان برآورد
 گز نام نام بر لب صفیان برآورد
 علامه را بهند ز شوکان برآورد
 خود را می از قیاس پرستان برآورد
 صدر ز ورق قیاس بطوفان برآورد
 گر خون رشک از دل ایران برآورد
 سما کے سمند خامه بچولان برآورد
 دست اشر گرفته با یوان برآورد
 من شکو ما ز وسعت دمان برآورد
 کام دل حصور تو آسان برآورد

در حلقه که درس کتاب یمن و
 در محبیکه حرف ز تحقیق خود زند
 از بهر پادشاهی سعی رسی او
 ابن حجر کجا که بخوانم ز عسقلان
 خوش پرد کشت بد بنام کتاب خوش
 خوش ترجمه بنود بلوغ المرام را
 معارف و لغتین حدیثش نو اگر است
 اندازده دان منم که پی اتباع او
 کلخ قیاس و رای ز بنیان بر افکند
 آن نامه که از پی روح مؤلفش
 نازم بنامه که گفت دعوی سے بلند
 بحر که موج موج سطرش نوازند
 گوید بهار طر فصاحت غریب نیست
 سما کے جمیل گرنے ہنگام سخن
 گویم بنو حبابه عنرم دعا و حضور نیست
 چندان گویشانی دست نوال با
 کاش کنتم تمام بیک ضربت حسام

تاریخ طبع بیان مرصوص ترجمہ بلوغ المرام آتم کتاب بنیان مرصوص

ما علینا الا الب لا غملا

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمہ بلوغ المرام من ادلة الاحکام ماده ساله

فیه بلاغ الناس ۹۹



3 1761 06763221 6

K

S1657

B8

1881